Nr.822 25 Feb. – 10 Mars 2013

فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

مژده ده آن بندگان مرا که به سخن ها گوش فرا میدهند و از بهترین آنها پیروی میکنند

انقلاب اسلامی

در هجرت

شماره ۸۲۲ ۷ تا ۲۰ اسفند ۱۳۹۱

گریز از خامنه ای !؟

◀ گزارش دستگاه اطلاعاتی به خامنه ای و بلبشوی شدید در رژیم در بن بست: ص ۳

◀ «انتخابات» ریاست جمهوری و «شایعه» شرکت هاشمی در آن!؟ ص ۵

◀ سرنوشت خامنه ای به سرنوشت اسد گره خورده است؟!- ایران و سوریه موضوع گفتگو و گفتگوی مستقیم: ص ۶

◀ آیا اوباما می تواند در مورد ایران همان کار را بکند که نیکسون در مورد چین کرد؟ ص ۷

◀ ۴۰۰ اعدام در مشهد همراه با سرکوب قشرهای زحمتکش : ص ۱۵

انقلاب اسلامی: این بار، حمله به سایت انقلاب اسلامی، پی گیر و سخت شد. دستگاه سانسور رژیم «حمله سایبری» را مداوم کرد. چرا؟ زیرا همان اندازه که بدیل وابسته را عامل بقای خود می داند، بدیل استقلال و آزادی، را عامل مرگ خود می شمارد و از آن می ترسد. بدین خاطر می ترسد که این بدیل از راه مردم و با مردم عمل می کند و در واقع، مردم با تغییر از «عوام» مطیع «رهبر» به شهروند، جمهوری شهروندان را می سازند. به سخن دیگر، مردم بدیل «عوامی» می شوند که رژیم ولایت مطلقه فقیه می خواهد از آنها بسازد. از زمانی که مردم در می یابند که انقلاب آغاز تحول است و نه پایان آن و برآن می شوند که تجربه انقلاب را به نتیجه برسانند، تحقق ایران مستقل و آزاد و در رشد، مسلم گشته است. پایان عمر سازمانها و گروه های زورپرست نیز پایان یافته است.

گزارشی که در فصل اول این مجموعه می خوانید، واقعیت های مهمی را بر شما خوانندگان گرامی آشکار می کند: گزارش دستگاه اطلاعاتی در باره وضعیت از دست رفته اقتصاد به خامنه ای، ناتوانی خامنه ای حتی از برقرار کردن آتش بس میان سه قوه و گریز رژیمی ها هم از خامنه ای و...

در فصل دوم، گزارش دیگری از ایران، درباره احتمال نامزد ریاست جمهوری شدن هاشمی رفسنجانی، در «انتخابات» خرداد ۹۲ و موارد اختلاف او با خامنه ای و... را می آوریم.

در صفحه۳

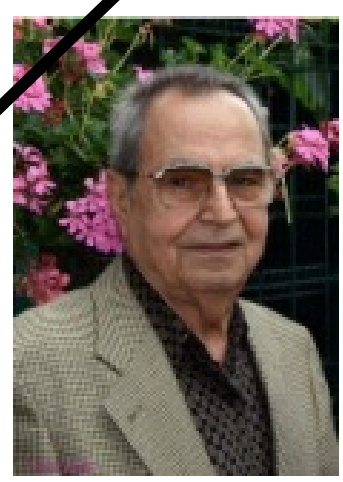

در سوگ هوشنگ کشاورز صدر

امیرهوشنگ کشاورز صدر از مبارزین برجسته و دیرپای نهضت ملی ایران و کارشناس مسائل کشاورزی و اقتصاد روستایی در سحرگاه روز پنجشنبه ١٤ فوریه ۲۰۱۳ ، برابر ٢٦ بهمن ۱۳۹۱ در ایالت فلوریدا در امریکا جهان را بدرود گفت.

امیرهوشنگ کشاورز صدر در سال ۱۳۱۱ در تهران به دنیا آمد. او فرزند سید محمد علی کشاورز صدر، حقوقدان و وکیل مجلس شورای ملی، از پایه‌گذاران "جبهه ملی ایران" و از یاران دکتر محمد مصدق بود.

در صفحه ۱۲

محمد جعفری.

آیا اطلاع دولت موقت از احتمال حمله عراق به ایران، به دولت بعدی و یا شورای انقلاب منتقل شده ویا نشده است، واقعیت چیست؟

اخیراً مصاحبه ای از آقای عبدالعلی بازرگان در باره اطلاع دولت موقت از حمله عراق به ایران و چگونگی آن در سایت جرس آمده بود. مصاحبه با اطلاعاتی که من قبلاً در باره این موضوع داشتم همخوانی نداشت. بر آن شدم که تا حقیقت مطلب را دریابم که واقعیت مسئله چیست؟ تحقیقاتی که در رابطه با این موضوع انجام گرفته در دو بخش زمینه قبلی و اصلی، اطلاع دولت موقت از حمله عراق به ایران به آن پرداخته خواهد شد:

در صفحه۱۴

پاسخ به پرسشهای ایرانیان
از ابوالحسن بنی صدر

انقلاب بدون بدیل و اندیشه راهنما؟

*** پرسش اول: مصریها چگونه بدون اندیشه راهنما و بدیل انقلاب کردند؟**

آقای بنی صدر همیشه در باره انقلاب می گفتند، نمی شود یک ملتی نداند که چه می خواهد و انقلاب بکند و همین دلیل را برای نقض این صحبت که "در انقلاب ۵۷ مردم نمی دانستند چه می خواهند" بکار می بردند در حالی که در این مصاحبه خودشان گفتند که مردم مصر نه اندیشه راهنما داشتند نه بدیل.

سؤال من اینست که پس چگونه مصریها ۲سال پیش انقلاب کردند و چگونه الان با ماندن در صحنه باعث عقب نشینی مرسی از اختیاراتی که برای خودش در نظر گرفته بود شدند؟ آیا همین فکت برای رد مدعای خودشان کافی نیست؟

● پاسخ به پرسش اول:

۱ – این که ملتی نداند چه می خواهد و انقلاب کند، یک ادعا است و اینکه بدیل و اندیشه راهنمای درخور نداشته باشد، سخنی دیگر است. مردم مصر می دانستند چه نمی خواهند (مبارک ارحل/مبارک برو!) و نیز می دانستند چه می خواهند (دموکراسی).

در صفحه ۲

«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سیُ امین سالگرد تولد دکتر محمد مصدق »
زندگینامه دکتر محمد مصدق (۷۱)

جمال صفری

قتل میرزادهٔ عشقی توسّط عوامل رضا خان

یحیی آریان پور درکتا ب پژوهشی خود بنام « از صبا تا نیما » در بارهٔ میرزادهٔ عشقی می نویسد:
سید محمّد رضا میرزادهٔ عشقی، فرزند سید ابوالقاسم کردستانی، در۱۲ جمادی الاخر ۱۳۱۲ هجری قمری در شهرهمدان به دنیا آمد. ابتدا در مکاتب محلّی و از هفت سالگی در مدارس« الفت» و«آلیانس» تهران به تحصیل پرداخت و زبان فارسی و فرانسه را به خوبی آموخت و پیش از فراغت از تحصیل به سمت مترجمی نزد یک بازرگان فرانسوی مشغول کار شد و در هفده سالگی درس و مدرسه را به کلّی ترک کرد و وارد کارهای اجتماعی گردید.
عشقی درسال ۱۳۳۳هجری قمری در همدان روزنامه ای به نام «نامهٔ عشقی» دایرکرد و در همان اوقات که اوایل جنگ بین الملل اوّل بود، با سایر مردان سیاسی به استانبول، که کانون فعّالیت ملّیون ایران شده بود، مهاجرت کرد و چند سالی درآنجا گذراند و به رسم مستمع آزاد در مکتب سلطانی و دارالفنون استانبول حاضرشد و هم درآنجا نخستین آثار شاعرانهٔ خود مانند " نوروزی نامه" و "اپرای رستاخیرشهریاران" را بوجود آورد.
عشقی گویا درسال ۱۳۳۶ یا ۱۳۳۷ هجری قمری به همدان بازگشت و چندی بعد به تهران آمد و با جمعی از نویسندگان ارتباط یافت و در صف طرفداران حزب سوسیالیست و همکاران اقلّیت مجلس به مبارزه پرداخت.
دراین مبارزه و کوشش سیاسی نیش قلم شاعر بیش از همه متوجّه وثوق الدوله، نخست وزیر ایران و عاقد قرارداد معروف و منحوس ایران و انگلیس بود. عشقی این قرارداد را « معاملهٔ فروش ایران به انگلستان »نامید و در یکی از اشعار متعدّد خود، که در سال ۱۳۳۷ هجری قمری در این زمینه سروده، چنین گفت :

در صفحه۹

انقلاب بدون بدیل و اندیشه راهنما؟

بنا براین، جنبش آنها در مرحله نخست خود پیروز شد. اما چه شد که آغازگران انقلاب، نسلی که در برابر رژیم مبارک ایستاد، در نخستین انتخابات، اکثریت پیدا نکرد؟. سلفی ها آغازگر جنبش نبودند. با آن موافق نیز نبودند. اخوان المسلمین، آغاز گر نبودند و در جنبش، نقش رهبری نیز نداشتند، متهم به معامله با ارتش برسر جنبش نیز بودند. با وجود این، هردو گروه اکثریت بدست آوردند. در انتخابات ریاست جمهوری نیز پیروزی از آن آقای مرسی، نامزد اخوان المسلمین شد. مانور آقای مرسی کارساز نیز شد. توضیح این که او به خود اختیار داد و در همان حال که به این اختیار به خود دادن اعتراض می شد، فرصت را برای به تصویب رساندن قانون اساسی مغتنم شمرد.

در ایران، اندیشه راهنمای انقلاب، اسلام بمثابه بیان استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی بود و بدیل هم مصدقی ها بودند. چراکه قرار بود آقای خمینی به قم برود و او و روحانیان وارد دولت نشوند. بنا بر استقرار ولایت جمهورمردم نیز بود. در انتخابات ریاست جمهوری، کسی با همان اندیشه راهنما و با ۷۶ درصد آراء به ریاست جمهوری رسید. نامزدهای دیگر نیز جانبدار دموکراسی بودند. نامزد حزب جمهوری اسلامی، حزبی که آلت فعل ملاتاریا در کودتای خرداد ۶۰ شد، کمتر از ۵ درصد آراء را آورد. پرسیدنی است که آیا بدون گروگانگیری و تقلب در انتخابات مجلس (اولی با تأیید و دومی با جواز آقای خمینی)، کودتا برضد انقلاب و دموکراسی میسر می گشت؟ آیا آقای خمینی با همان اندیشه راهنما و با همان اصل «ولایت با جمهور مردم است»، با ورود به ایران، کودتای خزنده خود را آغاز کرد و با ولایت فقیه و گروگانگیری و تقلب در انتخابات و معامله پنهانی اکتبر سورپرایز و بکار انداختن ماشین اعدام و نعمت خواندن جنگ، واپسین مرحله کودتا را در خرداد ۶۰، انجام داد؟ بدون تردید، نه. با اندیشه راهنمائی ضد آن اندیشه راهنما و با روشی ضد روشی که گل را بر گلوله پیروز کرد، استبداد ملاتاریا را برقرار کرد.

۲ – با آنکه مصریها می گویند از سال ۱۸۹۰ مجلس داشته اند و با دموکراسی خو کرده اند، در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری، خبری از اندیشه راهنمای جنبش آنها و نیز بدیلی که خود را نماد جنبش بخواند، نبود. در انتخابات ریاست جمهوری سه تنی که رأی های اول را آوردند، یکی از اخوان المسلمین و دیگری از ناصری ها و سومی صاحب مقام در رژیم مبارک بود. پس جنبش نه اندیشه راهنمای درخور و نه بدیل داشت. از این رو است که ساخت رژیم تغییر نکرده است.

اینک مردم مصر و نیز مردم تونس، خود را با واقعیت روبرو می بینند. آیا به این صرافت افتاده اند که اسلام هرگاه بیان استقلال و آزادی و رشد برمیزان عدالت اجتماعی باشد، نمی تواند با قدرت، حتی دولت حقوقمدار درآمیزد؟ آیا به این صرافت افتاده اند که درآمیختن دین و قدرت، دین را در بیان قدرت از خود بیگانه و وسیله تجویز خشونت می کند؟ پاسخ این پرسش را پیدایش اندیشه یا اندیشه های راهنمائی می دهد یا می دهند که بیان استقلال و آزادی و رشد انسان و جامعه انسانها، بر میزان عدالت اجتماعی، باشد و یا باشند. این اندیشه همراه می شود با پیدایش بدیلی که جایگاه خود را جمهور مردمی بداند که در پی ارتقاء منزلت و شهروند شدن باشند. این اندیشه همراه می شود با بدیلی که هدف خود را نه قدرت که استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی بداند.

۳ – انقلاب تغییر ساختها در یک جامعه است. باز و تحول پذیر شدن نظام اجتماعی است. به زبان ساده، رها شدن رابطه ها در جامعه از بار سنگین زور است. بدل نشدن نیروهای محرکه به زور و بکار نیفتادنشان در تخریب است. در عوض، بکار افتادن آنها در رشد است. اندیشه راهنمای نیروی محرکه انسان و توانا کننده او به سمت و سو دادن به نیروهای محرکه است. پس اگر، باز و تحول پذیر شدن نظام اجتماعی هدف بگردد، بدیل و اندیشه راهنمائی در خور این هدف ضرور می شود. برای مثال، شاه سابق می گفت: سخن من و شهبانو فوق قانون است. امروز می گویند: حکم حکومتی ولی فقیه فوق قانون است. این دو ادعا، گویای یکسانی بیان قدرتی فراگیر است که بکار استبدادی می آید که دیروز و امروز بر ایران حاکم است. بدیهی است با این اندیشه راهنما نه دولت حقوقمدار پدید آوردنی است و نه جامعه باز و تحول پذیری که، در آن، هر انسان از استقلال و آزادی و همه دیگر حقوق خویش برخوردار، شهروند جامعه باز و تحول پذیر بگردد. هرگاه قبل از انقلاب، بدیل استبداد شاه، استبداد «فقیه» می شد، انقلاب ناممکن می گشت. زیرا در سطح دولت استبدادی، خلائی وجود نداشت. استبداد دو مدعی داشت با یک هویت. انقلاب میسر شد زیرا بیان استقلال و آزادی اندیشه راهنما با بدیلی همراه شد که جامعه ملی را اقامتگاه خویش شناخت و از راه مردم و با مردم عمل کرد. هرگاه آقای خمینی عهد نمی شکست و عوامل دیگر در کار نمی آمدند و بدیل در اقامتگاه خود می ماند، بدیل و اندیشه راهنمای انقلاب، با تغییر ساختهای جامعه و تحقق انقلاب خوانائی پیدا می کرد و انقلاب به هدف خویش می رسید. نسل امروز، در تجربه انقلاب، از این دیدگاه، نیک باید بنگرد و درپی بیان استقلال و آزادی شود و خویشتن را بدیل، یعنی نسل سازنده جامعه باز و تحول پذیر بگرداند.

مصریها و تونسی می دانسته اند چه می خواهند اما عوامل لازم برای رسیدن به خواست خود را نیز می باید تدارک می دیدند. هنوز می باید تدارک ببینند. انقلاب پایان تحول نیست، آغاز آنست. تجربه های کشورهای عرب، درسی بس گرانبها به ایرانیان و دیگر ملتهای جهان می آموزند: اندیشه راهنمائی که بیان استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی باشد و نیز بدیلی که جامعه سیاسی ای را تشکیل دهد که اقامتگاهش جمهور شهروندان باشد، ضرورت تمام دارد. «اپوزیسیونی» که قدرت را هدف می کند و محل عملش بیرون مردم است و با مردم و از راه مردم عمل نمی کند و جز به تصرف دولت، ولو با حمایت بیگانه نمی اندیشد، بخشی از استبداد حاکم است. بازگرداندن جامعه سیاسی به اقامتگاهی که این جامعه وقتی بنا بر استقرار جمهوری شهروندان است و نگاه داشتنش در این اقامتگاه، همان کاری است که در سه جنبش همگانی (مشروطیت و ملی کردن نفت و انقلاب ۵۷)، مردم ایران از آن غفلت کرده اند. بی درنگ می باید بدین مهم پرداخت تا مگر افزون بر قرنی تأخیر را بتوان در عمر نسلی جبران کرد.

*** پرسش دوم: ملتی باید خود انتخاب کند و اگر حسین (ع) می دانست:**

بنام خدا

جناب سید ابوالحسن بنی صدر. باسلام وتحیت

در مصاحبه با آقای عبداللهی فرمودید خلاء را زور و نا حق پرمی کند. به شما بگویم روزی به همکاری گفتم فردا به تظاهرات می رویم می آیی؟ گفت: نه. گفتم: چ را؟ گفت من بچه کنکوری دارم و فردا باید به دانشگاه برود. یک روزی به همکاری که ادعای روشنفکری داشت وخود را طرف دار آزادی می دانست گفتم شنیدم در انتخابات به سرصندوق رفته ای و همکاری کرده ای پس آن حرفها چه بود؟ گفت من دیدم پنجاه تومان (پنجاه هزار تومان)می دهند و با این پول می توانم بلوزی برای یکی ازبچه هایم بگیرم. خب قربون جدت، با این جماعت این چنینی که تعدادشان هم کم نیست چه باید کرد؟ ملتی خود باید انتخاب کند یا دیگری؟ اگربهشت هم برای او بسازی مفت از دستش می دهد.

و سئوال دیگر اینکه اگرحسین بن علی علیه السلام شهید خلق های خاورمیانه وهمه ملل آزادیخواه می دانست که آن مردم به عهد خود وفا نمی کنند تصمیمی دیگر می گرفت یا همان تصمیم را؟

داشتم مطلب هاآرتص را می خواندم و این سئوال پیش آمد که آیا هیچ دیکتاتوری بدون حمایت بیگانه لحظه ای دوام می آورد؟ صدام حسین را تا وقتی که برایشان مفید بود نگه داشتند و از آن پس او را به بهانه سلاح اتمی برانداختند. اکنون از طرفی قدرت خارجی با اعمال جنگ پنهان و جنگ اقتصادی هم می خواهد سرنوشت ملتی و اختیار رژیمی را چنان در دست خود داشته باشد بسان انگشتری در دست. من امیداورم که آقای خامنه ای داستان پیوستن "حر" به صف امام حسین را فراموش نکند. امیدواریم بیهوده نیست. بر این مبناست که او با زمامداران دیگر فرق می کند. او "سید" است با قرآن و حدیث سر و کار داشته است می داند حساب وکتابی و قیامتی در کار است، برای امام حسین سخن گفته وگریه کرده است. اما زمامداران دیگر چنین نبودند. او می داند خداوند توبه کنندگان را دوست دارد. البته باید بپذیریم که هرانسانی خطا پذیراست. من باورم این است که آقای خامنه ای اینقدر بصیرت دارد که در انتخاب میان قران و مردم و آزادی از یک طرف و استبداد و سلطه بیگانه وجهنم، گزینه اول را برگزینند. چنین باد. شاد و پیروز و رستگار باشید. آبان ۹۱

● پاسخ پرسش دوم: درسی که حسین (ع) می آموزد اینست: بر حق باید ایستاد:

۱ – روشن است که تحول را خود مردم باید بکنند. حق با پرسش کننده گرامی است. بهشت را انسان می سازد. اگر خود آن را نساخت و برایش ساختند، قدرش را نمی داند و تباهش می کند. در حقیقت، غیر از این که ممکن نیست استبداد بهشت بسازد و جز جهنم نمی سازد، برفرض هم که ممکن شود و بسازد، چون مردم در ساختن آن شرکت نداشته اند، در این بهشت، احساس بیگانگی می کنند و بهشت را ویران می کنند تا با همان که هستند، سازگار شود. انسان مستقل و آزاد و موجودی با مجموعه ای از استعدادها و فضلها آفریده شده است تا فرهنگ استقلال و آزادی و جامعه مستقل و آزاد و در رشد بسازد. هرگاه از استقلال و آزادی غافل شود، درجا بنده زور می شود و گرفتار رنج و مشقت می گردد. چون زور ویران می کند و نمی سازد، انسان زور باور ضد فرهنگ قدرت می سازد و نظام اجتماعی را می بندد تا که نیروهای محرکه جز در ویرانگری کاربرد پیدا نکنند. چنین انسانی جهنم ساز می شود.

بدین قرار، بی تفاوتها و نیز کسانی از قماشی که پرسش کننده معرفی می کند، را می باید از غفلت خویش آگاه کرد. می باید از جهنمی که بدست خود می سازند، آگاه کرد. می باید ازنقشی که هر یک در ساختن این جهنم بر عهده می گیرند، آگاه کرد. بخصوص می باید بدیل شد. خود را نماد انسانی گرداند که به بدل کردن جهنم به بهشت توانا است. باید امام، بمعنای کسی شد که آینده را در وجود خود، در گفتار و کردار و پندار خود، حال می کند. ایران امروز، در سطح جمهور مردم است که به بدیل نیاز دارد. هر اندازه شمار انسانهایی که پندار و گفتار و کردارشان از زور خالی هستند و رشد می کنند، بیشتر، انقلاب واقعی میسر تر و تحول از نظام اجتماعی نیمه بسته – که استبداد حاکم فرآورده آنست–، به نظام اجتماعی باز و تحول پذیر شتاب گیر تر. در جامعه امروز ایران، جامعه ای چنین گرفتار خشونت، رها کردن خویش از خشونت و نماد زندگی بدون خشونت و توام با خشونت زدائی شدن ، بدیل شدنی سخت کار ساز است.

پرسش کننده گرامی و فراوان انسانهای همانند او در رفتارهای کسانی می نگرند که از استبداد حاکم ناراضی هستند و در همان حال، بنا بر مصلحت، فعل پذیرانه، خویشتن را با اوامر و نواهی او سازگار می کنند. اما آنها درسهای موفقیت را باید بکار برند: نخست نفس خویش را مکلف بشمارند و به نفس خویش اعتماد کنند و بر آن شوند که بدیل، یعنی انسانی نو، بگردند. نپندارند که گویا مبارزه با استبداد حاکم در به خیابان درآمدن وشعار دادن، خلاصه می شود. مبارزه با زور و زورمداری، در اصل، نماد زندگی استقلال و آزادی از زور و زورمداری و توانائی بر توانائی افزودن گشتن است. بدیلی که جایگاه او جامعه مدنی است همین است.

۲ – نماد ایستادگی بر حق که حسین (ع) بود، می دانست که اکثریت بزرگ برعهد خویش نمی مانند. دست کم از سرنوشت مسلم، فرستاده خود آگاه بود. او به قاعده مهاجرت عمل می کرد. هرگاه راه بر او نمی بستند، او از قلمرو حاکمیت جبار بیرون می رفت تا که بدیل در سطح جامعه ها بگردد. بدیل بگردد تا مگر آنها تغییر کنند و به یمن تغییر کردن توانائی تغییر دادن را پیدا کنند. پس عمل او با دو قاعده بس مهم خوانائی داشت: بیرون رفتن از محدوده حاکمیت جبار و پدید آوردن بدیل برای مردمی که تا تغییر نکنند، تغییر نمی دهند. در جامعه انسانها، نقش بدیل وقتی انسانی است که برحق می ایستد، اینست که با ایستادن بر حق، امکان بکار بردن قاعده دوم، تغییر کن تا تغییر دهی، را فراهم می آورد.

اما آیا این امر که راه را بر او بستند و در صحرای کربلا، او را در میان گرفتند، پیشاپیش می باید می دید و قدم در راهی نمی گذاشت که گذاشت؟ بهیچ رو، چنین واقعیتی قابل پیش بینی نیز بود و او کاری را که کرد که باید می کرد: هرکسی که برحق می ایستد و این کار را در قلمرو حاکمیت جبار می کند، می داند که امکان محاصره شدنش و در حلقه محاصره، همراه شمار کم یاران، تنها شدنش وجود دارد. هم قرآن را خوانده بود و هم از زندگی پیامبر آگاه بود و هم تاریخ هر ملتی از این نوع رویدادها فراوان به خود دیده بود و از آن پس نیز فراوان به خود دیده است. نسل معاصر ایران هم ۲۸ مرداد را به خود دیده است و هم خرداد ۶۰ را. پس، پرسش اینست: در چنین موقعیتی چه باید کرد؟

دو راه کار بیشتر پیش رو نیست: تسلیم شدن و الگوی ایستادگی برحق گشتن و بدین ایستادگی، پیروز گشتن. یکبار دیگر، سخن گاندی را به یاد می آورم: حسین به انسانها آموخت چه سان اندک شماری از راه ایستادن بر حق، بر قدرت بزرگ پیروز می شوند. اینک دلیل پیروزی را با دو قاعده، یکی بدیل گشتن و دیگری تغییر کردن و تغییر دادن توضیح می دهم:

۱/۲ .چون بر حق ایستادی، به ترتیبی که میان تو و جبار، هیچ وجه اشتراکی نماند، وقتی برغم تسلیم قدرت شدن اکثریت بزرگ، محل بدیل را باز همان مردم شناختی و از آن بیرون نیامدی، الگوی زندگی در استقلال و آزادی و نماد توانائی بکمال می گردی. دو زندگی، یکی زندگی در استقلال و آزادی و دیگری زندگی در بندگی زور و زورمداری و تحت حاکمیت جبار را در معرض دید انسانهائی قرار می دهی که از حقوق و توانائی خویش غافل و به اطاعت از قدرت معتادند. زندگی در استقلال و آزادی تو است که شماری را از غفلت بدر می آورد و برآن می شوند بدیل بگردند و نوع دیگر زندگی، زندگی در استقلال و آزادی را بسازند. بدین تغییر کردن است که تغییر می دهند:

۲/۲. در جامعه های بشری که بنگریم، می بینیم، راه تحول این سان باز شده است: نخست، کم شماری، ولو با وجود تمایل اکثریت به آنها، برحق می ایستند و بدیل و الگو و نماد می شوند. زندگی را از راه سازش با زورمداری، به مرگ نمی آلایند. بسا اندک شماری که هستند، کم شمار تر نیز می شوند، زیرا کسانی ایستادن بر حق و زندگی از راه عمل به حقوق را رها می کنند. این بدیل و الگو و نماد چشم ها را به زندگی در استقلال و آزادی باز می کند. کسانی که این زندگی را بر می گزینند، پر شمار می شوند، این بار، بدیل و الگو و نماد بسیار پر شمار و حذف ناکردنی می شوند. در همان حال، استبداد جباران چون زندگی سوز است، عوامل، از درون و بیرون، آن را می فرسایند. سرانجام، بنا بر قاعده تغییر کن تا تغییر دهی، عمل می کند: انقلاب روی می دهد و جامعه تحول خویش را آغاز می کند.

هرگاه بدیل به اندازه کافی توانمند باشد و محل عمل خویش را که جامعه است ترک نگوید، تحول سرراست می گردد. اما هرگاه بدیل، این توانائی را نداشته باشد یعنی در جامعه سیاسی، تمایل های قدرتمدار دست بالا را پیدا کنند، بازسازی استبداد میسر می شود. راه تحول، بس پر پیچ و خم می گردد و زمان آن بسیار طولانی. در

در صفحه ۱۶

گریز از خامنه ای ؟

در فصل سوم، گزارشها و نظرها در باره گفتگوی مستقیم با امریکا و گفتگوها با کشورهای ۵+۱ و وضعیت سوریه و تشکیل یک نیروی مسلح ۵۰ هزار نفری توسط رژیم در سوریه و موضوع گفتگو شدن ایران و سوریه در دیدار اوباما با نتان یاهو در دیدار او از اسرائیل در بهار را گرد آورده ایم.

در فصل چهارم، موقعیت رژیم در ایران و در منطقه و سیاستی که امریکا می باید در پیش بگیرد را از دو دیدگاه، بررسی کرده ایم. به یمن این بررسی، خوانندگان گرامی می توانند از سخنان ۲۸ بهمن خامنه ای ابهام زدائی کنند.

در فصل پنجم، خبرهای تجاوزها به حقوق انسان را از نظر خوانندگان می گذرانیم:

گزارش دستگاه اطلاعاتی به خامنه ای و بلبشوی شدید در رژیم در بن بست:

سالهاست که مسئولان و حاکمان بر ایران از «نظام مقدس»، بمثابه الگوی جهانی سخن می گویند و خواهان تغییر در نظام جهانی و نظم نوین جهانی هستند و مدعی می شوند که جهانیان از الگوهای اقتصادی و قضایی و کشور داری ایران به دیده حسرت می نگرند و در پی آنند از این نظام بیاموزند و همانندش را برپا دارند. اما، در واقع، پوشش دروغی است که بر نظام سراسر خیانت و جنایت و فساد می کشند. درون رژیم آنقدر بلبشو است که علی خامنه ای هم سر رشته کار از دستش به در رفته و توان کنترل اوضاع را ندارد. ناتوانی او ناشی از ماهیت ولایت مطلقه فقیه است. چرا که بلبشوی توأم با جنایت و خیانت و فساد محصول اختیارات مطلقی است که جز در زورگوئی، کاربرد ندارد. او، هر از چند گاهی، تذکری می دهد که نادیده انگاشته می شود. اما عرصه دارد بر رژیم تنگ می شود:

* گزارش سازمانهای اطلاعاتی به خامنه ای و شیوه او در بیرون افکنی نگرانی شدیدش:

● بنا بر اطلاع، گزارشهای سازمانهای اطلاعاتی به او، گویای وضعیت ویران کشور و احتمال آغاز شورش های مردمی یا به قول بعضیها فتنه بزرگتر از فتنه سال ۸۸ و به نقل از عده ای گسترش اعتراضات در خفا و ... میباشند.

علی خامنه ای که وارث حکومت ولایت فقیه خمینی بود و آن مطلقه را مطلقه تر کرد، آنقدر گرفتار دوگانگی و چندگانگی در حرف و عمل شده که حنایش حتی نزد نزدیکترین افراد به او رنگ باخته و کسی به احکام حکومتی او هم توجه نمی کند. هر کس تلاش می کند از جبهه او دورتر شود. احساس می شود یارانش هم سعی می کنند از بدنامی همراهی با وی بگریزند.

خطر زمانی برای خامنه ای بیشتر احساس شد که همه گزارشهای محرمانه امنیتی – اطلاعاتی او را از وضعیت و شرایط بد اقتصادی مردم آگاه ساختند و به او گفتند که کشور آنگونه که می پندارد نیست و کشتی رژیم به گل نشسته است و عنقریب همه در فساد و بحران های موجود غرق می شوند.

همین گزارشات است که سید علی خامنه ای را مجبور ساخته اند خود وارد مناقشه سران قوا شود. بعد از افشاگری «رئیس جمهور» در باره فساد خانواده لاریجانی، و حمله «رئیس مجلس» و «نمایندگان» به «رئیس جمهور»، خامنه ای هم را گرد آورد و از موقعیت بد کشور آنها را آگاه ساخت و آنها را مجبور کرد که در جلسه ای با حضور خود او و نمایندگانش بنشینند و راهی برای خروج از بحران معیشتی مردم پیدا کنند تا با واگذاری بخشی از دارایی ها به برخی از مردم حمایت آنها را در شرایط کنونی جلب نموده و آنها را از حضور در اعتراضات احتمالی آینده دور سازند.

دانستنی است فاضل لاریجانی، توسط سعید مرتضوی از شخصی مطالبه ۳۰ میلیارد تومان رشوه و خانه ای ۶۰۰، ۷۰۰ متر مربعی کرده است که نامش بابک زنجانی است و از راه فساد، ثروت افسانه ای بدست آورده است.

● «رئیس جمهور» و معاونان اقتصادی او در کنار «رئیس» مجلس و رؤسای کمیسیونهای مختلف مجلس در حضور رهبری جمع شدند و فکرشان به این جا رسید که با دادن کارت معیشت و مقداری پول آنهایی را که به شدت تحت فشار مالی هستند و احتمال شورششان می رود را ساکت کنند تا ببینند با اوضاع و احوال کنونی چه بایدشان کرد. اما به نظر می رسد که هر دو قوا تنها به فکر اثبات حقانیت خود هستند و بعد از چندین جلسه مذاکره هنوز به نتیجه نرسیده و روز به روز فشار تورم و گرانی بیشتر می شود و به نظر می رسد کاری از دست رژیم بر نیاید و نیروهای انتظامی و نظامی را در شرایط نیمه آماده باش قرار داده اند.

● بلبشوی اداره کشور تنها به مسائل اقتصادی بر نمی گردد و به هر جای آن که بنگرید آنقدر اختلاف و تنش و تضاد دیده می شود که شاید در طول تاریخ ایران تنها در بعضی مقاطع این گونه بوده است. به عنوان مثال:

-در شرایطی که ملت به شدت تحت فشار اقتصادی است مسئولان یک میلیارد دلار برای سوریه اعتبار باز می کنند.

-در حالیکه کشور گرفتار تحریم های کمر شکن می باشد، نیروهای نظامی ایران به نام سپاه قدس میلیون ها دلار هزینه درگیری در سوریه –لبنان –عراق و... برای کشور ایجاد نموده اند.

-درحالیکه فروش نفت ایران و درآمدهای نفتی به شدت کاهش یافته اند، حسابهای بانکی سوریه –عراق –جهاد اسلامی –حماس –حزب الله از سوی خامنه ای و بیت او پر می شود.

-در شرایط کمبود شدید دارو در کشور شنیده شده حدود ۱۰۰ میلیون دلار دارو و کمک های بهداشتی ایران به سوی لبنان و سوریه ارسال شده است.

-در شرایطی که تورم در کمتر از چند ماه ۱۰ درصد افزوده شده مسئولان از وضعیت خوب مالی مردم سخن می گویند و اینکه در کشور خبری نیست و تحریم ها هیچ اثری نداشته سخن می گویند و از گسترش انقلاب اسلامی در آسیا –افریقا –امریکای لاتین سخن می رانند.

-در چنین شرایطی که کشاورز ایرانی نیازمند کمک دولت میباشد، کارخانه ساخت تراکتور در ونزوئلا تراکتورهای تولیدی ایر-وون را به کشاورزان ونزوئلا و نیکاراگوئه و کلمبیا و... می دهند که عمده سرمایه تاسیس کارخانه از جیب ملت ایران رفته است و در همان کشور چندین پروژه ساختمان سازی در حال ساخت مسکن برای ونزوئلایی ها هستند در حالیکه ملت ایران خود نیازمند مسکن می باشد.

-در حالیکه بحران اقتصادی بر ملت فشار وارد می آورد، کاندیدای احتمالی سید علی خامنه ای، یعنی ولایتی می گوید که حمله به سوریه حمله به ایران است اما تنها این خالی بندی او چندین روز بیشتر به طول نینجامید زیرا بعد از حمله اسرائیل به سوریه هیچ حرکتی از سوی ایران صورت نگرفت.

-و...

◄ در ۲۸ بهمن ۹۱، خامنه ای سخن گفت. در آنچه به اثرات مجازاتها مربوط می شود، نگرانی درونی خود را، با وارونه نشان دادن حالت درونش، بیرون افکند. سخن او در باره اثرات مجازاتها، به روشنی، گویای نگرانی شدید او است:

«برداشت ذهنی دولتمردان امریکایی پرداختند که نیمی از آن درست و نیمی دیگر غلط است: امریکایی ها معتقدند جمهوری اسلامی بر ملت تکیه دارد و اگر با تحریم ها مردم را از نظام اسلامی جدا کنیم قدرت مقاومت از نظام گرفته می شود. بخش اول این حرف که نظام کاملاً متکی بر توده های عظیم ملت است حرف درستی است اما بخش دوم که فشارها و تحریم ها، ملت را به زانو درمی آورد و آنها را از نظام جدا می کند، کاملاً غلط و ناشی از بدفهمی است».

از قول امریکا جعل می کند که گویا ملت را پشتیبان دولت می داند و می خواهد با وضع مجازاتها، ملت را ضد «نظام» کند. حال این که درست به عکس، امریکا می داند و می گوید مردم ضد رژیم هستند و گمان می برد با وضع مجازاتها، رژیم ناتوان و ملت به تغییر آن توانا می شود. امریکا و اروپا مرتب این استدلال را تکرار می کند و او می پندارد چون بر ایران رژیم سانسور حاکم کرده است، آسان می تواند واقعیت را ۱۸۰ درجه وارونه و به مردم منزجر از رژیم تحویل دهد. اشتباه ارزیابی امریکا، همانطور که ایستادگان بر استقلال و آزادی مرتب تکرار می کنند، اینست که تحریمها مردم ایران را از جنبش باز می دارند. با قلب حقیقت، خامنه ای هم می خواهد ناتوانی و فساد رژیم را با تحریمها بپوشاند و هم مقصر وضعیتی که مردم درآنند را تحریمها قلمداد کند، حال این که تحریمها خود نیز نتیجه سیاست خامنه ای و ناتوانی و فساد مطلقی است که رژیم ولایت مطلقه فقیه است. بعد دیگری از وضعیت امروز جامعه ایران، این فساد و ناتوانی مطلق را آشکار می کند:

* برای مصون ماندن از مجازات و ادامه دادن به خورد و برد، می باید دزدی از هزار میلیارد به بالا کرد!:

● در بخشی دیگر از کشور وضعیت اینگونه است:

-دو جوان بیکار به جرم زورگیری و سرقت ۶۰ هزار تومان به اعدام محکوم می شوند و در همان حال، فاضل لاریجانی از بابک زنجانی، ۳۰ میلیارد تومان و خانه (علی الحساب!) رشوه می خواهد و به جای او، تهیه کننده سند تصویری –صوتی را دستگیر می کنند!

- در شیراز ۴ انگشت سارقی به دلیل سرقتی اندک قطع می شود.

-در سبزوار دست سارقی به دلیل دزدی از مچ قطع می شود اما در همان حال:

-پرونده اختلاس ۳ هزار میلیارد تومانی به قول خامنه ای به سرعت جمع می شود و کسی از سرنوشت اختلاس کنندگان خبری ندارد. در ۲۹ بهمن، خبر محکومیت ۴ تن به اعدام اعلام شد. البته مقامات رژیم وابسته به شبکه های خانواده های مافیائی جز محاکمه شوندگان نیستند. رئیس بانک ملی هم در کانادا است. در دورانی دیگر برادر محسن رفیقدوست، در نخستین دزدی بزرگ تاریخ این رژیم شرکت کرده، مویی از سرش کم نشد. برادران رفیق دوست که، در بازار میوه و تره بار کار می کردند و در دوره شاه ورشکست شده بودند، اینک در شمار ثروتمندان کشور هستند.

- پرونده برادران ابدالی و محمد رضا رحیمی با دهها میلیارد تومان معلوم نیست به کجا رسید و محمد رضا رحیمی سر حال می گوید که ۵۰۰ میلیون تومان آن را به علی لاریجانی برای تبلیغات به دستور بیت رهبری داده است. طرفه این که رحیمی می گوید: عده ای چون موریانه دارند پایه های نظام را می خورند و او محض مصلحت آنها را معرفی نمی کند! یعنی حتی وقتی پایه های موجودیت رژیم نیز دارد خورده می شود، کسی جرأت ندارد «موریانه» ها را معرفی کند.

-خبری از دزدی های سرداران سپاه که کارخانجات را به مفت برده و خورده اند نیست و دست کسی قطع نشده است.

-خبری از معادن و فرودگاهها و کارخانجاتی که برخی روحانیون به مفت برده و به گنج رسیده اند نیست و دست هیچکدام قطع نشد.

●در همین روزها خبری از بانک مرکزی و رئیس آن نیز به گوش رسید تا مشخص شود واقعا گردبادی در راه است: رئیس بانک مرکزی به دلایل فراوان از سوی دیوان محاسبات معلق می شود. مجلس پرونده او را به کمیسیون اصل ۹۰ می فرستد. خودش استعفا می کند. شورای بانک مرکزی استعفای او را می پذیرد اما رئیس جمهوری حکم ابقای وی را صادر می کند و او به کارش ادامه می دهد. در حالیکه از رهگذر برنامه گذاری این رئیس که به دستور احمدی نژاد و با طراحی علی خامنه ای طرح و اجرا شد، در کمتر از چند ماه ارزش و سرمایه ملت به یک سوم تقلیل یافت. ناگفته نماند رئیس قبلی بانک مرکزی که در پرونده ۳ هزار میلیارد تومانی دست داشت به وسیله برخی از وابستگان به حاکمیت از کشور خارج شد و رئیس بانک صادرات بانک اصلی اختلاس به دلیل وابستگی به بیت رهبری و ناطق نوری به راحتی استعفا داد و در جایی دیگر به ریاست رسید و مشغول چپاول است. اما دست هیچکدام از آنها قطع نشد و کسی اعدام نشد زیرا در قوه قضائی تحت امر ولی مطلقه، دزدی و سرقت باید کمتر از یکصد هزار تومان باشد تا این قوه به سرعت وارد شده و گناهکار را به سزای اعمال خود برساند وگرنه سرقت میلیاردی ارزش پیگیری ندارد!

●اما در گوشه ای دیگر:

-قاضی مرتضوی به جرم جنایات کهریزک معلق می شود بعد رئیس ستاد مبارزه با قاچاق ارز و کالا و بعد رئیس صندوق تامین اجتماعی و درحالی که همه معترض هستند و دیوان عدالت حکم به برکناری او میدهد، غیراق و سر حال به کار خود ادامه می دهد تا انگشت شستش را به قوه قضائیه و مقننه نشان دهد.

-در حالیکه برای همه اثبات شده که وبلاگ نویس بیگناهی –ستار بهشتی -به دلیل وارد شدن ضربات شدید شوک الکتریکی در زندان و زیر شکنجه به قتل رسیده و حتی رئیس کل دادگستری کشور به وجود علائم ضربه در بدن وی اشاره کرده و حتی شخص شکنجه گر مشخص شده و از خانواده شهید تقاضای بخشش کرده، قوه قضائیه در اختیار خانواده های لاریجانی و خامنه ای هنوز می گوید در حال پیگیری پرونده است چرا که می خواهد صاحبان حق قصاص را با زور و کتک و ربودن و دادن صفت بیمار روانی از رسیدن به حقوق خود دور سازند.

- در حالیکه یکی از زندانیان سیاسی شرافتمند از بی شرفی و بی غیرتی یک بازجو در رابطه با همسر زندانی دیگر سخن رانده و اعتراض نموده است، قوه قضائی تحت ریاست شیخ صادق لاریجانی زمین خوار حکم تبعید زندانی شرافتمند را صادر می کند.

-در حالیکه عزیزدردانه هاشمی رفسنجانی از دیگر زندانیان زن حمایت می کند و از شرائط بسیار بد زندان می گوید، قوه قضائیه به خشم می آید و او را به انفرادی می فرستد.

-در حالیکه افشای شکنجه و فشار بر زندانیان، جهانیان را از آنچه در زندانهای رژیم می گذرد، آگاه کرده و سازمان ملل که تازه نماینده دولتها است، رژیم را هر سال، محکوم می کند، نماینده ای نادان که بمدت ۴ سال، از درآمدهای نفتی مفت می خورد و انتظار دارد باز هم به نمایندگی «انتخاب» شود، از زندان اوین به عنوان هتل اوین نام می برد!

-در حالیکه برخی از نمایندگان بی عرضه مجلس برای بازدید از زندان اوین به آن زندان رفتند، مسئولان زندان برخی از زندانیان را به محل های دیگر برده و برخی را با ریاکاری به مرخصی فرستادند. بعد از بازدید، آنها وضع را به حالت قبلی برگرداندند. و زندانی مرخصی رفته را به سرعت دستگیر کرده و بازگرداندند تا از مجلس دست نشاده، نشان شجاعت دریافت کند!

* انتخابات ریاست جمهوری و سرگردانی خامنه ای که همچنان ادامه دارد:

-خامنه ای از کاندیدای ریاست جمهوری کردن فرد مورد نظر خود، در انتخابات آینده نگران است. چرا که به شدت از بر سر کار آوردن کسی مانند احمدی نژاد می ترسد و افراد مورد اعتماد او هم به هیچ وجه لیاقت کاندیداتوری و کسب این مقام را حتی از سوی وابستگان به حاکمیت را ندارد.

-احمدی نژاد مدعی است که به همین سادگی کار را رها نخواهد کرد بنابراین مشخص است که برای انتخابات ریاست جمهوری برنامه دارد. او در سخنرانی ۲۲ بهمن خود به نماینده خامنه ای در سپاه اخطار کرد که اجازه «مهندسی کردن انتخابات» را نخواهد داد و سه بار هم زنده باد بهار گفت. یعنی برای شرکت دادن نامزد خود در انتخابات ریاست جمهوری آماده است. دسته او می گویند، سنجش افکار معلوم کرده است مشائی رأی اول را می آورد.

در ۲۵ بهمن ۹۱، سپاه، حزب سیاسی مسلح اخطاریه ای انتشار داد: نسبت به اقدامات وحدت شکنانه، برخورد قطع خواهد شد.

-اصولگرایان پیرو خمینی و خامنه ای هم برای خود کاندیدایی جداگانه دارند و خود را برای رقابت با منحرفین یعنی همان کسانی که پیش از این مواضعشان با خامنه ای نزدیکتر بود، آماده می سازند.

-محسن رضایی وارفته دور قبل انتخابات احساس می کند که شایستگی این مقام را دارد و برای خود کبکبه و دبدبه ای راه انداخته و می خواهد وارد کارزار مبارزاتی شود اما نمی داند که دوره او به سر آمده است.

-نگرانی بیت خامنه ای از احتمال حضور هاشمی رفسنجانی روز به روز ترس را در قرارگاه سید علی بیشتر گسترش می دهد تا جایی که حسین شریعتمداری کهنه بازجوی حامی ولایت می گوید که ما از راهی که رفته ایم باز نخواهیم گشت و برنامه ها داریم برای آینده. او به هاشمی گوشزد می کند که آمدنش فایده ای ندارد. زیرا اگر او هم بیاید، آنها نام نامزد مورد نظرشان را از صندوق بدر خواهند آورد.

-بخشی از اصلاح طلبان هم بر رژیم فشار میاورند تا شرایط را برای شرکت آنها در انتخابات فراهم آورد و این هم مشکلی برای بیت رهبری شده است که باید راهی برای عبور از آن پیدا کند. زیرا در صورت تنگ تر کردن شرایط حضور کاندیداها ممکن است با تحریم گسترده شرکت کنندگان روبرو شود. در آن صورت، وضعیت کاملا به نفع خامنه ای و باند او نخواهد شد.

-احتمال حضور سید حسن خمینی نیز از مشکلاتی است که باید بیت خامنه ای و دستیاران او از حالا خود را آماده رویارویی با او نمایند.

-سپاه نیروی حامی ولایت خامنه ای در حالیکه مدعی اطاعت از ولایت مطلقه است اما برای خود کاندیداهایی دارد و تلاش می کند بیت رهبری را به سوی کاندیدای خود بکشاند تا امتیازات ویژه این نهاد مافیایی همچنان پا بر جا و مستحکم باقی بماند.

در صفحه ۴

گریز از خامنه ای ؟

-حسن روحانی نیز خود را آماده حضور در صورت نیامدن هاشمی نموده است.
-از افرادی چون معاون سابق وزیر واواک، یعنی پور محمدی نیز می توان نام برد که خود را مکلف می داند حضور یابد!!

*دلیل ناتوانی خامنه ای از مهار دست نشاندگان خود همانست که خمینی را نیز از این کار ناتوان کرده بود:

-سید علی خامنه ای به رئیس جمهور و رئیس مجلس و رئیس قوه قضائیه گوشزد می کند که مسائل را به درون مردم نبرید یعنی مشکلات را افشا نکنید. و
-به مجرد انتشار سخنان «رهبر»، رؤسای قوا همه نامه به رهبری می نویسند که سمعا و طاعتا. اما دیری نمی گذرد که باز به میدان مبارزه می آیند و یکدیگر را مورد حمله قرار می دهند. آنها که از وضعیت بسیار سخت اقتصاد کشور آگاهند و می دانند اقتصاد در حال فروپاشی است، این رودرروئی شدید را سرگرم کردن مردم و غافل نگاهداشتنشان از فقر فزاینده ایست که رژیم بدان گرفتارشان کرده است. اما مگر ممکن است ملتی از فقر و خشونتی که به جانش افتاده است غافل شود و در تماشای صحنه خصومت «سران سه قوه» چنان غرق شوند که از وضعیت خویش غافل شوند؟
-خامنه ای اخیرا به نقل از قول «نماینده» ای گفته است: اگر در آخرت خدا بپرسد این چه حکومتی بود که برقرار ساختی؟ خواهم گفت: آدم بهتر از اینها نداشتم. پنداری خدا نمی داند که بن بستی که احمدی نژاد از آن سخن می گوید را ولایت مطلقه فقیه و شخص خامنه ای پدید آورده و علی لاریجانی و محمود احمدی نژاد دست پرورده و شیخ صادق لاریجانی گماشته او هستند.
-رئیس جمهور، رئیس مجلس و نمایندگان را به تمسخر می گیرد و موجب خنده ملت می شود.
-رئیس مجلس به رئیس جمهور پرخاش می کند و به او اجازه صحبت نمی دهد و به او می گوید برو به سلامت. در ۲۲ بهمن، در قم، توسط چماقداران احمدی نژاد تنبیه می شود. این بار، مجلس جانشین قوه قضائیه و مجریه می شود و به «حادثه قم» رسیدگی می کند و ۷ تن توقیف می شوند.
-شیخ صادق لاریجانی، رئیس قوه قضائیه برادر کوچک علی لاریجانی، به رئیس جمهور حمله می کند و او را قانون شکن و اعمالش را جرم می خواند. یادش می رود قوه قضائیه مستقل است، بنا بر ادعای خودشان، از «رهبر» هم مستقل است و می گوید به ملاحظه دستور رهبر سکوت می کند.
-«رئیس جمهوری» به صدور احکام ظالمانه توسط دادگاه ها اعتراض می کند و خواهان بازدید از زندانها می شود و شیخ صادق به او اجازه این بازدید را نمی دهد!
-«رئیس جمهوری» خواهان اجرای فاز دوم هدفمندی یارانه ها می شود و «رئیس» مجلس با این کار مخالفت میکند.
-«رئیس» مجلس و «نمایندگان» خواهان برکناری رئیس سازمان تامین اجتماعی می شوند و «وزیر» امور اجتماعی را استیضاح و به او رأی عدم اعتماد می دهند. «رئیس جمهوری» توی دهن او می زند و او را ابقا میکند. «وزیر» مردود مجلس را معاون امور اجتماعی خود می کند.
-«رئیس جمهوری» نوار کامل رشوه خواهی فاضل لاریجانی را انتشار می دهد و «رئیس» قوه قضائیه سعید مرتضوی را دستگیر می کند. و «رئیس جمهوری» می گوید: این دستگاه قضائی مال کشور است و یا مال یک خانواده؟ و مرتضوی به دستور «رهبر» آزاد می شود.
-نیروی انتظامی با ایجاد گشت های ارشاد در به در دنبال بدحجابها می گردد و آنها را دستگیر می کند و به پایگاه خیابان خالد استامبولی می برد. «رئیس جمهوری» اعتراض می کند که چرا دست از سر زنها بر نمی دارید؟.
-واواک روزنامه نگاران را دستگیر می کند و وزارت ارشاد و دادگاه مطبوعات نشریات را تعطیل می کند و «رئیس جمهوری» مخالفت می کند.
-مجلس لایحه ممنوعیت دو شغلی ها را به تصویب می رساند شورای نگهبان مخالفت می کند.
-رئیس بازرسی کل کشور از مفاسد فراوان در بخش های دولتی و افراد نزدیک به احمدی نژاد می گوید اما جرأت ندارد برخورد کند زیرا همه آنها با او نیز ارتباطاتی دارند.
-دبیر شورای امنیت ملی که منصوب «رئیس جمهوری» است با آژانس بین المللی انرژی اتمی و کشورهای ۵+۱ مذاکره می کند و «رئیس جمهوری» از آن بی اطلاع است و از آن تبری می جوید و می گوید اطلاعی از گفتگوها ندارد. موضوعی چنین مهم، به «رئیس جمهوری» مربوط نیست!!
-در ۲۲ بهمن، «رئیس جمهوری» اخطار می کند که اجازه مهندسی کردن انتخابات را نمی دهد و در ۲۵ بهمن، سپاه دست بکار ایجاد پایگاه های انتخاباتی می شود!
-در ۲۵ بهمن، «رهبر» اصول راه بردی سیاست اقتصادی را به حکومت ابلاغ می کند و می داند اقتصاد کشور به نفس نفس افتاده است و «رئیس جمهوری» در مجمع تشخیص مصلحت، «رهبر» را مسبب به نفس نفس افتادن اقتصاد می داند.
این اندازه بلبشو را کشور چه وقت به خود دیده بود؟ در دوران خمینی. از آن پس تشدید شده است زیرا خامنه ای نیاز بیشتری به بکاربردن «ولایت مطلقه» یعنی زور دارد و زور ویرانی بر ویرانی می افزاید.
◄ در ۲۸ بهمن ۹۱، خامنه ای سران دو قوه را توبیخ کرد و با این توبیخ، بر بی کفایتی دو قوه اعتراف کرد:
«متاسفانه رئیس یک قوه به استناد یک اتهام ثابت نشده و حتی مطرح نشده در دادگاه، دو قوه دیگر یعنی مجلس و قوه قضائیه را متهم ساخت، که کاری بد، غلط، نامناسب، خلاف شرع، خلاف قانون و خلاف اخلاق بود. این رفتار باعث بی هم خوردن آرامش و امنیت روانی و اخلاقی جامعه می شود. استیضاح یک وزیر، چند ماه مانده به پایان کار دولت، کاری بی فایده بوده است. آنهم به خاطر امری که به وزیر مربوط نمی شود. در داخل مجلس هم کسانی حرفهای نامناسبی بر زبان آوردند و دفاع رئیس محترم مجلس هم قدری زیاده روی بود».
وقتی مجلسی وزیری را استیضاح می کند بخاطر امری که به او مربوط نمی شود و ۱۹۲ رأی کبود به آن وزیر می دهد، یعنی نه مجلس که آلت فعل است. اما علی لاریجانی همان کار را کرد که احمدی نژاد. جز این که او از قول برادر احمدی نژاد، او و همکارانش را متهم کرد و احمدی نژاد با ارائه مدرک (نوار صوتی و تصویری از رشوه خواهی فاضل لاریجانی از بابک زنجانی بخاطر واسطه شدن نزد دو برادر که رؤسای دو قوه قضائیه و مقننه هستند). با این حال، او «قدری زیاده روی» کرد و احمدی نژاد کاری خلاف شرع و خلاف قانون و خلاف اخلاق کرد. به این ترتیب، خامنه ای نتوانست کینه خود را از احمدی نژاد مخفی کند. همچنان که نتوانست کینه خود را از میر حسین موسوی و کروبی برزبان نیاورد.
رؤسای دو قوه مقننه و قضائیه از خامنه ای عذر می خواهند. علی لاریجانی از سوی مجلس هم عذر خواست و اظهار اطاعت کرد. اما احمدی نژاد این نامه را برای خامنه ای فرستاد:
«بسم الله الرحمن الرحیم
حضرت آیت الله خامنه ای
مدظله العالی (مقام معظم رهبری مد ظلله العالی)
با سلام و تحیت
عطف به بیانات حضرتعالی در روز شنبه ۹۱،۱۱،۲۸ به استحضار می رساند که اینجانب و همکارانم در دولت تا آخرین لحظات مسئولیت دلبسته به ارزش های انقلاب اسلامی کمر بسته خدمت به کشور و مردم خواهیم بود و اطمینان می دهم که همه تلاش ما به عنوان خادمان ملت، در مسیر اعتلای کشور و رفع مشکلات کشور خواهد بود و کوچکترین قدمی بر خلاف مصالح کشور بر نخواهیم داشت.
دلبستگی و ارادت اینجانب و اعضای محترم دولت به جنابعالی همیشگی است. دوام سلامت و توفیقات حضرتعالی را از ایزدمنان مسئلت دارم.»
نه در این نامه و نه در سخنان او در جلسه هیأت وزیران، او پوزش نمی خواهد. اشاره ای به جلسه مجلس نمی کند، اما می گوید: «کوچک ترین قدمی بر خلاف مصالح کشور بر نخواهیم داشت». با وجود این، کانال اول تلویزیون رژیم که برای اروپا برنامه پخش می کند، از قول او نامه عذرخواهی خواند!؟
طرفه این که مدرک تصویری و صوتی نیاز به اثبات در دادگاه دارد، اما متهم کردن به فتنه، حبس خانگی، مجبور کردن همسر دختر میر حسین موسوی به طلاق او و آتش گشودن به روی مردمی که دست به جنبش اعتراضی زدند و زندان کهریزک که ابوغریب خامنه ایست و «قتلهای زنجیره ای» و ترورهای بسیار دیگر و کشتار دستجمعی زندانیانی که از بیدادگاههای همین رژیم حکم محکومیت گرفته و دوران زندان خویش را می گذراندند، در تابستان ۶۷ و اعدامهای دهه ۶۰ و بی شمار جنایتهای دیگر، گویا همه در دادگاه ثابت شده بوده اند!! با وجود نشان دادن کینه خود به احمدی نژاد، نتوانست از حد «نصیحت» پا فراتر نهد و معلوم کرد که احمدی نژاد را باید تا پایان دوره ریاست جمهور تحمل کرد. به سخن دیگر، وضعیت در بن بست توأم با بلبشوی بی سابقه همچنان ادامه خواهد یافت.

*زورگیران قانونی و غیر قانونی

● نمایش فیلمی در اینترنت از چگونگی حمله ۴ جوان به یک نفر و تهدید و ضرب و شتم او و سپس به زور گرفتن وسایل او در روز روشن مسئولان کشور را به فکر فرو برد و بلاخره متوجه شدند که وضعیت اقتصادی آنقدر خراب است که ۴ جوان بیکار مجبور شده اند برای یک وعده غذا دست به این کار بزنند.
مسئولان قوه قضائیه، مانند همیشه، برای اینکه به کارها سرو سامان بدهند، حکم صادر کردند این گروه محارب هستند و گفتند از این به بعد استفاده از اسلحه سرد هم مانند اسلحه گرم می باشد و حکم استفاده کننده از آن اعدام است تا شاید با این کار مسئله بی کاری و فقر را حل کنند!
اما حدود ۶۰ در صد از مردم ایران در حال حاضر بر اساس آمار خود «رسمی» در حد خط فقر یا زیر آن هستند چرا که میزان خط فقر یک خانوار در ایران را یک میلیون و سیصد و پنجاه هزار تومان اعلام کرده اند. اما چند درصد از مردم این میزان حقوق را دریافت می کنند؟
تقریبا همه کارگران و اکثر کارمندان و نیز برخی بازاریان و کسبه و برخی نظامیان و ... درآمدی نزدیک به همان خط فقر اعلامی را ندارند و در نتیجه همیشه به قول معروف هشتشان گروی نهشان است.
در چنین شرایطی تنها سرمایه داران و برادران قاچاقچی و دزدان اطلاعات و بازجویان و شکنجه گران و «نمایندگان» مجلس و روحانیون وابسته به حاکمیت و سرداران سپاه و بسیج و نیروی انتظامی و وزرا و معاونان وزرا و برخی مدیران کل و قضات و رؤسا ... درآمدی بسیار بیشتر از خط فقر دارند و به همین دلیل است که عموما فرزندانشان در یکی از کشورهای اروپایی یا امریکا و کانادا مشغول به تحصیل بوده و از امکانات بسیار مناسبی برخوردار هستند.
● درآمدهای چند صد میلیارد دلاری نفت ایران هزینه چه کارهایی می شود که ملت را اینگونه گرفتار فقر و نداری کرده وجوانانش برای ادامه زندگی مجبور به انجام چنین کارهایی شده اند؟ وقتی جوانی می بیند برای ازدواج و اجاره مسکن وگذران زندگی نیازمند درآمدی بیش از یک میلیون تومان است در حالیکه حقوق و درآمد اکثر ملت کمتر از یک میلیون تومان می باشد. بنابراین می داند با این درآمدهاو این نوع کارها نمی تواند زندگی کند به این نتیجه می رسد که اگر بخواهد ادامه حیات دهد به ناچار باید از راههای غیر قانونی که بسیاری از مسئولان از آنها استفاده می کنند، برود. تا روزی که دریابد نمی شود از راه غرق شدن در فساد زندگی کرد. باید برخاست و شهروند شد و دولت خدمتگزار ملت را جانشین این رژیم کرد.
«نمایندگان» مجلس و روحانیون و ائمه جمعه و جماعت و اعضای شورای خبرگان رهبری و بیت رهبری و مجمع تشخیص مصلحت و وزرا و معاونان وزراء و سرداران سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی و برخی رؤسای بانکها و رؤسای شعب و مدیران کل و رؤسای ادارات و موسسات و شرکتها و کارخانجات وابسته به دولت از روش های زورگیری از جمله دریافت امتیازات ویژه اجاره مسکن و ایاب و ذهاب و تلفن و موبایل و پاداش ماموریت های خارج از کشور و حق ماموریت های کلان و امتیازاتی از قبیل یک خودرو به نرخ دولتی و دریافت یک آپارتمان ساخته شده و همچنین دریافت سکه برای فرزندان محصل یا دانشجویشان و دریافت بورس جهت ادامه تحصیل فرزندانشان در خارج از کشور و نیز حداقل دریافت چند عدد بلیط مسافرت داخلی و خارجی به صورت رایگان و به جز همه اینها دریافت وام های کلان و انبوه و گرفتن زمین هایی به نرخ تقریبا رایگان و نیز امتیازاتی از جمله واردات کالا به کمک برادران قاچاقچی و سربازان گمنام که همگی دستشان در دست هم و سرشان در یک آخور است و...
● به جرأت می توان گفت که حداقل حقوق یک «نماینده» تازه وارد مجلس با کلیه امتیازات حدود ماهیانه ۲۰ میلیون تومان به جز امتیازات ویژه می باشد. حال بنگرید که این «نماینده» می خواهد برای ۷۵ میلیون نفر در کشور قانون برابر رشد بر پایه عدالت وضع کند. البته نتیجه اش همین وضع می شود که می بینیم. در جایی که عبدالرضای مصری نماینده مجلس که زمانی وزیر کار و امور اجتماعی بود و می گفت که اصلا خط فقر یعنی چه و در کشور چیزی به عنوان خط فقر وجود ندارد و ما فقر نداریم چرا که حداقل خط فقر آن زمان چیزی حدود ۲۵ هزار تومان بود و او مدعی بود «بنیاد امام» بیش از این به نیازمندان می دهد. در نتیجه ما زیر خط فقر، کسی را نداریم. البته او بعدها به مقام سفارت رسید و خاندان خود را به سرمایه ای باور نکردنی رساند و اکنون بار دیگر به مجلس راه یافته است تا برای کارگران و کارمندان و فقرا و کم در آمدها، قانون وضع کند.
● علی لاریجانی و بسیاری دیگر از نمایندگان که از بسیاری از امتیازات برخوردارند می توانند برای ملتی تصمیم بگیرند که حتی بخاطر تحصیل نان شب در مضیقه است، البته شیخ صادق لاریجانی که آن همه زمین را با کمک برادر خود، محمد جواد، یکباره بردند و خوردند، حق دارند برای زورگیران چند هزارتومانی حکم اعدام صادر نمایند.
● در ایران، ضرب المثل شده است: اگر می خواهی دزدی کنی و اموال ملت و دولت و بیت المال را بخوری اگر زیر میلیارد دست به این کار بزنی قطعا با شکست مواجه خواهی شد و اگر بالای آن باشد کسی اجازه به خود نمی دهد از شما سؤال کند. چنانکه بابک زنجانی، از سیمای ایران وقت اجاره کرده و شبها، در باره کیش و مزایای زندگی در آن و سفر به آن، تبلیغ می کند. او در کیش، یک ورشکسته بود. از راه رابطه شخصی با حاکمان، ثروتی افسانه ای یافت که کیش بخشی از آنست. به آماری که دولتیان و قوه قضائیه در مورد شرکت ها و افرادی که بیش از ۶۰ هزار میلیارد تومان از بانک وام گرفته و پرداخت نمی نمایند توجه نمائید که برخی از آنها «نمایندگان» مجلس و بعضی اعضای خبرگان رهبری و مجمع تشخیص مصلحت و وابستگان به «بیت رهبری» و یکچند از مراجع تقلید و برخی موسسات و شرکتهای وابسته به دولت هستند. وگرنه مردم عادی که ۵ میلیون وام می گیرند و برای دریافت آن یک یا دو ضامن معتبر معرفی می کنند و چک و سفته را به بانک وا می نهند و در نهایت، بعد از چند سال مجبور به پرداخت حدود ۹ میلیون تومان می شوند، مگر می توانند دست به سوئ استفاده بزنند.
●اگر به فیلم اینترنتی توجه کنیم می بینیم کل دزدی یا زورگیری آن ۴ جوان بیش از ۱۰۰ هزار تومان است یعنی هر کدام حدود ۲۵ هزار تومان را به زور دریافت کرده اند و در نهایت دستگیر شده اند. اما بیائیم و ببینیم که زورگیران واقعی در کشور چه کسانی هستند و چگونه صدها میلیارد دلار درآمد نفتی در سالهای اخیر خورد و برد کرده اند.
●زورگیر اول سید علی خامنه ای می باشد که بخشی از درآمدهای نفتی و تولید خودرو های داخلی و بخشی از پورسانت خرید تسلیحات نظامی را به زور و بدون اجازه مردم اخذ کرده و کسی هم توان سئوال کردن از او را ندارد. اموال رهبری و بنیاد شهید و مستضعفان هم در اختیار او است. خود او اشاره کرده است که بنده به عنوان ولی فقیه مطلقه حق استفاده از بیت المال را آنگونه که خود می دانم دارم. و مصباح یزدی هم که تیرک خیمه ولایت مطلقه فقیه است، یکی از آنها است که دستش را در این خورد و برد باز گذاشته اند تا که هرگونه که دوست دارد از این زورگیری استفاده کند.
و خامنه ای، علاوه بر پرداخت میلیاردها دلار به لبنان و عراق و سوریه و سودان و... میلیاردها تومان هزینه سفرهای استانی و دادن پاداش و ذخیره سازی در بانکهای خارج از کشور و شرکت در قراردادهای ساخت وساز و معامله و زمین بازی و..... در خارج و داخل کشور دارد که به هیچ کس هم مربوط نیست تنها یک قلم ارسالی این زورگیر، که در ترکیه لو رفت، ۱۸ میلیارد دلار ارز و طلا بود اما آیا کسی از قوه قضائیه و مجلس و خبرگان رهبری و نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی و اطلاعاتی در این مورد لب به سخن باز کرد و آیا کسی این اعمال را زورگیری دانست؟ نه تنها اینهمه را زورگیری ندانستند بلکه به «آقا» حق دادند هر گونه دلش میخواهد با داشته های ملت بازی کند و هزینه خود و خانواده نماید. هزینه تولید و تولد آقا زاده آقا مجتبی در انگلیس را وقتی با خورد و بردهای مجتبی مقایسه می کنیم، به حساب آوردنی نیز نیست. این ثروت عظیم در اختیار کسی است که پیش از انقلاب، در ماههای رمضان و محرم و سفر به منبر می رفت تا خرج سالش را در بیاورد.
●مسئولان و مقامات درجه اول کشوری از جمله روسای سه قوه و روسای مجالس و مجامع مختلف و نمایندگان مجلس و مجمع تشخیص مصلحت و شورای خبرگان رهبری و رؤسای سه قوه در شمار زورگیران رده دوم هستند که با انواع و اقسام روش های زورگیری «اسلامی و انقلابی»، اموال بیت المال را به حلقوم خود و فرزندانشان ریخته و آب خنک را سر کشیده اند. به انواع و اقسام قوانین دست می یازند که مبادا کسی در ایران به زور از فردی دیگر ۶۰ هزار تومان بگیرد یا قسط ماهی ۲۰۰ هزارتومانی بانک را پرداخت ننماید. آنها قانون وضع می کنند که اگر کارگر یا کارمندی می خواست از بانک وام بگیرد باید این شرایط را داشته باشد و علاوه بر آن دو ضامن و اگر میزان وام بالای ۱۰ میلیون تومان بود سه ضامن و اگر بیش از ۲۰ میلیون تومان بود با سند خانه و ضامن مراجعه نماید و علاوه بر آن چک و سفته به بانک واگذارد و فیش کسر

در صفحه ۵

از حقوق از اداره یا شرکت یا .. را برای بانک بیاورد و به قول معروف چند قبضه باشد تا مبادا از پرداخت وام خود داری کند. اما همین قانون گذاران با یک تلفن میلیون ها دلار و یا میلیاردها تومان را برای فردی از بانکی دریافت می کنند و در ازای آن تلفن چند میلیاردی هم نصیب خودشان می شود یک نمونه ساده را آقای رحیمی معاون اول رئیس جمهور درمورد علی لاریجانی گفت: در زمان انتخابات از دفتر آقا زنگ زدند که برای کمک به تبلیغات انتخاباتی آقای لاریجانی مبلغی به ایشان پرداخت شود که ۵۰۰ میلیون تومان به ایشان داده شد. لاریجانی منکر شد و گفت که شاید به مسئول دفتر او داده شده است که او در جریان نیست!

● نمونه دیگر می توان به خورد و برد ها، با ارقام نجومی هاشمی رفسنجانی و خانواده او و به خصوص همین آقا مهدی شرکت نفتی که در معاملات میلیاردی دست داشت اشاره کرد. و دزدی در این خانواده آنقدر گسترده است که حتی به فامیل های دست چندم او از خورد و برد سهم رسیده و همه را دارا کرده است.

● برادران لاریجانی نیز در این زورگیری ها بسیار فعال بوده اند به خصوص برادر «عبدالفانی»، یعنی محمد جواد که هکتارها زمین از مردم بیچاره و ندار ورامین را گرفته و به نام اینکه دارد آنجا را آباد می کند به آنها پس نمی دهد. حتی به فشار برخی نهادها برای برگرداندن آن توجه نمیکند چراکه او معاون حقوق بشر اسلامی رئیس قوه قضائیه است. البته شیخ صادق رئیس قوه قضائیه مانند دیگر روسای قوه قضائیه یعنی محمد یزدی و هاشمی شاهرودی آنقدر خورده و مصادره نموده است که راه گلویش مانند لوله های چند ده اینچ باز است و هیچ زور گلو گیری در آن گیر نمی کند. آیا زورگیری محمد جواد لاریجانی هم حکم اعدام دارد؟ نه هرگز چرا که او زورگیری است که مبلغش چندین و چند میلیارد تومانی است نه چند میلیونی.

●گروه دیگر زورگیران در واقع زورگیری برادران قاچاقچی یا سربازان گمنام امام زمان هستند. این گروه سپاهی–امنیتی در بسیاری موارد با استفاده از زور اسلحه و تهدید، شرکت های بسیاری را مصادره کرده است و اموال آنها را از آن خود ساخته و کسی هم جلو دارش نیست. این برادران با دراختیار داشتن میلیاردها دلار از قبل نهادهای حامی انقلاب توانسته اند دست به تاسیس شرکتها و موسسات و کارخانجاتی بزنند که طرف قرارداد دولت باشند تا بدون مزایده قراردادهای اقتصادی را به سود خود منعقد سازند از جمله اند خرید مخابرات و لوله کشی گاز عسلویه تا بلوچستان.

«انتخابات» ریاست جمهوری و «شایعه» شرکت هاشمی در آن!؟:

شایعه حضور هاشمی رفسنجانی، در «انتخابات» ریاست جمهوری، با وجود تکذیب او، در حقیقت، بنابر نوع تکذیب او، بار دیگر بر سر زبانها افتاده است. باند سید علی خامنه ای احساس خطر می کند و تلاش دارد به نوعی او را از این کار منصرف سازد.

●خامنه ای تا به حال، در رابطه با هاشمی، خود را وارد صحنه نکرده است. تنها در سال ۸۸ بعد از کودتای انتخاباتی آنهم بعد از قدری تعریف از هاشمی، گفت: مواضعش با احمدی نژاد نزدیکتر است در نوبتی دیگر همین چند روز پیش بود که گفت کسانی که دم از انتخابات آزاد می زنند فلان و بهمان هستند.

نوع برخورد سید علی خامنه ای با

گریز از خامنه ای ؟

مواضع و سخنان هاشمی رفسنجانی گویای آنست که از صندوق اسرار هاشمی رفسنجانی به شدت وحشت دارد. هر زمان که او خواسته است هاشمی رفسنجانی را بیازارد، نوچه هایش را برضد او به بکار انداخته است. خامنه ای از سال ۸۴ که برضد هاشمی، شمشیر را از رو بست، خود انتخابات ریاست جمهوری را مهندسی کرد و احمدی نژاد را بر سر کار آورد. او را به جان هاشمی رفسنجانی و بستگانش انداخت و او هرچه خواست و توانست با هاشمی رفسنجانی و خانواده او کرد. سید علی نیز، با خوشحالی ناشی از عقده حقارتش، سکوت کرد. روشن است که سکوت او کاملا حمایت از خورد کنندگان هاشمی رفسنجانی بود و هست.

● معروفترین نوچه های «روحانی» خامنه ای که در برابر هاشمی رفسنجانی صف آرایی کرده اند و او را به تیر زبان بسته اند، مصباح یزدی و عزیز الله خوشوقت و محمد یزدی و جنتی و برخی شاگردان اینها، از جمله حمید رسایی و علی سعیدی و محمدرضا پناهیان و احمد خاتمی و قاسم روانبخش و رهدار و... هستند.

همین افراد بودند که احمدی نژاد را نعمتی آسمانی دانستند و او را کسی خواندند که همراه امام زمان و برگزیده او است. در انتخابات سال ۸۴ با فتاوی مخصوص نیروهای سپاه و بسیج را روانه صندوق های تقلبی آرا و صدها روحانی وابسته را به روستاها و شهرستانها گسیل نمودند تا با دزدیدن آرای کروبی، محمود احمدی نژاد را از صندوق های رأی در آورند و در برابر هاشمی قرار دهند. با دخالت همین مأموران بود که در پادگانهای سپاه و بسیج در مشهد و تهران و اصفهان و... آرای تقلبی فراوانی را به نام احمدی نژاد به صندوق های رای انداختند و هاشمی رفسنجانی را شکست دادند. همانگونه که خامنه ای و فرزندش مجتبی برنامه گذاری کرده بودند، هاشمی رفسنجانی شکست خورد و گفت به خدا پناه می برد. از جمله مأموریتهای احمدی نژاد و باند او، در طول دو دوره چهار ساله، ساختن کار باند هاشمی و اصلاح طلبان بود.

● از سال ۸۴ به بعد، هاشمی رفسنجانی در برابر حکومت تقلبی، در همان حال که در برابر این حکومت قرار می گرفت، می کوشید خود را در کنار «مقام معظم رهبری» نیز قراردهد. اما مرتب طرد می شد. تا اینکه پسرش مهدی، در گفتگوهائی که نوار شدند و انتشار یافتند، خامنه ای را کسی توصیف کرد که از مهار بیرون رفته است. با این حال، هاشمی رفسنجانی در تازه ترین اظهار نظر خود گفته است: درکنار رهبر می مانم. جدائی از ایشان را تحمل ناپذیر می دانم!

● از قرار، زمان ورود به صحنه را مناسب می داند. در طول ۸ سالی که گذشت، هاشمی رفسنجانی توانسته است، با اشاره به برخی اسناد، کسانی را که سعی در حذف او داشتند، بر سر جای خود بنشاند. زمانی دربرابر مصباح ایستاد هر چند از سوی یاران مصباح در قم مورد حمله قرار گرفت. اما با فشار بر قوه قضائیه توانست مهاجمین را ازقم تبعید کند. هنگامیکه محمد یزدی سخن از خروج هاشمی رفسنجانی از انقلاب گفت، او، با اشاره به جلسات محرمانه برای برگزیدن سید علی خامنه ای به رهبری، سخنان آن روز محمد یزدی را به یادش آورد و ناگزیرش کرد، لب از سخن فرو بندد. زمانی قصد داشت برخی اسناد را از درون «صندوق مبارک» در آورد. احمد خاتمی درگیری ها را فرو نشاند. در دوره ای نیز احمد جنتی برای برکناری هاشمی از مقام ریاست خبرگان رهبری پا به میدان نهاد و با شکست مواجه گشت. تا انتخابات قلابی سال ۸۸، هاشمی قدرتمند تر شده بود. لازم دید زندانی کردن سیاسیون را انتقاد کند. در نماز روز قدس مواضعش را محکمتر بیان کرد و همچنان بر همان موضع ماند و مارک ساکتین بی بصیرت را از سوی طرفداران خامنه ای خورد. برای برکناری هاشمی از ریاست مجلس خبرگان رهبری نقشه ها کشیده شد. او چاره را در آن دید که خود نامزد نشود و مهدوی کنی دعوت نیز بکند که بیا و نامزد شو. می دانست که قرار است جای او را به مهدوی کنی بدهند.

● شنیده می شود که این روزها هاشمی هم دست به دعا برداشته و استغفار می کند. می گوید عابد و مسلمان گشته است و می خواهد عمری که برایش مانده است را صرف جبران از راه خدمت به مردم بکند! اگر وضع به همین منوال ادامه یابد و خامنه ای همچنان اصرار داشته باشد که فضای انتخاباتی را برای دیگران تنگ کند، ممکن است او وارد صحنه شود و رقیب کاندیدای خامنه ای بگردد.

شواهد نشان می دهند که فاصله مواضع هاشمی رفسنجانی با مواضع سید علی خامنه ای بسیار بیشتر از سالهای قبل شده اند. او خامنه ای را کسی می داند که رژیم را بطرف سقوط می برد. خامنه ای در برابر مشکل بزرگی قرار گرفته و در فکر حل آنست.

● موارد اختلاف مواضع سید علی خامنه ای با مواضع هاشمی رفسنجانی عبارتند از

۱-اختلاف بر سر «سیاست خارجی تهاجمی» سید علی خامنه ای.و

۲ - اختلاف با سر لجاجت خامنه ای در مورد مسئله هسته ای و رویه عناد با دیگر کشورها که کار را به تحریم های شدید کشور کشانده است.

۳-اختلاف نظر با سید علی خامنه ای در رابطه با چگونگی برگزاری انتخابات. او سخن از انتخابات آزاد گفت و خامنه ای توی دهنش زد: اینقدر نگوئید انتخابات آزاد! احمد جنتی واژه فتنه و عنوان گردن کلفت را در باره هاشمی رفسنجانی بکار برد.

۴ - اختلاف نظر در رابطه با دولت اتحاد ملی که سید علی خامنه ای به هیچ وجه حاضر نیست به آن تن دهد. زیرا قدرت قابل تقسیم نیست و او نیز نمی خواهد آن را با دیگران تقسیم کند.

۵-اختلاف با سید علی خامنه ای در رابطه با فتنه و فتنه گران و زندانی کردن برخی چهره ها که هاشمی همواره با این کار مخالفت کرده است.

۶-اختلاف با سید علی خامنه ای برسر حصر خانگی میر حسین موسوی و مهدی کروبی و زهرا رهنورد . در ۲۳ بهمن دو دختر موسوی و پسر کروبی را گرفتند و بردند و عصر همان روز آزاد کردند. اما در ۲۴ بهمن، از نو، این دو دختر را احضار کردند.

۷-اختلاف نظر و رویه خامنه ای در قلمرو اقتصاد کشور که سبب به غارت رفتن سرمایه های ایران گشته است. در ۲۴ بهمن، خامنه ای مواد سیاست اقتصادی را که با «مشورت مجمع تشخیص مصلحت» تهیه شده اند را ابلاغ کرد.

۸-اختلاف بر سر چگونگی انتخاب رهبری و مدت دار شدن آن که از سالها قبل ایجاد شده است. در انتخابات ۱۳۸۴، فرزند او در مصاحبه با روزنامه امریکائی یو اس تو دی گفته بود: اگر پدرش به ریاست جمهوری برسد، ولایت فقیه را به مقام تشریفاتی نظیر مقام ملکه الیزابت (پادشاه انگلیس) تبدیل خواهد کرد.

۹-اختلاف با سید علی خامنه ای در رابطه با دخالت نیروهای نظامی در انتخابات که در نامه خود، به خامنه ای، دو روز پیش از انتخابات سال ۸۸ به آن اشاره کرده بود. و حالا، قرار بر اینست که سپاه انتخابات را مهندسی کند و قرارگاه ها را نیز دارد تشکیل می دهد.

۱۰-اختلاف با رهبری در این مورد که «رهبر» نباید مرتب با مردم مقابله کند. باید چنان رفتار کند که همه بپندارند به نظر و رأی مردم احترام می گذارد. اما خامنه ای در حال و هوای ۲۵ خرداد ۶۰، بسر می برد. روزی که خمینی گفت: ۳۵ میلیون بگویند بله من می گویم نه!

بر موارد بالا، می باید نزاع میان فرزندان این دو، خصوص دعوای مجتبی با مهدی هاشمی را نیز افزود. دو شبکه خانوادگی، در نزاع برسر قدرت هستند. دعوای اصلی این دعوا و دعوای خامنه ای با هاشمی رفسنجانی بخاطر تحقیری است که در دوره خمینی شده است.

*اما آیا خامنه اي میتواند مانع از حضور هاشمي درانتخابات شود و هاشمي مي خواهد در انتخابات شرکت کند؟:

● هاشمی رفسنجانی به دلایل زیرا خواهان ورود به صحنه انتخابات است:

۱-ممانعت از نابود شدن «نظام جمهوری اسلامی» که می اندیشد سید علی خامنه ای آن را گرفتار خطر سقوط کرده است.

۲-برگرداندن وجهه از بین رفته خود در میان نیروهای سیاسی و سپاه و واواک و انتظامی که در طول هشت سال گذشته به شدت از سوی یاران سید علی خامنه ای خدشه دار شده است.

۳ -بازگرداندن اعتبار از دست رفته نظام جمهوری اسلامی در میان کشورهای دیگر که در طول چند سال گذشته بر اثر سیاست های تهاجمی سید علی خامنه ای و محمود احمدی نژاد از بین رفته است و ایران به انزوا در آمده است.

۴-هاشمی رفسنجانی این طور حساب کرده است که خامنه ای خلائی را بوجود آورده است که در تنگنای موجود، او می تواند پر کند. توضیح این که عرصه چنان برمردم تنگ شده است و او می تواند خود را مفری بیاوراند.

۵- گرفتن انتقام شکست سال ۸۴ از خامنه ای و محمود احمدی نژاد و گردانندگان سپاه پاسداران که تقلب در انتخابات را مهندسی کردند.

۶-سر جای خود نشاندن برخی چهره های «بعد از انقلاب» که در سالهای اخیر به شدت به او و خانواده او حمله برده اند.

● اما آیا خامنه ای این اجازه را به هاشمی می دهد؟:

۱ -شواهد حاکی از اینند که، در شرائط کنونی، خامنه ای خواستار درگیری با هاشمی رفسنجانی و سید حسن خمینی نیست. به همین دلیل بود که دستور تغییر قانون انتخابات را به مجلس داد. اما هماهنگی های لازم صورت نگرفته بودند و آن بخش از قانون که قرار بود با ایجاد موانع سنی جلوی حضور هاشمی و احتمالا سید حسن خمینی را بگیرد، رای نیاورد. بنابراین از اینرو نشد راه بر شرکت این دو در انتخابات بسته شود.

۲-سید علی می داند که اگر هاشمی به صحنه انتخابات وارد شود قطعا با شرایطی که برای اصلاح طلبان و محدودیت های ورود دیگران به وجود آورده است، هاشمی رفسنجانی قطعا به پیروزی خواهد رسید. در این صورت، اگر قدرت را یکسره از دست ندهد، باید آن را با هاشمی رفسنجانی تقسیم کند. کارشدنی نیست و کار را به حذف یکی از دو می کشاند.

۳-شورای نگهبان ممکن است در برابر هاشمی قدری تامل نماید اما نمی تواند صلاحیت او را تأیید نکند. چرا که اگر صلاحیت او را تایید نکند، آنهم با وجود سابقه ریاست جمهوری و ریاست مجلس خبرگان او و با وجود عضویتش در مجلس خبرگان و ریاستش بر شورای تشخیص مصلحت و نزدیکیش با خمینی و نقش اولی که در سازشهای پنهانی رژیم داشته و سردست ایران گیتی ها است، این از رژیم است که شورای نگهبانش سلب صلاحیت می کند. این امر مشکلات حاکمیت مطلقه خامنه ای زیادتر و پیچیده تر می کند.

۴-به نظر نمی رسد بشود هاشمی رفسنجانی را، در شرایط کنونی، ترور کرد یا از صحنه به انواع مختلف بیماری و شهادت و ترور و بمب گذاری از صحنه خارج کرد. احتمال اینکه بتوان برای شخص هاشمی اسناد و مدارکی مهیا نمود تا وی را مفسد و خائن دانست تا دست شورای نگهبان برای رد صلاحت او باز شود، البته زیاد است. اما نیز به اندازه کافی سند دارد که دزدی و فساد و خیانت و جنایت رقبای خود را بر ملاء کند.

۵-بنا بر دلایل بالا، یکی از دو راه می ماند برای جلوگیری از حضور او در انتخابات. راه اول، آنتشار اسناد برضد او توسط احمدی نژاد و باند او. اما برفرض که تمامی اسناد در اختیار این باند قرار داده شوند، او و باندش بسا تن به این کار نمی دهد. زیرا می دانند اگر اندک فضای حیاتی دارند، بخاطر تقابل موجود میان شبکه های خانوادگی است. مگر این که نامزد خود را به ریاست برسانند.

۶-راه دوم زندانی کردن فرزندانش و به جریان انداختن پرونده های آنهاست. بعید است که هاشمی رفسنجانی اجازه دهد خطری متوجه فرزندانش گردد. بنابراین، سید علی خامنه ای باید به فکر راه کار دیگری باشد برای جلوگیری از حضور هاشمی رفسنجانی در انتخابات.

۷-اطلاع بدست آمده حاکی از این است که سید علی خامنه ای تلاش میکند در ماههای مانده به انتخابات، آنقدر فضای جامعه را امنیتی کند که ولو به قیمت تحریم هرچه وسیع تر انتخابات، نام نامزد دلخواه خود را از صندوق بیرون آورد. حتی امکان دارد همانند انتخابات گذشته با ایجاد برخی انفجارها و بمب گذاری های صوری شرایط را برای مهندسی انتخابات توسط سپاه آماده کند. در این صورت، هم با احمدی نژاد درگیر است هم با اصلاح طلبان و هم با هاشمی و هم مورد تنفر بیش از پیش مردم می شود. باوجود خطر زیاد این کار و با وجود این که حامیان او در سپاه نیز، به دلیل مشکلات به وجود آمده در سوریه و عراق و احتمالا در لبنان، از وضعیت خوبی برخوردار نیستند، در حال حاضر، خامنه ای دارد شرائط را برای تحمیل نامزد خود آماده می کند. امیدش اینست که وضعیت در ایران و سوریه و عراق بدتر از این که هست نشود.

از مجلس ملاتاریا تا مجلس مافیاهای نظامی - مالی:

● بررسی مجالس اول تا نهم، ما را به این نتیجه می رساند که مجلسی که برای کودتا بر ضد انقلاب و دموکراسی و اولین رئیس جمهوری منتخب مردم، بنی صدر، تشکیل شد، با تقلب، تشکیل شد. چون با اجازه خمینی، گردانندگان حزب جمهوری اسلامی در انتخابات تقلب می کردند، تنها ۶ میلیون و ۶۰۰ هزار تن در انتخابات شرکت کردند. با وجود این، ۱۰ هیأت نظارت که بر هریک از آنها، یک مستشار دیوان کشور سرپرستی می کرد، انتخابات را تقلبی خواندند. با وجود این که رسیدگی به تقلب در حال انجام بود، به دستور خمینی، با همان نمایندگان قلابی مجلس اول تشکیل شد و او آن مجلس را، «بالاتر از همه» خواند! و این مجلس، وسیله کار کودتا چیان شد. نظیر همین مجلس، مجلس دوره هشتم بود که کودتا از راه تقلب بزرگ در انتخابات خرداد ۸۸ را تأیید کرد.

● از نهمین دوره مجلس که تازه کار و از بی عرضه ترین «نمایندگان» تشکیل شده است که بگذریم، به جز تا حدی نمایندگان مجلس دور ششم، ما بقی مجالس ایران همواره مطیع بی دندان ولایت فقیه بوده و به تنها چیزی که فکر نمی کرده اند، همانا حاکمیت مردمی بوده است که اینان می باید نماینده آن می بودند. خواست مردم حوزه های انتخابی هم در نظرشان بهائی نداشت. رضایت خاطر «مقام معظم رهبری» شرط نمایندگی و برد و خورد بود و هست. مجالس رژیم جمهوری اسلامی ایران از مجلس خبرگان رهبری و مجمع تشخیص مصلحت گرفته تا مجلس «شورای اسلامی»، تنها به فکر اجرای خواسته های ولی فقیه مطلقه بوده اند:

۱ -مجلس اول، به دستور خمینی، آلت

در صفحه ۶

گریز از خامنه ای ؟

فعل کودتاچیان شد. با نگاهی به بخشی از گفته های یکی از سران کودتا و وابستگان به حزب زحمتکشان مظفر بقایی، یعنی حسن آیت، که سخنگوی حزب جمهوری اسلامی بود، می توان نقش مجلس اول را آشکار در نظر آورد.حسن آیت در نوار معروف خود می گوید:

«... اگر آن پیش‌نویس اولیه قانون اساسی تصویب شده بود، اصلا انقلاب از بین رفته بود. ما توی این قانون آمدیم فرمانده کل قوا را قرار دادیم رهبر. اگر او بیاید کسی را نماینده خودش بکند، این اصیل نیست. هر وقت خواست می تواند ازش بگیرد... اختیارات کامل را هم که دادیم به مجلس. رئیس‌جمهور فقط می‌تواند مدال بدهد و مدال بگیرد و سفرا را به حضور بپذیرد والسلام. هیچ اختیاری نداره ...مجلس که بیاد این مسئله فرماندهی کل قوای رئیس جمهور تمام است ... مجلس که باز بشود گفتم، دست ما خیلی بازتر میشود، مسئله فعلا ماندنش اینه که مجلس نیست. فردا مجلس که بیاد، مقابل رئیس جمهور خواهد ایستاد ... من فکر می‌کنم که با مجلس هم خواه ناخواه درگیری خواهد داشت، ما توی مجلس هم برنامه داریم ... بگذارید تا ۱۴ خرداد همه چیز روشن می‌شه. البته شاید زودتر آن را روشن کنیم. یعنی زودتر از این برنامه، به هر حال خواهد بود. تبلیغ کنید که مجاهدین و بنی‌صدر با هم هستند. تا حدی که می‌شه اعتراض مردم را برانگیزید... بعد از ۱۴ خرداد مطلقا نه امتحانی خواهد شد نه دانشگاهی باز می‌شود. دانشگاه تعطیل می‌شود... یک هجوم خیلی شدیدتری، خیلی شدیدتر آغاز می‌شود که بنی‌صدر را به کلی فلج می کند ... برنامه‌ای داریم که بابای بنی‌صدر هم نمی‌تواند مقاومت کند. این دفعه مثل دفعه قبل نمی‌تواند مقاومت کند ... به بچه‌ها بگوئید قرص و محکم باشند. به زودی موج عوض می‌شود. بعد از ۱۴ خرداد برنامه‌ای داریم که بابای بنی‌صدر هم نمی‌تواند روی این برنامه کار کند».

با توجه به سخنان سخنگوی حزب جمهوری اسلامی که بیشترین نماینده در دور اول را با تقلب وارد مجلس کرده بود، معلوم می شود که دستور کار مجلس اول، از پیش تهیه شده بوده است. بنا بر باز سازی استبداد و مجلس وسیله این کار بوده است. دانستنی است که با دستگیری بقائی، اسناد بدست همین رژیم افتادند و اسناد مسلم کردند که ولایت فقیه دسیسه انگلستان بقصد جلوگیری از استقرار مردم سالاری در ایران بوده است. طرفه این که سربازجوی «دادگاه انقلاب» زنده یاد مهندس سحابی را از وجود این اسناد آگاه کرده بود. مجلس اول مجلسی بود که اکثر اعضایش را افراد روحانی وابسته و سپاهی و امنیتی و اطلاعاتی تشکیل داده بودند. آن زمان واواک تشکیل نشده بود. اطلاعات سپاه زیر نظر احمد خمینی کار می کرد. یک گروه ویژه اطلاعات نیز داشت.

۲ -با بررسی هویت «نمایندگان» نه دوره مجلس به خوبی می توان مشخصه های مشترک در «نمایندگان» را روشن ساخت:

- نمایندگان مجالس مختلف به جز برخی از آنها، آنهم در دوسه دوره، همواره با حداقل آرای مردم «انتخاب» شده اند.

-درآخرین دوره، «نمایندگان» تهران بزرگ با وجود تقلب آشکار، با آرای زیر ۱۰ درصد مردم تهران وارد مجلس شدند.

- بسیاری از «نمایندگان» به فرمان ولایت فقیه و با تقلب نیروهای امنیتی –سپاهی و هزینه های فراوان به مجلس راه یافته تا گوش به فرمان باشند.

-این شکل انتخاب با تقلب از مجلس اول تا مجلس نهم وجود داشته و همواره شورای نگهبان رهبری جاروکش و ماله کش صندوقها و آرا بوده است. به جز مجلس اول که این کار را خود خمینی انجام می داد. یکبار، کروبی در مجلس به صراحت گفت: در انتخابات همواره بنا بر ضرب کردن تعداد آراء در ۳ بوده است. چون مردم در انتخابات شرکت نمی کردند، آراء را ضرب در ۳ می کردند. اما این بدان معنی نبود که کم رأی تر جای کسی را نمی گرفته است که رأی بیشتر می آورده است. هرگاه گردانندگان لازم می دیده اند، این کار را می کرده اند.

- «نمایندگان» دوره های مختلف فاقد کوچکترین استقلالی در رای بوده اند و هستند. البته در مجلس اول کم شماری از نمایندگان مخالف حضور داشتند که مرتب از سوی دیگر «نمایندگان» مورد توهین قرار می گرفتند و در دور سوم نیز یک نماینده از کرج وجود داشت که آن سخنرانی معروف را کرد و به سرعت از مجلس اخراج گشت. در مجلس ششم نیز تعدادی نماینده که در رای خود مستقل داشتند دیده می شد اما به طور کلی «نمایندگان» دوره های مختلف مجلس فاقد استقلال رای بوده اند. در دو مجلس اخیر نیز برخی اصلاح طلبان بدلی دیده می شوند.

- بسیاری از نمایندگان مجلس وابسته به طبقه روحانیت مطیع ولایت فقیه بوده و هستند. از دور اول که تعداد آنها حدود ۸۰ نفر بود و امروز که ۲۰ نفر می باشند، اکثر، وابسته به قوه قضائیه –دادستانی و امامان جمعه و جماعت بوده اند. شنیده می شود که احمدی نژاد به اینان گفته است: تا حالا شما حکومت می کردید از این پس، دانشگاهی ها باید حکومت کنند.

- تقریبا در اکثر دوره های مجلس وابستگی های خانوادگی به بیت «رهبر» و نیروهای نظامی –امنیتی و روحانی دیده می شود.

- بسیاری از نمایندگان دوره های مختلف مجلس از نیروهای نظامی وابسته به سپاه پاسداران و بسیج و مأموران اطلاعاتی –امنیتی بوده اند که البته در دوره های اخیر عنوان سرداری خود را مخفی کرده و با عناوینی چون مهندس و دکتر وارد مجلس شده اند.

-همواره تعداد زنان مجلس از انگشتان دو دست کمتر بوده و عموما وابسته و همسر برخی از مسئولان بوده اند به جز در مجلس ششم.

-اکثر «نمایندگان» ادوار مختلف مجلس غرق در فسادهای مالی و اخلاقی بوده و در برخی موارد بعضی از آنها به زندان محکوم شده اند.

-مجلس شورای اسلامی که می بایست جهت احقاق حقوق ملت قوانین مختلف را تصویب کند، کارش را با کودتا بر ضد رئیس جمهور منتخب مردم آغاز کرد و از همان روز اول خط خود را از مردم جدا ساخت و دست به تصویب قوانینی برای نقض آزادی های ملت و بیشتر کردن قدرت نهادها و نیروهای وابسته به رهبری از جمله سپاه پاسداران و بسیج و ایثارگران و... شد.

-ادامه کار چنین مجالسی بود که در سال ۸۸ هنگامیکه ملت بر ضد کودتاچیان و رهبر کودتا، سید علی خامنه ای، به خیابان آمدند، «نمایندگان» مجلس همانند عربده کشان میدان شوش و مولوی سابق شعار مرگ بر فلانی و بهمانی را سر می دادند و کفن پوشیده در محوطه مجلس با پلاکارد راهپیمایی می کردند زیرا جرات حضور در میان مردم معترض را نداشتند.

- «نمایندگان» دور هشتم و نهم که با تمام توان از کودتای خامنه ای حمایت کرده و رئیس جمهور احمدی نژاد را مائده آسمانی می دانستند این روزها گرفتار تحقیر همان رئیس جمهوری هستند که با تقلب رئیس جمهورش کردند. احمدی نژاد چند ماه پیش برای پاسخ دادن به سوالات نمایندگان وارد مجلس شد و آنقدر نمایندگان را تحقیر کرد. ملت متوجه شد این مجلس بی حیثیت ترین «نمایندگان» را در خود گرد آورده است و اینان کمترین جسارت و غیرتی ندارند.

- «نمایندگان» دوره نهم مجلس با ریاست علی لاریجانی وابسته فاسد نیز توان مقابله با رئیس جمهور ولایتی را ندارد و چند هفته گذشته که رئیس جمهور به مجلس آمد و سخنرانی کرد با پایان سخنرانی خود بدون توجه به درخواست نمایندگان و حتی نایب رئیس مجلس که از دوستان او بود مجلس را ترک کرد و نمایندگان را در خماری باقی گذارد تا آنها هرچه دلشان خواست به دیوار بگویند. بمناسبت استیضاح «وزیر»ش به مجلس آمد و صحنه ای بوجود آمد، که خالی شدن رژیم را از همه چیز، حتی ولایت فقیه و پر بودنش را از زور مسلم کرد. چنین رژیمی چگونه می تواند برپا بماند.

- چنین مجلس و «نمایندگان» بی عرضه است زیرا بیش از همه فاسد است. هر زمان که نماینده ای تصمیم به مقاومت در برابر رئیس جمهور گرفت از آنجا که در فساد سند و مدرک دارد با کوچکترین اعتراضی اسناد و مدارک او از سوی باند رئیس جمهور رو می شود و آن نماینده مجبور به سکوت می شود. مانند جریان افشای پرونده های زمین خواری برادران لاریجانی و همچنین دریافت ۵۰۰ میلیون تومان پول از سوی باند خیابان فاطمی برای هزینه کاندیداتوری ریاست جمهوری علی لاریجانی و نیز اسناد و مدارک زمین خواری دکتر احمد توکلی که جریان آن سه هزار متر زمین شهرک غرب و همچنین مسئله دار بودن مدرک دکترای او در انگلیس رو شد و سرانجام سند تصویری و صوتی فساد فاضل لاریجانی.

انقلاب اسلامی: در درون، گرفتار بن بست و فساد و بلبشو و در بیرون گرفتار وضعیت در عراق و سوریه و افغانستان و بحرین و...:

سرنوشت خامنه ای به سرنوشت اسد گره خورده است؟!- ایران و سوریه موضوع گفتگو و گفتگوی مستقیم:

دفاع از سوریه واجب تر از دفاع از خوزستان!؟ - ایران یک نیروی ۵۰ هزار نفری در سوریه تشکیل می دهد- ایران و سوریه موضوع سفر اوباما به اسرائیل:

* از "اگر نصف ایران برود بهتر از اینست که بنی صدر پیروز شود" تا دفاع از سوریه مقدم بر دفاع از خوزستان است!:

◀ در دوران جنگ، در زمستان ۱۳۵۹، سران حزب جمهوری اسلامی نقش ستون ۵ دشمن متجاوز را بازی می کردند و جبهه دومی گشوده بودند و نقشه کودتای خزنده ای را اجرا می کردند که با دم زدن خمینی از «ولایت شرعیه» آغاز شده و با ایجاد «نهادهای انقلاب» و سپس مجلس خبرگان و جانشین کردن ولایت جمهور مردم با ولایت فقیه و گروگانگیری، با استفاده از تجاوز عراق و نعمت خواندن جنگ، وارد مرحله تعیین کننده خود شده بود. این بود که در توجیه خیانت خویش گفته بودند: نصف ایران برود بهتر از آنست که بنی صدر پیروز شود.

◀ و در ۲۶ بهمن ۱۳۹۱، دست پرورده همان خائن ها، مهدی طائب، رئیس قرارگاه عمار (نهاد مقابله با جنگ نرم)، در جمع دانشجویان بسیجی گفته است: «سوریه استان سی و پنجم و یک استان استراتژیک برای ماست. اگر دشمن به ما هجوم کند و بخواهد سوریه یا خوزستان را بگیرد اولویت با این است که ما سوریه را نگه داریم. اگر سوریه را نگه داریم می توانیم خوزستان را هم پس بگیریم اما اگر سوریه را از دست بدهیم تهران را هم نمی توانیم نگه داریم.»

انقلاب اسلامی: این نادان نمی داند که وقتی سوریه را استان سی و پنجم ایران و مهمتر از خوزستان می خوانند، اعتراف صریح می کند به حضور نظامی رژیم در سوریه و رسمیت می بخشد به مداخله قدرتهای خارجی در سوریه و از دید دنیای عرب، همدست یک رژیم خون ریز چون خود، در خون ریزی و ویران کردن سوریه می شود و سرانجام، ایران را با خطر مداخله قدرتهای خارجی، از آن نوع که این رژیم و آن قدرتها در سوریه می کنند، روبرو می کند. در این وقت است که دیگر نمی توان تهران را هم نگاه داشت.

سر نوشت ایران و خوزستان را ببین! یک نوبت منابع ثروت کشور را شاه قاجار به دارسی فروخت. نوبتی دیگر، انگلیس ها کودتا کردند و رضاخان را شاه کردند و او، در ۱۹۳۳، قرارداد نفت را به مدت ۶۰ سال تمدید کرد و خوزستان و ایران را به مالکیت انگلستان در آورد. مصدق با ملی کردن نفت، خوزستان و ایران را از مالکیت انگلستان خارج کرد. این بار، محمد رضا پهلوی به سفیر امریکا پیشنهاد کرد برضد مصدق کودتا شود و در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کودتا شد و باز منابع ثروت خوزستان، به مالکیت کنسرسیوم درآمد. انقلاب شد و باز جماعت پهلوی طلب و شرکاء کودتای نوژه راه انداختند و رژیم صدام را به حمله به ایران برانگیختند. ارتش ایران تحت فرماندهی نخستین منتخب تاریخ ایران مانع از سقوط خوزستان شد. از نو، کودتا شد و باز منابع ثروت این خطه و خطه دیگر ایران، به اختیار بیگانگان سپرده می شوند. بگذریم از منابع نفت و گاز ایران در خلیج فارس که بردند و خوردند و می برند و می خورند.

* قتل یک «سردار» سپاه، در سوریه، در لبنان، در راه، در کجا و در چه تاریخ؟:

◀ در ۱۴ فوریه (۲۶ بهمن) خبر کشته شدن سردار حسن شاطری، عضو سپاه قدس، انتشار پیدا کرد. رژیم گفت بدست عوامل رژیم صهیونیست در راه بازگشت از دمشق به لبنان کشته شده است. عنوان رسمی او سرپرست بازسازی جنوب لبنان بوده و او را با نام مستعار خوش نویس می شناخته اند. اما

● نخست گفته شد در لبنان کشته شده است. بعد محل قتل سوریه شد. و سپس در راه دمشق به لبنان توسط مزدوران اسرائیل کشته شد. و

● ارتش آزاد سوریه بیانیه ای صادر کرد و در آن، هم جا و هم تاریخ را دیگر گفت: او دو هفته پیش از تاریخی که اعلان شد، کشته شده بود. بهنگام حمله هوائی اسرائیل به سوریه کشته شد. و کار او سرپرستی انتقال اسلحه از سوریه به لبنان بود.

● اسرائیل هنوز در باب قتل شاطری و نقش خود در این قتل سخنی نگفته است. اما از قول ناظران سیاسی، به میان آوردن اسم اسرائیل و حمله هوائی او، بدین معنی است که جنگ در سوریه یک جنگ بین المللی است و اسرائیل نمی تواند در آن دخالت نکند.

انقلاب اسلامی: قول ناظران سیاسی همان قول مهدی طائب است: جنگ در سوریه بین المللی است. وقتی رژیم سوریه را استان سی و پنجم خود می داند، اسرائیل چرا در جنگ سوریه مداخله نکند؟ بخصوص که دستگاه اطلاعاتی امریکا می گوید: ایران ۵۰ هزار نیروی نظامی در سوریه دارد:

* آیا ایران یک نیروی نظامی ۵۰ هزار نفری در سوریه دارد؟

◀ در ۱۰ فوریه ۲۰۱۳، مقامهای ارشد حکومت اوباما مدعی شدند که ایران بدون سر و صدا درحال ایجاد بزرگ ترین پایگاه نظامی در سوریه است. بنا بر قول این مقامها، ارتش سری ایران در سوریه یک ارتش ۵۰ هزار نفری است. این نیرو و شرکتش در جنگ داخلی سوریه را «عملیات بزرگ» نام نهاده اند. هدف نگاه داشتن نیرو برای مدتی دراز در سوریه است. بنای کار این نیرو اینست که نگذارد رژیم بشار اسد سقوط کند. و اگر آن را مخالفان برانداختند، بتواند برجا بماند و در شکل گرفتن دولت جانشین، نقش بیابد.

● بنا بر قول ناتو، قوای طالبان در افغانستان ۲۵ هزار نفر است و این عده قوای ناتو در این کشور بعلاوه قشون و نیروی انتظامی ۳۵۰ هزار نفری افغانستان را به خود مشغول کرده است. نیروئی که ایران در سوریه ایجاد کرده است، دو برابر نیروی طالبان است. قرار است بدون برخورداری از حمایت رژیم اسد، که در صورت سقوط، نیست تا حمایت کند، بماند و عملیات انجام دهد.

● اما کارشناسان تردید دارند در کشوری که تنها ۱۰ درصد جمعیتش علوی هستند، ایران توانسته باشد یک نیروی ۵۰ هزار نفری تشکیل دهد. یافتن ۵۰ هزار نفری که در ارتش سوریه عضویت نیافته باشند و تشکیل چنین نیروئی، بسیار بعید بنظر می رسد.

انقلاب اسلامی: به یاد خوانندگان می آورد که این نشریه اطلاع داده بود که سپاه قدس در سوریه، یک پایگاه بزرگ دارد. این پایگاه با ارتش سوریه، بخصوص در تعلیم و تربیت نیروئی که خوانده می شود، نقش اول را دارد.

* در سفر اوباما به اسرائیل، ایران و سوریه موضوع گفتگو میان او و نتان یاهو است:

◀ در ۵ فوریه ۲۰۱۳، دبکا فایل گزارش کرده است: در ۵ فوریه، کاخ سفید اعلان کرد که، در بهار، پرزیدنت اوباما از اسرائیل دیدن می کند. آمدن او به اسرائیل در ۲۸ ژانویه، در گفتگوی تلفنی او با نتان یاهو، موضوع پیشنهاد نخست وزیر اسرائیل و موافقت او شد. هدف از سفر اوباما به اسرائیل، گفتگو در باره منافع مشترک دو کشور است. کاخ سفید می گوید: «آغاز دور دوم ریاست جمهوری پرزیدنت اوباما، فرصتی ایجاد می کند برای بر روابط نزدیک امریکا و اسرائیل تأکید شود و در باره مسائل عمده ای چون سوریه و ایران، گفتگو شود».

● دبکا فایل می گوید: وجود اسلحه شیمیائی در دست سوریه و احتمالا حزب الله لبنان و نیز برنامه اتمی ایران، موضوع گفتگو می شوند. منابع دبکا فایل، از ماه گذشته بدین سو، همچنان اطلاع می دهند

در صفحه ۷

گریز از خامنه ای ؟

که امریکا و اسرائیل در باره عملیات نظامی اسرائیل در سوریه هم نظر هستند و امریکا از اسرائیل در باره هر گونه عمل انتظام جویانه، پشتیبانی می کند.

◀ در ۶ فوریه، دبکا فایل، از نو، از قول دان شاپیرو، سفیر امریکا در اسرائیل، آورده است که دیدار پرزیدنت اوباما از اسرائیل در بهار، برای شور و مشورت است. نه خواستی و نه شرط و شروطی در کار است. هدف عمده از این سفر، جلوگیری از مجهز شدن ایران به سلاح هسته ای و فروپاشی رژیم بشار اسد است. زمان این دیدار پس از آنکه حکومت جدید اسرائیل تشکیل شد، تعیین می شود. خبر آمدن اوباما به اسرائیل، توان نتان یاهو را در تشکیل حکومت جدید بیشتر می کند. بخصوص بعد از همکاری نزدیک امریکا و اسرائیل در مورد حمله هوائی اسرائیل به سوریه، موضع نتان یاهو تقویت شده است.

* آیا احمدی نژاد از مسری دعوت کرده است که به ایران و سوریه بپیوندد؟:

◀ در ۵ فوریه ۲۰۱۳، دبکا فایل گزارش کرده است: در همان حال که نتان یاهو سرگرم تشکیل حکومت جدید خویش است، بشار اسد با پشتیبانی ایران و مسکو، محکم بر اریکه قدرت تکیه کرده و با اپوزیسیون سوریه، بازی ای سخت خشونت بار می کند. آشر یادلین، رئیس پیشین اداره اطلاعات ارتش اسرائیل، می گوید: «ایرانی می تواند ظرف ۴ تا ۶ ماه آینده، توانائی تولید بمب اتمی را بدست آورد. احمدی نژاد از مصر دعوت کرده است به ایران و سوریه و حزب الله لبنان بپیوندند. باوجود ایران اتمی، چنین اتحادی شکست ناپذیر و به «حل مسئله فلسطین توانا می شود» و با حذف اسرائیل از نقشه جغرافیائی، بتوان در مسجد قدس نماز گزارد.

انقلاب اسلامی: اما در کنفرانس سران کشورهای مسلمان در قاهره، مصری، رئیس جمهوری مصر، گفت رژیم اسد می باید ساقط شود. در حقیقت، این او بود که از ایران خواست از این رژیم اسد حمایت نکند. از سوریه ویران با رژیم خون ریز و محکوم به سقوط، اتحادی پدید نمی آید. این «گزارش» جز بکار زمینه چینی برای فشارهای اقتصادی و نظامی بیشتر به ایران، نمی آید:

گفتگوی مستقیم با امریکا نه و گفتگو با کشورهای ۵+۱ بله!؟:

* بایدن دعوت به گفتگوی مستقیم دو به دو می کند و رژیم از کشورهای ۵+۱ می پرسد چرا از گفتگو طفره می روید!؟:

◀ در ۷ فوریه ۲۰۱۳، (۱۹ بهمن ۱۳۹۱)، دبکا فایل، سخنان خامنه ای را این سان ارزیابی کرده است: علی خامنه ای باب گفتگوی مستقیمی را که بایدن، معاون رئیس جمهوری امریکا گشود، بست. در این روز، خامنه ای گفته شما اسلحه خود را به طرف ما گرفته اید و دم از گفتگوی مستقیم می زنید! بدین سان، او هم به مجازاتهای جدید امریکا که از ۱۸ فوریه ۲۰۱۳، به اجرا گذاشته شدند و هم به دیدار اوباما از اسرائیل در بهار، برای گفتگو در باره ایران و سوریه، واکنش نشان داد.

● باوجود این، امریکا دستور گسیل ناوگان دومی به خلیج فارس را بخاطر کاستن از هزینه دولت، لغو کرد. و

● رد کردن گفتگوی مستقیم با امریکا، بمعنای لغو گفتگو با کشورهای ۵+۱ نیست. این گفتگوها در ۲۶ فوریه، در آلماآتا، پایتخت قزاقستان انجام خواند شد.

انقلاب اسلامی: طرفه این که یک زمان امریکا برای گفتگو به رژیم شرائط قائل می شد و همین خامنه ای و همین احمدی نژاد می گفتند: بدون شرط و شروط آماده گفتگو هستیم. در حکومت خاتمی، با موافقت خامنه ای، صادق خرازی و سفیر سوئیس در طهران، طرحی را آماده کردند و پس از تصویب آن توسط خامنه ای و خاتمی، از طریق حکومت سوئیس، برای وزارت خارجه امریکا فرستادند. دوران ریاست جمهوری بوش (پسر) بود و اعتنائی به این پیشنهاد گفتگو بر سر همه موارد، نشد. اینک که امریکا می گوید آماده گفتگوی مستقیم است و شرطی هم قائل نمی شود، خامنه ای شرط قائل می شود.

با وجود این، گفتگوهای محرمانه همواره انجام می گرفته اند.

◀ ایران می گوید در گفتگوها با کشورهای ۵+۱، در ۲۶ فوریه، بیشتر شنونده خواهد بود. زیرا این کشورها هستند که می باید مواضع خود را مطرح کنند. اما

● استفان لندمن (گلوبال ریسرچ ۱۳ فوریه ۲۰۱۳) براین نظر است که هدف امریکا همچنان تغییر رژیم است و با دستیاری اسرائیل، این هدف را تعقیب می کند. اینست که مانع از به نتیجه رسیدن گفتگوهای کشورهای ۵+۱ با ایران می شود.

● کری، وزیر خارجه جدید امریکا می گوید: «جامعه بین المللی آماده دادن پاسخ مساعد به ایران است هرگاه این کشور وارد گفتگوی واقعی در باره موضوعی بشود که موجب نگرانی این جامعه است. این موضوع، برنامه اتمی ایران است. روشن تر از این نمی توان گفت. سخن من خطاب به ایرانیان روشن است. ما آماده شده ایم برای اینکه مشکل اتمی ایران از طریق دیپلماسی حل شود. رئیس جمهوری روشن کرد وقتی گفت ما آماده گفتگو در باره برنامه صلح آمیز اتمی هستیم. ایران انتخاب دارد. ایرانی ها می توانند بگویند آماده اند به دنیا ثابت کنند برنامه اتمی شان صلح آمیز است و ما آماده ایم با آنها به گفتگو بنشینیم و بطور معقول توضیح دهیم چگونه باید ثابت کنند که برنامه شان صلح آمیز است. هرگاه این انتخاب را نکنند، انتخاب دیگر انزوای بیشتر است. رئیس جمهوری روشن کرد که دیپلماسی را ترجیح می دهد. اما هرگاه این راه بجائی نرسد، در اتخاذ هر روش دیگری که ایران را از دست یافتن به سلاح اتمی باز دارد، تردید به خود راه نخواهد داد».

● کری و اوباما و دیگر مقامهای امریکا و اسرائیل تنها یک هدف دارند و آن گرفتن پاسخ نه از ایران است. آنها خواستار تسلیم بی قید و شرط ایران است. مشکل حل نمی شود زیرا اینها مانع از آنند که حل شود. به تدارک جنگ هم ادامه می دهند.

در سال ۲۰۱۳، همه چیز ممکن است. گفتگو در باره صلح و در همان حال، تهیه نقشه جنگ. شیوه عمل رهبران زورمدار همین است. اوباما نشان داد که بدترین آنها است. چرا نمی خواهند مشکل اتمی ایران حل شود؟ زیرا می خواهند بر منطقه مسلط شوند. وگرنه، در روزهای پیش از شروع گفتگوها، امریکا مجازاتهای جدید را به اجرا نمی گذاشت.

● مجازاتهای جدید صنایع الکترونیک ایران و وسائل ارتباط جمعی این کشور را هدف گرفته اند. فرستنده های ماهواره ای پخش برنامه های تلویزیون و رادیو ایران را قطع کرده اند...

بنا دارند در ماههای پیش از انتخابات ریاست جمهوری ایران، در کشور، تنش و بحران و بی ثباتی پدید آورند...

● اما چرا امریکا پیشنهاد گفتگوی مستقیم می کند؟ زیرا می خواهد زمینه را برای جنگ آماده کند. قصد فریفتن افکار عمومی و تحصیل رضایت آنها برای جنگ با ایران است. می باید افکار عمومی از دشمن نفرت پیدا کند تا جواز جنگ را بدهد. هدف تبلیغات ارزشمند کردن جنگ بنام صلح است. دروغ بزرگ را آنقدر تکرار می کنند تا که مردم آن را راست بپندارند و باورش کنند. امریکا آن دموکراسی را می خواهد که کنترل کشور توسط این قدرت را آسان کند.

انقلاب اسلامی: در ۱۴ فوریه، اوباما گفته است: لیبی خطری بزرگ برای منافع ملی امریکا و سیاست خارجی آن شده است. اما دیروز، بمبارانهای هوائی امریکا و نیروهای عملیات ویژه انگلستان و فرانسه و گروه های مسلحی که امروز برای منافع ملی امریکا خطرناک شده اند، رژیم قذافی را از میان برداشتند و او را بطور فجیعی کشتند. بدین قرار، از نوشته استفان لندمن —که در واقع، در دفاع از مواضع رژیم نوشته شده است —، این نکته که دموکراسی مطلوب امریکا، رژیم قابل مهار و ضعیف است، با توجه به وضعیت عراق و افغانستان و لیبی و حتی مصر و تونس، صحیح است. باوجود این که سیاست اوباما و حکومت او اینست که رژیم ولایت فقیه را در موقعیتی قراردهد که ناگزیر شود بگوید نه، چرا این رژیم خود را در این موقعیت قرار می دهد و چرا به جای کنش، واکنش می شود؟ زیرا رژیمی از این نوع، نمی تواند کنش قدرت خارجی را فرصتی برای تدبیر کردن کنشی توانا به جنگی کردن تدبیر آن قدرت و در تنگنا قرار دادنش کند. چون رویه ای از دولت حقوقمدار و خدمتگزار جامعه شهروندان ساخته است. نخست به این دلیل که نیاز به بحران ندارد و کشور را در موقعیتی قرار نمی دهد که ابتکار عمل از آن قدرتهای سلطه جو بگردد، سپس به این دلیل که رابطه را با کشورهای دیگر بر اصل موازنه عدمی، یعنی موافق با حقوق ملی برقرار می کند و نه بقای رژیمی ضد حاکمیت مردم و استقلال کشور. سخنان ۲۸ بهمن (۱۶ فوریه) خامنه ای، همانند نوشته استفان لندمن است:

*مذاکره بر سر پرونده اتمی ایران و تبدیل اورانیوم ۲۰ درجه به سوخت:

◀ در ۲۶ فوریه ۲۰۱۳، در بازگشت هیأت آژانس بین المللی انرژی اتمی از ایران، سلطانیه گفت در مواردی توافق به عمل آمده است. اما آژانس می گوید گفتگوها بی نتیجه پایان یافته اند و زمان جدیدی نیز برای گفتگوهای بعدی معین نگشته است.

باوجود این که همزمان با سفر هیأت به ایران، «سفیر» ایران در فرانسه گفت: ایران با بازدید مفتشان آژانس از پارچین موافقت می کند، در تهران، با این بازدید موافقت نشد. در عوض، عباسی، رئیس سازمان انرژی اتمی ایران به آژانس به این خاطر که اطلاعات محرمانه در باره برنامه اتمی ایران، از درزها که آژانس دارد، بیرون می روند و به دست قدرتهای معاند می رسند، به این آژانس اعتراض کرد.

◀ در ۱۰ فوریه ۲۰۱۳، در همان حال که اسرائیل استقرار سانتریفوژهای جدید را خط قرمز خود می خواند و می گفت بهار و تابستان نزدیک و اسرائیل برای دست زدن به حمله هوائی به ایران، آماده می شود، خبر تبدیل بخشی از اورانیوم ۲۰ درجه به سوخت، انتشار پیدا کرد. اما بنا بر آنچه کارشناسان آگاه از پرونده اتمی ایران و رفتار حکومت اسرائیل، جنگی در چشم انداز مشاهده نمی شود. زیرا از سوئی ایران بطور مرتب، اورانیوم ۴٫۵ درجه تولید می کند که سوخت نیروگاه برق اتمی است و بخشی دیگر از اورانیوم ۲۰ درجه خود را نیز به سوخت برای نیروگاه طبی تهران، تبدیل کرده است.

اسرائیل زمان اقدام نظامی را نخست اکتبر سال پیش معین کرد. اما بعد، اهود باراک، وزیر دفاع اسرائیل زمان اقدام نظامی را تابستان سال ۲۰۱۳ مقرر کرد و گفت بسا این حمله بازهم به تأخیر انداخته شود.

امری که توضیح نمی پذیرد اینست که «خط قرمز» وجود دائمی پیدا کرده است. مرتب زمان آن به تأخیر انداخته می شود، اما خط قرمز وجود دارد. در حقیقت، تاوقتی ایران اورانیوم غنی می کند، دست آویز برای تعیین خط قرمز و تهدید به حمله نظامی نیز وجود دارد. به سخن دیگر، غرب دست آویزی دارد برای به تحلیل بردن ایران.

◀ در ۱۵ فوریه ۲۰۱۳، این اطلاع انتشار یافت: در گفتگوهای کشورهای ۵+۱ در ۲۶ فوریه، به ایران پیشنهاد خواهد شد در ازای تعطیل تأسیسات فردو، اجازه معامله با طلا را پیدا کند. یعنی وضعیتی را پیدا کند که پیش از به اجرا گذاشتن تحریمهای جدید امریکا، داشته است. برابر این مجازاتها، پرداخت طلا در ازای خریدها از کشورهای خارج نیز دچار مشکل خواهد شد.

انقلاب اسلامی: باوجود این، در امریکا، هستند کارشناسانی که اوباما و حکومت او را به اتخاذ ابتکاری می خوانند که سبب حل مشکل شود و راه برای بیرون رفتن خاورمیانه از بحران فراهم آید:

آیا اوباما می تواند در مورد ایران همان کار را بکند که نیکسون در مورد چین کرد؟:

اوباما خواستار حل مسئله اتمی ایران از راه گفتگو است اما آیا می تواند همان کار را بکند که نیکسون در مورد چین کرد؟:

نویسندگان Flynt Leverett and Hillary Mann Leverett هستند و نوشته خود را در ۱۱ فوریه ۲۰۱۳ منتشر کرده اند:

● پرزیدنت اوباما خاطر نشان کرده است که می خواهد مشکل اتمی ایران را از راه دیپلماسی حل کند. اما در برداشتن قدمهای مثبت، از آن نوع که پرزیدنت نیکسون، در مورد چین برداشت، تردید می کند. چهار دهه پیش از این، او باب گفتگو و مصالحه را بر روی چین گشود.

حکومت اوباما اشتباه بزرگی مرتکب می شود اگر بپندارد که این قول که امریکا سلاح خود را به طرف ایران گرفته است بمعنای رد کردن پیشنهاد گفتگوی مستقیم است. سخن آیةالله خامنه ای به هیچ رو بمعنای رد گفتگوی مستقیم دو طرف ایران و امریکا نیست. توضیح این که اگر در کارنامه او تأمل کنیم می بینیم، او ۲۳ سال است رهبر جمهوری اسلامی ایران است و پیش از آن نیز، بمدت ۸ سال رئیس جمهوری ایران بوده است. بنا براین، مدتی طولانی است که بر سر کار است. او گفته است: جمهوری اسلامی ایران مایل به بهبود یافتن روابط ایران و امریکا است. استقبال نیز می کند. اما این کار تنها وقتی ممکن است که مبنی احترام متقابل و قبول جمهوری اسلامی ایران بمثابه دولت مشروع و معرف منافع ملی ایران، باشد.

● دعوت به گفتگو کردن و از آن سو، جنگ اقتصادی و جنگ سایبری را تشدید کردن و گفتن این سخن که قصد تغییر رژیم ایران است، بایکدیگر خوانائی ندارند. این رویه کاربرد ندارد. و اگر امریکا بر این مبنی بماند، کار را به جنگ دیگری در منطقه خواهد کشاند.

اوباما در پیام نوروز ۲۰۰۹ خود، به ایران پیشنهاد گفتگو بر پایه احترام متقابل کرد. دو روز بعد از پخش پیام او، رهبر رژیم ایران، بعد از شرح طولانی در باره آنچه امریکا با ایران کرده است، گفت: اما این حکومت تازه است. ما آن را تجربه نکرده ایم. پرزیدنت اوباما می گوید می خواهد سیاست امریکا را تغییر دهد. او خواهان روابط بهتری با ایران است. و این خوب است. «و من به او می گویم: اگر او سیاست خود را در مورد ایران تغییر دهد، ما نیز سیاست خود را نسبت به امریکا تغییر می دهیم.

از دیدگاه ایران، ایرانی ها منتظر علامتی حاکی از تغییر سیاست امریکا شدند تا ببینند آیا این حکومت در باره بهبود روابط با ایران واقعا جدی است یا خیر. از منظر ایران، مجازاتها و جنگ سایبری و عملیات پوشیده، بدتر کردن روابط معنی می دادند و می دهند.

● اگر حکومت اوباما می خواهد بداند یک دیپلماسی جدی کدام است، بر او است که بنگرد به کاری که پرزیدنت نیکسون در مورد چین کرد. وقتی او به ریاست جمهوری امریکا رسید، دانست که باز کردن باب گفتگو و برقرار کردن رابطه با چین، از لحاظ استراتژیک، برای امریکا حیاتی است. نیکسون به سیا دستور داد دست از عملیات پوشیده در تبت بردارد. به ناوگان هفتم امریکا دستور داد از گشت زنی های تهاجمی در تنگه فورمز، باز ایستد. این اقدامات سبب شدند که رهبران چینی دریابند حکومت او برای برقرار کردن رابطه مطلوب با چین جدی است. رهبری ایران در انتظار اقدامی از اینگونه، از سوی حکومت اوباما در مورد ایران است.

● هر دو طرف، برای برقرار کردن روابط مطلوب میان دو کشور، در کشورهای خود، با منازعات داخلی روبرویند و بر قراری رابطه، مخالفان جدی دارد.

من نیک می دانم در سیاستهای ایران، از جمله در سیاست خارجی اش، نارسائی ها وجود دارند. اما من فکر می کنم که تاریخ جمهوری اسلامی نشان می دهد که در ربع قرن اخیر، فرصتهائی برای این همکاری واقعی میان دو کشور بوجود آمده اند و هر بار که منافع مشترک رعایت شده اند، همکاری نیز بعمل آمده است. و اگر آن فرصتها و فرصتهای دیگر، برای برقرار کردن روابط مطلوب مغتنم شمرده نشده اند، بدین خاطر بوده است که حاضر به پیش از همکاری تاکتیکی نشده است.

● از دید امریکا —و یک امریکائی می گوید —من فکر می کنم آنچه به راستی مهم است، اینست که ببینیم سود امریکا کدام است؟ با دوست نداشته باشیم با این واقعیت روبرو شویم. اما واقعیت هست و اینست: امریکا یک قدرت در حال کاهش در خاورمیانه است. جمهوری اسلامی ایران قدرت رو به افزایشی است. در وضعیت کنونی، امریکا نمی تواند هیچیک از هدفهای خود را در خاورمیانه، بدون رابطه

در صفحه ۸

گریز از خامنه ای ؟

بارور با ایران، متحقق گرداند.

اما به جای موافقت و مصالحه با واقعیت، حکومت اوباما –همانند حکومتهای بوش و کلینتون –درپی سلطه برمنطقه است و غافل است از ضعف خود را بیشتر آشکار می کند. درجائی در مقام سلطه گری است که متحدش اسرائیل از امتیاز نظامی یک طرفه ای برخوردار است. این استراژی کارساز نیست. ادامه دادن به بکار بردن این استراتژی، امریکا را ضعیف و ضعیف تر می کند. ما نیاز داریم آن کار را بکنیم که در سود ما است. سود ما در برقرار کردن روابط با ایران است همانطور که ما این کار را در مورد چین کردیم.

● در آنچه به پرونده اتمی ایران مربوط می شود، حل مشکل بسی آسان است اگر امریکا حاضر شود حق ایران را بر غنی کردن اورانیوم بشناسد. هرگاه چنین کند، مشکل ظرف چند هفته حل می شود.

● در اکتبر ۲۰۰۹، حکومت اوباما، با قبول معاوضه اورانیوم ۴ درجه با سوخت برای رآکتور اتمی تهران، موافقت کرد. این کار می توانست با بطور ضمنی پذیرفتن حق ایران بر غنی سازی اورانیوم همراه باشد. اما امریکا نپذیرفت. بدین خاطر بود که طرف ایران نیز معامله را نپذیرفت. چند ماه بعد، با حضور رئیس جمهوری برزیل و نخست وزیر ترکیه در تهران، که با چراغ سبز امریکا به این شهر رفتند، ایران معامله ای را پذیرفت که در آن، حق ایران بر غنی سازی اورانیوم پذیرفته شده بود. حکومت اوباما نپذیرفت. حکومت اوباما به جنگ بمثابه راه حل بدیل نیز بسیار نزدیک شد. حالا که قرار بر گفتگو در پایتخت قزاقستان است، حکومت اوباما می باید، سخن خامنه ای، فراخواندن به گفتگوهای جدی تلقی کند و آن را فرصتی برای گشودن باب برای برقراری رابطه، بگرداند.

گفتگوی ایران و امریکا در دور دوم ریاست جمهوری اوباما:

در ۵ فوریه ۲۰۱۳، استراتفور، این تحلیل را بعمل آورده و انتشار داده است: پرزیدنت اوباما زمانی دور دوم ریاست جمهوری خود را شروع می کند که مشکل رابطه با ایران، همچنان حل ناشده، برجا است. روحیه تفاهم در هر دو طرف نیز پائین است. دعوت بایدن از ایران به گفتگو و پاسخ خامنه ای، ایجاب می کند، به رابطه و گفتگو میان دو دولت بپردازیم:

● در کنفرانس مونیخ که از ۱ تا ۳ فوریه تشکیل بود، جو بایدن، معاون رئیس جمهوری امریکا گفت: امریکا آماده گفتگوی مستقیم با ایران است هر گاه رهبر ایران آماده گفتگوی جدی باشد. علی اکبر صالحی، وزیر خارجه ایران، بدان پاسخ مثبت داد. اما گفت تا وقتی امریکا حسن نیت واقعی و اراده حل مسائل فی مابین را ابراز نکند، ایران وارد این گفتگو نمی شود.

● در طول سالهای گذشته، اینگونه رد و بدل کردن دعوت به گفتگو، مکرر شده است. هربار، دعوت علنی به گفتگو همراه بوده است با انکار گفتگوهای محرمانه (این بار، علی اکبر ولایتی، مشاور ارشد رهبر ایران، آیةالله خامنه ای، انکار کرد که با نماینده امریکا در عمان گفتگو کرده است). در همان حال که طرف ایران، گفتگوی مستقیم با امریکا را مشروط به شرط می کرد، ایران اعلان کرد که، در ۲۶ فوریه، گفتگوها با کشورهای ۵+۱ در پایتخت قزاقستان انجام خواهند شد و ایران مصمم در پی یافتن توافقی برسر پرونده اتمی است. ایران، این اعلان را همراه کرد با اعلان جانشین سانتریفوژهای نطنز را با نسل جدید سانتریفوژها که از دید اسرائیل، عبور از خط قرمز است. زیرا بدین معنی است که ایران به تولید سلاح هسته ای نزدیک تر شده است. بنابراین، گفتگوها هرچه زودتر می باید به نتیجه برسند.

● اما قدم اولی که برای موفقیت آمیز گرداندن گفتگو می باید برداشت، تعیین نفع مشترک است. برای امریکا و ایران، در دهه گذشته، منافع مشترک تعیین و اظهار شده اند: در ۲۰۰۳، دو طرف در سرنگون کردن رژیم صدام و خنثی کردن جهاد گرایان سنی عراق، نفع مشترک داشتند. در ۲۰۰۷، در سبک کردن بار نظامی امریکا در عراق، نفع مشترک داشتند. در ۲۰۱۱، در پرهیز از جنگ در تنگه هرمز، نفع مشترک داشتند. در این سال، قیام اکثریت شیعه در بحرین، نزدیک شد به برهم خوردن تعادل قوا در خلیج فارس، به سود ایران. و ایران، با مانور نظامی در تنگه هرمز، بر آن شد که ثبات از بازار نفت و گاز را بگیرد. در ۲۰۱۳، همانطور که منطقه خاورمیانه، قطعه های مهار نکردنی گشته است، واشینگتون و تهران، هریک بر آنند در تنگنائی نیفتند که موقعیتشان را در منطقه، خراب کند. باوجود این، ایران نمی توانست برای مدتی دراز، این موقعیت و موضع را حفظ کند. عملیات پوشیده اش در شرق شبه جزیره عربستان، از پرده بیرون افتادند. امریکا نیز قوای نظامی خود در خلیج فارس را تقویت و آماده عمل کرد. با استقرار مین جمع کن ها و دیگر تجهیزات ضد مین، ایران می باید پیش از دست زدن به تحریکات، دوبار فکر پی آمد آن را که بکار افتادن قدرت نظامی امریکا بر ضد او است، بکند.

● در ۲۰۱۲، پیش از آنکه تهران بتواند موقعیت خویش را باز بسازد، جو منطقه بر ضد ایران شد. عصیان سنی های سوریه ایران را در موقعیت از دست دادن متحد خود کرد که در مدیترانه ساحل دارد. موقعیت ایران در سوریه و لبنان متزلزل شد. جنبش سنی ها به عراق نیز سرایت کرد. جنبش اعتراضی به حکومت شیعه عراق همچنان ادامه دارد.

امروز، ایران همان تهدید استراتژیکی که چند سال پیش برای منافع امریکا بود، دیگر نیست. و آن سیاست تحکیم نفوذ ایران از افغانستان تا مدیترانه، بدفرجام گشته است. ایران در موقعیت دفاعی است. می کوشد به متحدان خود در سوریه و لبنان کمک کند تا مگر ادامه حیات دهند. در همان حال، برای این که موقعیت خود را در عراق حفظ کند، می باید منابع بیشتری را صرف این کار کند. بدین کار توانا نیست. زیرا زیر فشار مجازاتهای اقتصادی، بودجه اش از بخش بزرگی از درآمد نفت، حدود ۴۰ درصد، محروم گشته است.

● در این وضعیت، امریکا دو انتخاب دارد: بگذارد نیروهای منطقه به آنچه می کنند ادامه دهند و در طول زمان، توان ایران به تحلیل رود. و یا از موقعیت برای گفتگو، از موضع قدرت، با ایران استفاده کند. بخصوص که توانائی تهدید ایران به نیروی نظامی خود را نیز دارد. امریکا ممکن است ضعیف شده باشد اما هنوز توانائی فشار آوردن بر ایران را دارد. باکمک ایران تدارکات برای اینکه در سوریه علوی ها برضد شورشیان وارد عمل شوند، درحال فراهم شدنند. در افغانستان، باتوجه به قصد امریکا بر تخلیه این کشور، ایران توانائی ایجاد مزاحمت جدی را دارد. در سوریه، با توجه به این که امریکا نمی خواهد وارد نزاع نظامی دیگری در دنیای اسلام، بگردد، ایران می تواند نقش مهمی، برضد مخالفان رژیم اسد بازی کند.

● شواهد حاکی از اینند که امریکا استراتژی امکان دیگری به گفتگو دادن را برگزیده است. امیدش اینست که گفتگوها از مسئله اتم فراتر روند. ایران مرتب می گوید نمی تواند به امریکا اعتماد کند هرگاه واشنگتن نتواند یک صدا و یک رأی داشته باشد. برای مثال، در گذشته، در همان حال که حکومت امریکا با ایران مشغول گفتگو بود، کنگره مجازاتهای سخت تر برضد ایران وضع می کرد و می کوشید ماده ای را در طرح بگنجاند که لغو تحریمها را غیر ممکن می ساخت. اما فشارهای اقتصادی که مجازاتها پدید آوردند، به امریکا امکان دادند موقعیت خویش را در گفتگو تحکیم بخشد. حکومت توانست اختیار لغو مجازاتها را بهمان نسبت که گفتگوها پیشرفت می کنند، را برای خود حفظ کند.

● واشنگتن، چشم انتظار از اروپا دارد. زیرا مجازاتهائی که اروپائیان وضع کرده اند، انعطاف پذیر تر هستند. در همین ایام، یعنی در ۲۹ ژانویه ۲۰۱۳، دادگاه اروپائی مجازاتهای وضع شده برضد بانک ملت را لغو کرد. بانک ملت که یکی از بزرگ ترین بانک بازرگانی ایران است، در ۲۰۱۰ تحریم شده بود...دادگاه اروپائی می گوید دلایل قطعی بر شرکت داشتن این بانک در برنامه اتمی ایران، وجود ندارند...

● میان پیشنهاد گفتگوی اخیر امریکا و لغو تحریم بانک ملت، ربط روشنی وجود ندارد. اما اگر امریکا در بکار بردن توان نسبی خویش در گفتگو با ایران جدی باشد، ما باید شاهد سبک شدن تحریم ها بشویم. احتمالاً سبک کردن تحریمها را اروپا شروع خواهد کرد. زیرا در اروپا، تحریم ها را حکومتها وضع کرده اند و قانون مصوب مجلس ها نیستند. با توجه به این امر که آلمان بزرگ ترین طرف اروپائی بازرگانی با ایران است، می توان فهمید چرا اصرار بر گفتگوهای دوجانبه امریکا با ایران دارد. و این امر، که پرزیدنت اوباما، در دور دوم ریاست جمهوری خود، جون کری را به وزارت خارجه و هیگل را به وزارت دفاع منصوب کرده است، و هردو طرفدار گفتگو با ایران هستند، نیز، گویای گزیدن گفتگو با ایران است.

● اینک، رژیم ایران بازیگری مهم و سخت زیر نگاه است. در منطقه ضعیف گشته و، در کشور، مورد اعتراض است. اما رژیم روحانیان از رسیدن به مصالحه با امریکا نا امید نیست. رسیدن به تفاهم با امریکا می تواند روند انحلال رژیم علوی را در سوریه کند کند و با ایران، در عراق، توان رویاروئی با جنبش اعتراضی سنیان را ببخشد. اما به ضرورت موجب پایان یافتن جنبش اعتراضی در عراق و انحلال رژیم سوریه نمی شود. باوجود انتخابات ریاست جمهوری که قرار است در ماه خرداد انجام بگیرد، انتظار نمی توان داشت که گفتگوها، به این زودی، آغاز شوند.

● امریکا نیز ترجیح می دهد از شمار ناشناخته ها در منطقه ای چنین بی قرار بکاهد و آنگاه بر سر رسیدن به تفاهم با ایران به گفتگو بنشیند. مسلم اینست که بدون رسیدن به تفاهم و یا با رسیدن به آن، موقعیت ایران در منطقه همچنان تضعیف می شود.

گفتگوی مستقیم و علنی به زمان نیاز دارد برای تصحیح برداشتهای هریک از مقاصد دیگری و برخورداری از انسجام سیاسی درخور. بدین قرار، زمان شناسی و زمان بندی، بیشترین کار است. هر دو طرف نیاز دارند جو سیاسی مساعدی در کشور خود بوجود بیاورند. ولو، باوجود توان زیان رساندن ایران، امریکا نیازی به گفتگو با ایران ندارد، اما وقت خوبی است که اوباما، در دور دوم ریاست جمهوری خود، سعی دیگری برای انجام این گفتگو بعمل بیاورد.

انقلاب اسلامی: با توجه به ارتباط استراتفور با دستگاه اطلاعاتی امریکا، این تحلیل و اطلاعات موجود در آن سخنان ۲۸ بهمن خامنه ای را شفاف و قابل فهم می کنند:

خامنه ای: اگر ملت ایران می خواست بمب اتمی بسازد امریکا نمی توانست جلو او را بگیرد. قصدامریکا اینست که بگوید ایران را هم مجبور به مذاکره کردیم و...:

◄ در ۲۸ بهمن ۹۱، خامنه ای گفته است: "یکی دیگر از مصادیق تناقض میان حرف و عمل دولتمردان امریکایی ادعای آمادگی مذاکره با ایران به منظور حل مسائل میان دو کشور است. این ادعا در حالی مطرح می شود که امریکائیها حرفهای ناشایست و خلاف واقع را به نظام جمهوری اسلامی نسبت می دهند و برای مقابله با ملت ایران متوسل به تحریم و فشار می شوند.

سخنان چند روز پیش رئیس جمهوری امریکا مبنی بر تلاش این کشور برای جلوگیری از ساخت سلاح هسته ای بوسیله ایران نادرست است. زیرا اگر ایران قصد ساخت سلاح هسته ای را داشت امریکا به هیچ وجه نمی توانست جلوی ملت ایران را بگیرد.

جمهوری اسلامی ایران قصد ساخت سلاح هسته ای را ندارد و این تصمیم نیز به دلیل ناراحتی امریکا نیست، بلکه بر مبنای یک عقیده و اعتقادی است که سلاح هسته ای را جنایت بر ضد بشریت می داند و ضمن آنکه بر عدم تولید آن تأکید دارد، خواستار محو سلاحهای هسته ای موجود در جهان نیز است. ادعای امریکاییها مبنی بر ساخت سلاح هسته ای بوسیله ایران، یک تقلب در حرف زدن است. در موضوع هسته ای ایران، بحث بر سر سلاح هسته ای نیست، بلکه آنها می خواهند مانع حق قطعی و مسلم ملت ایران در غنی سازی هسته ای و استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای شوند که البته در جلوگیری از ملت ایران موفق نخواهند شد و این ملت کار خود را براساس حق صریح خود انجام خواهد داد.

تلاش برای تضییع حقوق ملت ایران نمونه ای آشکار از غیرمنطقی بودن امریکائیها است و بر همین اساس با طرف غیر منطقی و زورگو، نمی توان با اتکاء به منطق حرف زد...

امریکایی ها در بحث مذاکره، با تکیه به شبکه خبری رسانه ای تحت تسلط صهیونیستها و امریکایی ها، به دنبال فریب دادن افکار عمومی جهان، منطقه و ایران هستند. شبکه رسانه ای جهانی، حرفهای ما را یا منعکس نمی کند و یا ناقص و حتی برعکس منعکس می کند، بنابراین روی سخن ما با ملت ایران است.

واقعیات و حقایق بحث مذاکره، اینها هستند: ۱ -غیرمنطقی و متناقض بودن حرف و رفتار دولتمردان امریکایی و ۲- تلاش امریکایی ها برای تسلیم کردن ملت ایران به عنوان هدف اصلی مذاکرات و ۳- معنای حقیقی مذاکره در عرف قدرتهای سلطه گر و ۴ -دروغ و فریبکاری امریکایی ها درباره برداشته شدن تحریم ها با مذاکره و ۵-و منطقی بودن رفتار ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی در مقابل پیشنهاد امریکا.

غرض اصلی دولتمردان امریکا از طرح پیشنهاد مذاکره، تبلیغ و هیاهو درباره تسلیم شدن ملت و نظام ایران است. آنها می خواهند به ملتهای مسلمان و سر برافراشته منطقه، نشان دهند که جمهوری اسلامی ایران هم با همه سرسختی و ایستادگی، عاقبت پای میز مذاکره و مصالحه آمد، بنابراین شما نیز چاره ای جز تسلیم ندارید.

البته سلطه گران از دیرباز با هدف ناامید کردن ملتهای مسلمان، درصدد کشاندن ایران پای میز مذاکره و بده و بستان بوده اند و اکنون نیز همین هدف را با طرح تبلیغاتی «مذاکره ای غیرمربوط به مسائل اساسی» دنبال می کنند اما جمهوری اسلامی ایران، با چشمان باز اهداف آنها را می فهمد و متناسب با آن اهداف، جواب می دهد.

معنای حقیقی گفتگو در عرف امریکا و غربیها پذیرش حرفهای آنان در پای میز مذاکره است. آنها با همین نگاه غیرمنطقی، در تبلیغات اخیرشان می گویند مذاکره مستقیم کنیم تا ایران را به دست برداشتن از انرژی هسته ای و غنی سازی قانع و وادار سازیم. اما اگر خواهان گفتگوی حقیقی و منطقی بودند باید می گفتند مذاکره کنیم تا ایران استدلالها و ادله خود را بگوید و مسائل عادلانه بررسی شود.

سؤال اینست که با توجه به این نگاه حاکم بر دولتمردان امریکایی و انتظار آنها برای تسلیم شدن ایران، اگر دولت ایران هم پیشنهاد گفتگو را بپذیرد آیا مذاکره به درد می خورد و اصلاً به جایی می رسد؟ در ۱۵ سال گذشته، دو سه بار امریکایی ها با تأکید بر اینکه گفتگو خیلی ضروری، فوری و حیاتی است در برخی مسائل درخواست مذاکره کردند. یک یا دو مأمور دولتی هم رفتند و با آنها گفتگو کردند، اما به محض اینکه در مقابل حرفهای منطقی ایران، جوابی نداشتند مذاکره را قطع کردند و با استفاده از شبکه رسانه ای بین المللی خود وانمود کردند ایران مذاکره را قطع کرده است.

آیا با وجود این تجربیات، باز هم لازم است بی منطقی امریکاییها را در مذاکرات تجربه کنیم؟ تبلیغات امریکایی ها را درباره لغو تحریم ها در پی مذاکره با ایران، وعده ای دروغ است. آنها به خیال خام خود فکر می کنند ملت از تحریم ها به ستوه آمده بنابراین با شنیدن این وعده، مشتاق مذاکره با امریکا می شود و به مسئولان کشور فشار می آورد.. هدف تحریم ها، همچنانکه بارها گفته اند خسته کردن ملت ایران و جدا کردن ملت از نظام اسلامی است بنابراین اگر مذاکره هم انجام شود اما ملت همچنان در صحنه باشد و بر حقوق خود پافشاری کند، تحریم ها وجود خواهد داشت".

انقلاب اسلامی: سخنان خامنه ای را از آن رو نقل کردیم که در پوشش «رفتار قاطع»، به کشورهای ۵+۱ و به امریکا، پیشنهاد می کند:

۱ — هرگاه با غنی سازی اورانیوم در حد سوخت، موافقت شود، ایران تعهدهای لازم در آنچه به خودداری از تولید بمب اتمی است را خواهد داد.

۲ — ارزیابی کارشناسان غربی از سخنان او اینست که، با توجه به سخنان احمدی نژاد در ۲۲ بهمن، ایران توان تولید بمب اتمی را بدست آورده است. حالا خامنه ای می گوید بمب را می توانیم بسازیم اما نمی سازیم. اما این کارشناسان در اشتباه هستند. سخن او گویای این واقعیت است که رژیم هنوز به ساختن بمب اتمی توانا نشده است.

۳ — «واقعیتهای ۵ گانه» او، که در واقع شرائط او برای گفتگوی مستقیم هستند، می گویند: چون مذاکره در موقعیت تحت مجازاتهای اقتصادی، تسلیم معنی می دهد و در دنیای اسلام، اعتباری برای رژیم نمی گذارد و در کشور نیز، عادی شدن رابطه، موقعیت رژیم را به خطر می اندازد، پذیرفتنی نیست مگر این که رژیم بتواند آن را یک پیروزی به حساب خود بگذارد.

۴ — در همان حال، او اشاره با موارد گفتگو (لابد مورد عراق و مورد افغانستان) می کند. در تحلیل استراتفور و موارد همکاری رژیم با امریکا آمده اند. موارد دیگر نیز بوده اند. از جمله، خامنه ای یکی از ایران گیتی ها است. او هم در معامله اکتبر سورپرایز شرکت داشته است و هم در معامله ایران گیت و هم در موارد عراق و افغانستان، با امریکا همکاری کرده است و هم پیشنهاد گفتگو با امریکا، با موافقت او، در دوران بوش، به امریکا داده شده است و هم نماینده های او با حکومت اوباما، گفتگوهای محرمانه انجام داده اند. و هم توسط رؤسای کشورها (از جمله اردوغان نخست وزیر ترکیه و سلطان عمان)، پیام رد و بدل کرده اند. سخنان او بدین معنی است که او ترجیح می دهد گفتگوها بر همان روشی که طی ۳۳ سال انجام می گرفته اند، از این پس نیز، انجام بگیرند.

۵ — استراتفور براینست که ایران دارد موقعیت خود را از دست می دهد و ضعیف و ضعیف تر می شود. و واقعیت اینست که رژیم از نوع رژیم ولایت مطلقه فقیه، نمی تواند بحران را در شکست تمام نکند. بنا بر این فرصتها را همچنان خواهد سوزاند. تا وقتی، در منتهای ضعف، جام زهر را سرکشد.

وخامنه ای هم از فساد می نالد و بدی وضعیت اقتصادی و نمی گوید فرآورده رژیم ولایت مطلقه فقیه هستند. بررسی وضعیت اقتصادی را به شماره اینده می گذاریم و به سراغ تجاوزها به حقوق بشر می رویم:

در صفحه ۱۵

«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سیُ امین سالگرد تولد دکتر مصدق»

رفت شاه و رفت ملک ورفت تاج و رفت تخت
باغبان زحمت مکش ، کز ریشه کندند، این درخت
مهیمانان وثوق الدوله خونخوارند سخت
ای خدا با خون ما، این مهیمانی می کند

[ای وثوق الدوله! ایران، ملک بابایت نبود!
یک شتر برده است آن و این قطار اندر قطار
این چه سری بود؟ رفت آن پای دار ، این پایدار
باز هم صد ماشاالله زندگانی می کند

یا رب این مخلوق را از چوب بتراشیده اند؟
برسر این خلق، خاک مردگان پاشیده اند؟]

سخرانیهای تند ومقالات واشعارآتشین عشقی بر ضدّ قرار داد باعث شدّ که وثوق الدوله دستور دستگیری او را داد و شاعربه زندان افتاد.(۱

عشقی پس از کودتای ۱۲۹۹ از هواداران سید ضیاء بود و آریان پور به نظرگاه عشقی در آن زمان اشاره می کند و می نویسد: عشقی در مجلس چهارم به افراد اکثریت، که مدرس و ملک الشعرای بهار جزو آن بودند، می تاخت و مقالات تند و آتشینی در انتقاد از وضع سیاسی کشور انتشار می داد که از آن جمله مقالهٔ « عید خون» بود که آن را دشتی در روزنامهٔ شفق سرخ چاپ کرد. تنها عنوان این مقالات کافی بود که بغض وکینهٔ عمّال سیاست روز را بروی برانگیزد. امّا شاعرجوان مجرد می زیست و زن و فرزند و پیوندی نداشت و شب و روز خود را با قلم و قدم وقف مجاهدهٔ سیاسی و ادبی کرده بود.
هنگامی که مجلس چهارم پایان یافت عشقی شعر مستزادی ساخت که مطلع آن چنین بود:

این مجلس چهارم به خدا ننگ بشر بود
دیدی چه خبر بود؟
هر کار که کردند ضرر روی ضرر بود
دیدی چه خبر بود؟

در سال ۱۳۴۲هجری قمری نغمهٔ جمهوری ساز شد. عشقی با اینکه جوانی روشنفکرو به مزایای جمهوری آگاه و اصولاً طرفدار آن بود، چون از بازیهای سیاسی و دسایس پشت پرده خبرداشت، با این جمهوری مصنوعی جداً و شدیداً بنای مخالفت گذاشت و ازجمله دو مقاله ای به عنوان « جمهوری قلّابی» این مخالفت را اظهار داشت.
عشقی درذیقعدهٔ سال ۱۳۴۲هجری قمری روزنامهٔ کاریکاتوری قرن بیستم را ازنو دایر کرد و درشمارهٔ اوّل آن چند کاریکاتوروشعر ومقالهٔ بسیارتند مبنی برهزل و هجو جمهوری و جمهوریخواهان درج کرد و علناً اظهار داشت که بازیهای اخیر تهران به تحریک اجنبی است.
ازجملهٔ مندرجات آن شماره داستان منظومی بود به نام « جمهوری سوار» که مضمون پرگوشه و کنایه ای داشت: دریکی از دهات کردستان دزد ناقلایی به نام « یاسی» در غیاب کدخدا به خانهٔ او می رفته و دهن خود را از خمرهٔ شیره شیرین می کرده، کدخدا رد پارا می گیرد و به خانهٔ پاسی می رساند. دزد برای اینکه رد پارا را گم کند، این دفعه برپشت خری سوارشده به سرای کداخدا می راند وتا دلش می خواهد از شیره می خورد و ازراهی که آمده بود بر می گردد. کدخدا که دراطراف خمره جای پای خر و دراندرون خمره جای پنجهٔ یاسی را می بیند، دچارحیرت می شود:

دست دست یاسی و پا پای خر
من که از این کارسرنارم به در!

شاعرپس از بیان این حکایت چنین نتیجه می گیرد:

گربخواهد آدمی پی گم کند
پایهای خویشتن را سم کند
هر که اندرخانه دارد مایه ای
همچو یاسی دارد او همسایه ای
«یاسی» ما هست ای یار عزیز
حضرت جمبول یعنی انگلیس
آنکه دایم کار «یاسی» میکند
از طریق دیپلماسی می کند
ملک ما را خوردنی فهمیده است
بر سر ما شیره ها مالیده است
او گمان دارد که ایران بردنی است
همچو شیره سرزمینی خوردنی است
با وثوق الدوله بست اوّل قرار
دید از آن حاصلی نامد به کار
پول او خوردند و بر زیرش زدند
پشت پا بر فکر و تدبیرش زدند
چونکه او مأیوس گردید از وثوق
کودتائی کرد و ایران شد شلوغ
همچنین زیر جل سیّدضیاء
زد به فکر پست آنها پشت پا
کودتا هم کام او شیرین نکرد
این حنا هم دست او رنگین نکرد
دید هرچه مستقیماً میکند
ملّت او را زود بر هم می زند
مردمان از نام او رم میکنند
مقصدش را نیز بر هم می زنند
گفت آن به تابر آید کام من
از رهی کانجا نباشد نام من
اندر این ره مدّتی اندیشه کرد
تا که آخر کار یاسی پیشه کرد
گفت جمهوری بیارم در میان
هم از آن بر دست برگیرم عنان
خلق جمهوری طلب را خر کنم
زانکه کردم بعد از این بدتر کنم

نقش جمهوری به پای خر ببست
محرمانه زد به خمّ شیره دست
ناگهان ایرانیان هوشیار
هم زخر بدیین و هم از خرسوار
های و هو کردند که این جمهوری است؟
از قواره از چه رو یغفوری است؟
پای جمهوری و دست انگلیس؟
دزد آمد دزد آمد آی پلیس
این چه بیرقهای سرخ و آبی است؟
مردم این جمهوری قلّابی است
ناگهان ملت بنای هُو گذاشت
کره خر رم کرد و پا بر دُو گذاشت
نه به زر قصدش ادا شد نه به زور
شیره باقی ماند و یارو گشت بور

درهمان شماره « مظهرجمهوری » به صورت مردی مسلّح و غضب آلود تصویرشده بود که دردست راست تفنگ و در دست چپ کیسهٔ پول داشت و سایهٔ اجنبی بربالای سرش نمایان بود و روزنامه های طرفدارجمهوری به شکل جانوران زشت پلید –ناهید (افعی) ، تجدّد(جغد)، کوشش (موش) ستاره (سگ)، گلشن(الاغ) و جارچی (گربه) – دور و براو را گرفته بودند و شاعر از زبان «مظهر جمهوری» هر یک از روزنامه ها و عاقبت از زبان قرن بیستم سخنانی به شعر سادهٔ عامیانه در زیر آورده بوده و در ضمن مقاله و کاریکاتور« آرم جمهوری » که از اسکناس و توپ و تفنگ و تبرزین و گرزگاو سر و مشت گره شده وشلّاق چهار تسمه و استخوان سر و دست ترتیب یافته بود بر فراز آن خورشید ایران نور پاشی می کرد، به خطر آینده اشاره رفته بود
این اشارات صریح و ضربت قاطع بود. روزنامه فوراً توقیف و نسخه های آن به وسیلهٔ شهربانی جمع آوری گردید و خود او، چنانکه مکرّر و پیش بینی کرده بود؛ بامداد روز آخر ذیقعده ۱۳۴۲ هجری قمری (۱۲ تیر ماه ۱۳۰۲ ش) در خانهٔ خویش جنب دروازه دولت به دست دو تن ناشناس هدف تیرقرارگرفت و نزدیک ظهر همانروز در بیمارستان شهربانی جان داد. (۲)

◄ملک الشعرای بهارمی نویسد: عشقی پسرسید ابوالقاسم همدانی ، شاعر جوان، ازمهاجرت که برگشت غالباً با عدّه ای ازنویسندگان مخالطه داشت. درسیاست نیزطرفدارحزب سوسیالیست وهمواره درصف اقلّیت کارمی کرد، درمجلس چهارم عشقی به افراد اکثریت که مرحوم ومن درآن جمله کارمی کردیم ، حمله می کرد. مقالهٔ « عید خون» نوشت و آقای دشتی هم آن مقاله را چاپ کرد!
چیزی نگذشت به سبب قوّهٔ قریحه ای که داشت ، حالات حقیقی اجتماعات تهران را درک کرد، پرورش اجتماعی سریعی یافت. بازی سردارسپهی ودسایس سیاسی وسیاستهای خارجی را بزودی دید ودریافت و به حقیقت قضایا واقف شد. بدون اینکه کسی از پی اش برود ، بسوی ما آمد. با ولیعهد ملاقات کرد و به او وعدهٔ وفاداری داد. دریک مقاله نوشت: جمهوری عجیبی است که دهاتیان « قروه؛ هوادارآنند، امّا عشقی با یک من فکل وکراوات مخالف است!» آری، می دانست که جمهوری بازی ای بیش نیست.
این شاعراز صمیمی ترین دوستان ما بود و درجراید اقلّیت چیزمی نوشت، تا این بود که روزنامهٔ کاریکاتور قرن بیستم را به تاریخ ۷ تیر ۱۳۰۳ منتشرساخت و درآن جا اشاره کرد که بازی های اخیر تهران به تحریک اجنبی است. دشمن دریک دست پول ودریک دست تفنگ ، بقصد بردن گوی از میدان ، داخل بازی شده است . به خطر بزرگ آینده نیز درضمن «آرم جمهوری » که از توپ و تفنگ و استخوان سر و دست بشر ترتیب یافته بود، اشاره کرد. واین روزنامه فوراً توقیف شد!
دو روز بعد خوابی که دیده بود برای دوستانش نقل کرد و من حضورداشتم . گفت: خواب دیدم که زنی به من رولورخالی کرد وتیر خوردم . سپس مرا دریک زیر زمینی بردند که پنجره هایی به خارج داشت وبتدریج خاک ریختند تا پنجره ها مسدود شد. کلوخ بزرگی افتاد، راهرو نیز مسدود گشت و من آنجا دفن شدم!»
ما ازین خواب لرزیدیم، بدبخت عشقی ! مع ذالک او را تسلیت دادیم، بازهم دو روز گذشت، عشقی بی سبب می ترسید!
روز ۱۲ تیر، قبل از ظهر، جلسهٔ علنی مجلس مفتوح بود و خیلی کارداشتیم، هنوزگرفتار بعضی از اعتبارنامه ها بودیم. کسی به من خبر داد که عشقی را تیرزده اند!
بلاقاصله ازنظمیه (شهربانی) تلفون شد که عشقی ترا می خواهد ملاقات کند. من بشتاب به ادارهٔ شهربانی رفتم. داخل مریضخانه که شدم، سرهنگ درگاهی با ابوالقاسم نام پسر ضیاءالسلطان از مریضخانه بیرون می آمدند. ابوالقاسم عبایی کهنه بدوش داشت.
وارد اتاقی از مریضخانه شدم. گفتم می خواهم عشقی را ببینم. مرا نزد تختخواب بیچاره هدایت کردند. شخصی استنطاقش می کرد و او هم پرت و پلا جواب می داد.
رنگش بکلّی سفید شده، بدنش سرد و ازسرما به خود می پیچید. روی تخت خوابی افتاده ،و لحافی رویش کشیده بودند. گفتم بطری آب جوش برایش بیاورند. شخصی را که از او سئوال میکرد و می نوشت، رد کردم.
مرا که دید آرام گرفت. راحت خوابیده، تبسّم کرد... چقدر پر معنی بود این تبسّم. نبضش را گرفتم، کارخراب بود. پرسیدم چه شد؟ گفت: « ابوالقاسم و حبیب همدانی (ظاهراً) صبح زود آمدند منزل که توصیه ای برای یکی از آنها به خوانین همدان بنویسم. برگشتم که کاغذ بردارم مرا با تیر زدند... و گریختند... دویدم به خانهٔ همسایه...زمین خوردم .» (آرنجش هم زخم شده بود).

گفتم :« انشاءالله خوب خواهی شد، غصه نخور» و او را بوسیدم . رفقا، آقای عبّاس اسکندری و دیگران ، رسیده بودند. فوراً دنبال اطبّای معروف فرنگی فرستادیم. آمدند. گلوله از طرف چپ زیر قلب خورده بود و گلوله سربی زیر قلب گیرکرده وخون زیادی تزریق شد. جمعیت دوستان زیاد آمده بودند و من در مجلس بایستی وظیفه ای انجام دهم، او را به رفقا، مخصوصاً آقای رسا و آقای اسکندری، سپردم و رفتم مجلس.
از مجلس آقای امیراعلم را هم فرستادم به نظمیه، بعد از یکساعت برگشتم، عشقی مرده بود!
او را به خانه اش بردیم. پیراهن خونین او را سپردم که نگذارند از بین برود. درخانه اش شسته شد و در مسجد سپهسالار امانت نهاده شد. روی ورقهٔ کوچکی مضمون این عبارات مختصرچاپ شده در شهر منتشر گشت:
عشقی مرد، هر کس بخواهد ازجنازهٔ این سید شهید مشایعت کند فردا صبح بیاید به مسجد سپهسالار.
فردا صبح شهرتهران، علمای بزرگ، محصّلین، کسبه و دیگران آمدند. بچّه های محلّ عشقی (اطراف شاه آباد) به ریاست مرحوم نایب فتح الله وبستگان او وجوانان وجوانمردان شاه آباد طوق و علم را بلند کردند وجنازهٔ شاعرجوان را درحالتی که پیراهن خونین او روی تابوت بود، برداشتند. زن و مرد تهران براین بیچاره گریستند، بازارها بسته شد ، همهٔ مردم راه افتادند. از شاه آباد به لاله زار، ازآنجا به میدان توپخانه ، به بازار، چهارسو، مسجد جامع، سرقبرآقا، دروازهٔ شاه عبدالعظیم وابن بابویه مشایعت شد وگفتند که چنین وفاداری نسبت به هیچ پادشاهی نشده است!
شاعری بود که برای صیانت وطنش، برای وفاداری به پادشاه و وفاداری به دوستانش جان داده بود!
عشقی اگر کشته نشده بود، دیروز یا فردا می مرد. امّا با مرگ خود نشان داد که ایرانی قابل آنست که برسریک عقیده بایستد، اگرهم مرد ، بمیرد!
دوستان قدیم عشقی که هنوز هم آنها را دوست می داشت، خیلی اصرارکردند که برود و با آنها کارکند، صرفهٔ مادی او هم درین بود، امّا او به ولیعهد قول دوستی داده بود. به ما هم معتقد شده بود، وگمان داشت حق با مدرّس است. عشقی را چرا کشتند؟ برای اینکه دیگران را بترسانند! امّا دیگران نترسیدند!
چرا؟ برای اینکه شهرتهران به آنها گفت: بچّه های من نترسید! شهرتهران یکباره به سوگ اولین مقتول ما سیاه پوشید وحرکت کرد. درمسجد جامع اهالی چاله میدان نمی گذاشتند جنازه را برداریم، و می گفتند« تا قاتل عشقی را به ما ندهند نمی گذاریم او را دفن کنند.» بهرزحمتی بود آنان را قانع کردیم، و با دعوا و کشاکش جنازه را به دروازه رساندیم، زیرا می دانستیم که قاتل عشقی را کسی نمی تواند به ما بدهد. ما باید لیاقت داشته، او را بگیریم ولی ازما بهتران نمی گذارند!
روزنامهٔ سیاست را هم توقیف کردند! باقی جراید هم از نشر بازمانده ، برای تعقیب واقعهٔ قتل هم قلم خودشان در مجلس شورای ملّی پناه بردند و تحصّن اختیار نمودند.

◄ قاتل واقعی گریخت!

گویا ازآن دونفرکسی که گلوله زده بود گریخت و ابوالقاسم نام، رفیق او، گیرافتاد. در مشافههٔ با عشقی، عشقی به او گفته بود که تو بودی که تیرزدی ؛ امّا گویا رفیقش بوده است. مع ذالک نظمیه مثل اینکه خود محرّک این جنایت بوده است، فراری را تعقیب نکرد، ابوالقاسم را هم به مدّعی العموم تحویل نداد. ازهمه مضحکتر، محمّد نامی که ابوالقاسم را هم به مدّعی العموم تحویل داده بود، برده حبس تاریک کردند و گفتند قاتل عشقی او است!
بهرصورت، بعد ازدوروز معلوم شد که وضعیّات از چه قرار است، بنابراین دیگراطمینان اقلّیت و جراید به دولت سلب شد. جراید بحال تعطیل و مدیران آنها درمجلس متحصّن!
روز ۱۵ تیر، خواستم در پایان جلسه به حکم سابقه، در مجلس قضایای شهر و قتل عشقی و تحصّن مدیران جراید را شرح دهم و قضیّهٔ فرار قاتل را نیز بگویم، امّا اکثریت اجازه نداد.

شمارهٔ ۲۲ رزونامهٔ سیاست اسلامی در این باب چنین نوشت"

◄جلوگیری از نطق

در جلسهٔ گذشته آقای ملک الشعرا نمایندهٔ اقلّیت خواستند در موضوع ایجاد ترور تهران وعقاید عمومی صحبت کنند، یکی از و کلای اکثریت گفت: باید درمجلس خصوصی این مذاکرات بعمل آید. سید یعقوب گفت: اگرشما بخواهید حرف بزنید، ما هم حرف می زنیم! ناطق اقلّیت گفت فقط می خواهم راجع به وضعیات تذکری به مجلس بدهم ، چرا وحشت می کنید؟ همهمه بین اکثریت افتاد و از نطق اقلّیت بغایت هراسناک شدند. معلوم شد اکثریت میل ندارد وضعیات شهرتهران درمجلس عنوان شود واز شنیدن ذکرآن هم وحشت دارد!
وکلای اقلّیت هر یک دلایلی بر لزوم مذاکرات مزبور اقامه کردند. و کلای بیطرف وصلحای مجلس معتقد بودند ناطق اقلّیت صحبت کند، امّا مجلس واکثریت رأی نداد. دراین بین وکلای اقلیت از مجلس خارج شدند. آقای ملک الشعرا در موقع رفتن ازمجلس درجلو صندلیهای اکثریت ایستاده اظهار داشتند: جراید اقلّیت را توقیف می کنید. گلوله بما تحویل می دهید، اجازهٔ نطق هم بما نمی دهید، پس خوبست برویم به ولایتهای خودمان! و ازمجلس خارج شدند. هیجانی درتماشاچیان حادث شد، ولی گارد مجلس اجازه نداد تماشاچیان جلو بهارستان بیایند، زیرا ترسیدند که مبادا به وکلای اکثریت توهین وتعرض بشود. دونفرهم به اتّهام داشتن اسلحه طرف تعرض رئیس گارد مستحفظ مجلس شدند و معلوم شد مستخدم یکی ازافراد اکثریت می باشند!...

در صفحه ۱۰

«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سیُ امین سالگرد تولد دکتر مصدق»

واقعاً رفتارمجلس که مؤیّد رفتاردولت وهردوباعث سلب آزادی وامنیت اقلیت واقع گردیده است، اسباب تأسّف وتعجّب است!
دو روزبعد، در جلسهٔ ۱۷ تیرماه ، خواستم قبل ازدستور گفتگو کنم. رئیس مجلس با وجود بودن سابقه، از لحاظ پی میل بودن اکثریت اجازه نداد. عاقبت حاج عزّالممالک پیشنهادی داد که مطابق سابقه، قبل از دستورو بعد از دستور وکلا بتوانند صحبتهای خارج از دستور کنند. آقا سید یعقوب مخالفت کرد و گفت اگرصحبت شود منجر به آشوب (!) خواهد شد. ولی اکثریت موافقت کرد و شرح قتل عشقی و تحصّن مدیران جراید و معایب آدمکشی و لزوم محاکمه و داستان فرارقاتل و دوسیه سازی نظمیه و ... درآن نطق گفته شد، وازطرف آقای تدیّن هم جواب داده شد ومعلوم شد که ازاکثریت عدّه ای نزد رئیس دولت رفته ودربارهٔ این پیش آمد ناصواب گفتگو کرده اند ، یعنی اظهار کرده اند که آدم کشی خوب کاری نیست!

◄ محاکمه چه شد؟

محکمه بفوریت صورت گرفت ، ولی نه درمحاکم رسمی ، بلکه درافکارعمومی ، و رئیس دولت و رئیس نظمیه و بعضی امرای لشکر محکوم شدند. گفته شد که این آقایان عشقی را کشتند برا ی اینکه یک قدم بیشتر رفته باشند!
شنیدم نمایندگانی که از طرف اکثریت نزد رئیس دولت رفته بودند ، به ایشان گفته بودند که این عمل (یعنی قتل عشقی) باعث تزلزل امنیّت است و مردم ناراضی تر خواهند شد. مشارالیه اظهار کرده بود که : چه اهمیّت دارد قتل یک نفر، چرا درجنگهای ما که آنقدر کشته می شوند اظهار تأسّف نمی کنید؟!»
این درست سنخ فکراوبود. او می خواست با مردم همانطور رفتار کند که صاحب منصبان مافوق روزی با او رفتارمی کردند. وی همانطوربه تودهٔ مردم نگاه می کرد که یک صاحب منصب درمیدان جنگ به سربازان وکشته شدن آنها نگاه می کند! سنخ فکرش این بود. بنابراین تعجّب نمی کرد اگریک نفراز مردم را ترور کنند ،
بکشند! اوازلحاظ عدد به این فاجعه نگاه می کرد نه ازلحاظ اخلاق وقانون و رسومات کشوری . این بود که چون فقط « یک نفر » کشته شده بود، اهمیّت نمی داد. چه درجنگها دیده بود که صدها نفر کشته می شوند، پس یک نفر چه اهمیّت دارد؟ مثل اینکه روز دوّم حمل هم به زدن ومجروح کردن مردم اهمیّت نداد. بعد از ده سال نیز دیدیم که درواقعهٔ مشهد وهجوم شبانه به مسجد گوهرشاد که به دستورالعمل شخص ایشان صورت گرفت، بازبه کشتن و زدن مردم اهمیّت نداد! شنیده بود که پادشاهان از پی یک مصلحت صد خون کنند، امّا نمی دانست که آن پادشاهان در مقابل مجلس ملّی وقانون اساسی قرارنداشتند، دول خارجه ازهرسوبا هزارچشم به آنها نگران نبودند. مع هذا ، آن پادشاهان جزدرموردی که پا ی پادشاهی وسیاست عمدهٔ سلطنت درمیان بود کسی را نمی کشتند واز خونریزی، خاصّه خون بیگناهان ، شرم داشتند. ولی دیکتاتورما به این چیزها اهمّیت نمی داد!

او پادشاه کشور حسن است و ما اسیر
وان زلف پرخم وصف مژگان سپاه اوست!
گفتم به قتل من چه بود عذر آن نگار ؟
گفتند خوی سرکش او عذر خواه اوست!
گفتم بغیرعشق چه باشد گناه من؟
گفتند زندگانی عاشق گناه اوست!
جانا!بهار صید زبان بسته است، لیک
چیزی که مایهٔ نگرانیست آه اوست!

◄ قدردانی از مجرم !

چنانکه اشاره شد، من درضمن صحبتی که درمجلس کردم، گفتم که یکی ازمجرمین گریخته یا او را گریزانده اند، یکی دیگر ازمجرمین هم درکنف حمایت شهربانی است و شهربانی میل ندارد دراین باب پرونده بسازد؛ ودرباب تهدیدی که مستقیم نسبت به من شده بود درپایان نطق ۱۷ تیر ماه ۱۳۰۳ در مجلس چنین گفتم:
آیا اکثریت مجلس علاقه مند هستند که مملکت امن باشد یا نه؟ اگر یکی ازافراد وکلای اقلیت را تهدید به قتل کنند، مجلس باید علاقه داشته باشد یا نه؟ واگریک صنف روزنامه نویس که با مخارج شخصی و صرف قوای دماغی خود مشغول خدمت به مملکت هستند ، می آیند به مجلس متحصّن می شوند ، مجلس باید بپرسد که چه کار دارند وچه می خواهند یا نه؟
من بسیارمتأسّفم که وقت دیر وبسیاری ازمسائل و قضایا فوت شد، واگرآقایان امروز هم اجازه نمی دادند من اصلاً صحبتی نمی کردم و اصراری هم نداشتم!
من چهل سال ازعمرم می گذرد و بیست سال آن را در سیاست گذرانیده ام. آرزوهایی هم ندارم. من بیست سال است در دهانهٔ مرگ زندگانی می کنم ! من درمقابل قشون تزارایستادگی کرده ام واز مملکت ایران دفاع نموده ام . من ازتهدید به قتل یا کشته شدن باکی ندارم، اشخاص رسمی چندین دفعه مرا تهدید به قتل کرده اند! بکنند. من اهمّیت نمی دهم . من عقیده ام اینست که آن پنجهٔ سرخ که یخهٔ عشقی را گرفت و او را به طرف گوربرد، آن پنجهٔ دشمن است ، پنجهٔ اجنبی است ، باید مجلس آن پنجه ودست را قطع کند. آن دست و پنجه ازهر آستینی که بیرون آمده باشد باید قطع شود! به شما بگویم اگرمجلس آن پنجهٔ خائنانه را قطع نکند، مردم ایران عاقبت آن دست و پنجه را قطع خواهند کرد، زیرا چنین دستی قابل تحمّل ملّت نیست و باید قطع شود!
امّا بدبختانه کسی نبود واگر بود نمی خواست آن دست قطع گردد!
یکی ا ز رجال فاضل و آزادیخواه که درین زمان هم به سمت وزارت معرفی شد، گفت: « روزنشر روزنامهٔ قرن بیستم، به هیأت وزرا رفتم. رئیس دولت را دیدم ازهیأت بیرون می آمد ومثل شاه توت سیاه شده بود. به ملاقات وزیرفرهنگ رفتم، او را پریشان دیدم.» کفیل یکی از وزارتخانه ها آقای« م » به من گفت: « اگراتّفاق سویی برای مدیر این روزنامه امشب و فردا روی ندهد ، خیلی عجیب خواهد بود، زیرا حضرت اشرف خیلی اوقاتشان تلخ بود.»
خلاصه آن یکی گریخت، و بعد شنیده شد دریکی از شهرها مدّتی به او حقوق می دادند. دیگری هم بعدها وتا چند سال پیش درسایهٔ خدمتی که کرد، ازشهربانی جایزهٔ ماهیانه دریافت می داشت، در معاربه میخوارگی مشغول بود وبه کسانی که او و امثال او را دوست نداشتند بد می گفت و با کمال قلدری به عمل خودش افتخار می کرد.

◄ روز گار سیاه تر می شد!

مردم تهران بعد از قتل این جوان، بر آشفتند. درمسجد جامع روزها جماعتی گرد آمده ، برعلیهٔ کسانی که زور و مردم کشی را ترویج می کردند و یا خود محرّک آن بودند - بر خلاف اکثریت مجلس که دربرابرچنین جنایتی خاموشی گزیده ، حتّی از صحبت کردن اقلّیت هم ممانعت بعمل آورده بودند -بد می گفتند ومتینگ می دادند !
دولت بکلّی و جاهت و آبروی خود را باخت ، و رئیس دولت درشهر تهران صدی نود و پنج بدنام شد و سرزبانها افتاد. علنی به او بد گفته می شد، ونه خود او، نه اطرافیان اونیزدر صدد اصلاح این حالت نبودند. درواقع دیرهم شده بود.
ارتباطی که ما بزحمت بین دومرد سیاسی راه انداختیم و ملاقاتی که میان رئیس دولت و رئیس اقلیت که امروز پیشوای واقعی ایران نامیده می شد، یعنی مدرّس ، صورت گرفت ، در نتیجهٔ دست و پنجهٔ پنهانی بی نتیجه ماند! من در ضمن نطق خود گفتم که : « هرقدررزحمت می کشیم که سردارسپه را به وسیلهٔ علاقه به مردم نزدیک کنیم ، یک دست پنهانی با تبر آن علاقه را قطع می سازد!»
حقیقت امرهمین بود! میل نداشتند که سردارسپه مردی وجیه ومحبوب باشد. اصرارمی کردند که حرکاتی ازطرف شهربانی صورت بگیرد که درمقابل ، ما را به فریاد وشکایت وادارد و رئیس دولت را از ما و ما را ازاو دورسازد!
شهربانی یکی ازعمّال قوی و مؤثّر این دوری وفاصلهٔ بین سردار و مردم بود این همان فاصله و برزخی بود که میان شاه آینده ودولت اومردم ایران روزبروز فراختروعمیقترمی گردید!
بنابراین، روز بروز اوضاع بدترمی شد. بجای اینکه رئیس دولت طبق قاعده بردباری وحوصله و متانت بخرج بدهد ، غروروکبرو مالیاخولیا و تعصّب و جنون او ساعت به ساعت نمود ارترمی گشت. شاید افراد وزرا چندان گناه نداشتند، وگناه را دیگران که دراطراف یا درمجلس متصدّ استفاده های بزرگتری بودند مرتکب می شدند . خدا می داند چه نصایحی و چه دستورالعملهایی در نهان به رئیس دولت داده می شد که هرلحظه این حال سبعیّت وخشونت را شدّت می داد!
ما حالا دیگرروز نامه نداریم مدیران جراید قانون ، سیاست ، نسیم صبا، شهاب ، آسیای وسطی و غیره درمجلس متحصّن شده اند ، ولی یک کلمه ازطرف رئیس مجلس وآقایان اکثریت ازآنها سئوال نمی شود که چکار دارند ، و چرا اینجا آمده اند؟
سکوت دربرابرخشونت و خلاف قانون ، که بعد ها تا هیجده سال روز بروزقوّت می گرفت ، از آن سال آغاز شده بود!
ترورمردم کشی وعدم تعقیب ازطرف مجلس وعدلیه و غیره و جوابی که رئیس دولت داده و گفته بود : « قتل یک نفرچه اهمّیت دارد ؟!» خوف و خموشی وسکوت مرگباری دراکثریت و رئیس مجلس رجال کشور بوجود آورد!
اقلّیت غالباً درحال تعرّض وتحیّر وقت می گذارانید ، امّا درشهرعدم رضایت وجوش و تظاهربرضدّ دولت روز افزون بود.
دولت بجای اینکه تا همین جا قناعت کند و بهر وسیله که می داند مدیران جراید را اقناع کرده ، به آنها اطمینان بدهد و مردم را بطرزی ساکت کند ، بنای لجاج را گذاشت و نقشه ای کشید که وضع شهر را طوردیگر جلوه بدهد ومردم تهران را که ضدّ ترور و ضدّ اقتدار مطلق شهربانی وحرکات بیرویّهٔ دولت بودند، ضدّ اروپایی و فاناتیک معرفی نماید ، و وجههٔ خارجی اقلّیت و دیگر مخالفان خود را نزد اروپائیان وامریکائیان ضایع وخراب سازد و تا بتواند با عصای آهنی مغزعامّه را بکوبد و شهر تهران را یکباره خفه سازد!(۳)

◄ به روایت حسین مکّی در تاریخ بیست سالهٔ ایران در مورد قتل میرزادهٔ عشقی: « فلاماریون » سه کتاب دارد به نام « قبل از مرگ » و « در اطراف مرگ » و « بعداز مرگ » در این کتابها گواهی های کتبی بسیاری از معاصرین و معتمدین عصر خود را منتشر ساخته است.
این نامه ها که به « فلا ماریون » نوشته شده اند اکثر عبارت از داستان های خوابهای عجیب یا مکاشفات اشخاص ورویاهایی که غالبا با واقع تطبیق کرده است.
مابین آقای « رحیم زادهٔ صفوی » و « ملک الشعراء » و « میرزادهٔ عشقی » که هر سه از کارکنان اقلّیت بودند ترتیبی بر قرار شده بود که هفته ای دو روز در منزل « رحیم زادهٔ صفوی » گرد آمده از ظهر تا شب وقت خود را به مذاکرات ادبی وتهیهٔ مطالب برای روزنامهٔ قرن بیستم که متعلّق به میرزادهٔ عشقی بود می گذرانیدند.
یک روز شنبه از هفته ای که روز سه شنبه ی آن روز می بایست میرزادهٔ عشقی به قتل رسد بعداز صرف ناهار رحیم زادهٔ صفوی یکی از سه کتاب مزبور را باز کرده برای رفقا به فارسی نقل می نمود، در آن هنگام دوسه روز از انتشار آخرین شمارهٔ مشهور قرن بیستم گذشته بود ، همان شمارهٔ مشهوری که حاوی شدیدترین حملات به دیکتاتور وقت و اطرافیان او بود تهدیدهای متواتر به میرزادهٔ عشقی می رسید وکار به جایی رسیده بود که شاعر نامبرده قیافه ی مهیب مرگ را پیش چشم خود مجسّم می یافت.در آن روز و آن ساعت که اتفاقاً به قصّه های آن کتاب در موضوع خواب ومرگ گوش می داد ، غفلتاً از جای پریده خطاب به رحیم زادهٔ صفوی نموده گفت : حاشا که شما در این زمینه ها مطالعه می کنید خواهشمندم یک دقیقه هم به خواب من که دیشب دیده ام توجّه نمائید ، « خواب دیدم که در قلمستان زرگنده مشغول گردش هستم فراموش نشود که در آن زمان قلمستان زرگنده گردشگاه اهل تفریح وتفرج مرکز بود ، در حین گردش دختری فرنگی مثل آن که با من سابقهٔ آشنایی داشت نزدیک آمده بنای گله گزاری وبالاخره تشدّد وتغییر را گذاشت وطپانچه ای که در دست داشت شش گلوله به طرف من خالی نمود. براثر صدای تیرها افراد پلیس ریختند و مرا دستگیر کرده در درشکه نشاندند که به نظمیه ببرند در بین راه من هر چه فریاد می کردم که آخر مرا کجا می برید شما باید ضارب را دستگیر کنید نه مرا ، به حرفم گوش نمی دادند تا مرا به نظمیه بردند ودر آنجا مرا به اتاقی شبیه زیر زمین کشانیده حبس کردند. آن اتاق فقط یک روزنه داشت که از آن روشنایی به درون می تابید. من با حال وحشتی که داشتم چشم را به آن روزنه دوخته بودم ناگهان دیدم شروع به خاک ریزی شد وتدریجا آن روزنه گرفته شد ومن احساس کردم که آنجا قبر من است ...»
هنگامی که میرزادهٔ عشقی این خواب را حکایت می کرد قیافهٔ بیم زده و وحشتناکی داشت ورفقای او برای تقویت وتسلیت اوبه مزاح وشوخی می پردازند ولی رحیم زادهٔ صفوی حکایت می کند:
حال میرزادهٔ عشقی وقیافه ولهجهٔ او در آن موقع طوری بود که در قلب من اثر بیم و وحشت را منعکس می ساخت ، طرف عصر ملک الشعراء زودتر بیرون می رود و میرزادهٔ عشقی با رحیم زادهٔ صفوی بنای مشورت را گذارده می گوید من یقین دارم که همین روزها مرا خواهند کشت وبرای شماها نیز همین خطرها مسلماً هست باید چاره ای بیندیشیم شاید من و تو هر طوری شده دو نفری ازیک راه که کمتر مورد توجّه باشد به طور ناشناس به روسیه فرار کنیم ، رحیم زادهٔ صفوی هم چون قلباً بیمناک شده بود حاضر می شود از راه فروش واثاثیهٔ خانهٔ خود هر چه زودترمبلغی فراهم ساخته فرار نمایند وراه سفر به روسیه را از طریق شمیران شهرستانک انتخاب می کنند.
رحیم زادهٔ صفوی پیشنهاد می نماید روز یکشنبه و دوشنبه خود عشقی هم کمک کند تا اثاثیهٔ وی به فروش رسد وعصر غروب دوشنبه به عنوان گردش شمیران بی خبر از رفقا دونفری فرار نمایند. میرزادهٔ عشقی از این فداکاری رفیقش که بی دریغ خرج سفر را تهیّه می بیند خوشنود شده ولیکن می گوید سفر باید به روز چهارشنبه بماند زیرا روز دوشنبه به شخص عزیزی وعده داده است که باید در زرگنده او را ملاقات کند .البتّه از گفتن نام زرگنده رحیم زادهٔ صفوی متوحّش شده اصرارمی کند که عشقی از این قصد در گذرد ولی چون قضیّه به عوالم روحی وقلبی شاعر مربوط بوده است اصرار رفیقش بی اثر می ماند ، شب یکشنبه را عشقی در خانهٔ رفیقش می ماند وروز یکشنبه می رود با وعدهٔ این که شب سه شنبه خواهم آمد وروز آن شب در آوردن سمسار وفروش اثاثیه به تو کمک خواهم کرد لیکن شب سه شنبه بر خلاف وعده ای که عشقی داده بود به منزل رحیم زادهٔ صفوی نمی آید وبالأخره روز سه شنبه طرف صبح بعداز مدّتی که رفیقش انتظار او را می کشد وخبری نمی رسد محمّد خان نوکرش را به خانه ی عشقی می فرستد ،خانهٔ عشقی در سه راه سپهسالار منزلی کوچک بود متعلّق به مهدیخان نام که هم اکنون آن کوچه را عشقی می خوانند . خانهٔ مهدیخان صحن محقرّ امّا نظیف وبا درخت و گلکاری بود وبنابه مناسباتی رحیم زادهٔ صفوی آن را برای شاعر اجاره کرده بود و خانهٔ صفوی در نظامیه بود . همین که نوکر رحیم زادهٔ صفوی به خانهٔعشقی می رسد در حدود دو ساعت قبل از ظهر « ابوالقاسم » نام « پسر ضیاء السلطان »را با شخص دیگری که همراه اوبوده در کوچه می بیند که به سرعت از آنجا دور می شوند وسر کوچه اتومبیلی بوده که آن دونفر سوار می شوند واز طرفی سر وصدا ی زنهای همسایه را می شنود که فریاد می کنند « خونخوارها جوان ناکام را کشتند » و عجب آن است که در آن کوچه با آن که هیچ گاه گردشگاه پلیس و مأ مورین تأ مینات نبوده و نیست در ظرف یک لحظه هنوز محمد خان به در خانهٔ عشقی نرسیده می بیند چند نفر پلیس و مأمور تأمینات دوان دوان می آیند ومانند اشخاصی که از انجام قضیّه مطلع باشند به خانهٔ عشقی ریخته شاعر مجروح را بیرون کشیده در یک درشکه که سر کوچه آماده بود می نشانند، عشقی که چشمش به محمّد خان می افتد فریاد می کند « محمّد خان به رفقا بگو به داد من برسند... » محمّد خان از این پاسبانها بپرس مرا کجا می برند ... بابا من نمی خواهم به مریضخانهٔ نظمیه بروم ، مرا به مریضخانهٔ امریکا ببرید... وهمین طور همین جملات را در خیابانها مخصوصاً در خیابان شاه آباد با فریاد تکرار می کرده است ، پلیس ها که گویا دستور مخصوص داشتند بر اثر داد فریاد عشقی راضی می شوند اوّل اورا به کمیساریای دولت ببرند که از آنجا مطابق میل او به مریضخانهٔ امریکایی منتقل شود امّا همین که درشکه به کمیساریا می رسد رئیس کمیساریا به پلیس ها فحّاشی کرده می گوید چرا نظمیه نمی برید . » این به قراری که مسموع افتاد هنگامیکه « پسر ضیاء السلطان » و رفیقش می خواسته سوار اتومبیل شده بگریزد پاسبانی به نام « سید عبّاس » که نوبهٔ خدمتش نبوده به اتّفاق محمّد خان نام هرسنی که نوکر « حاج مخبر السلطنه » بوده براثر داد وفریاد زنها « ابوالقاسم پسر ضیاء السلطان » را دنبال کرده دستگیر می نمایند ولی رفیقش فرار می نماید . ابوالقاسم مزبور تا شهربانی هم برده می شود که در مواجهه با عشقی هم حضور داشته ولی بعدااورا مرخص می نمایند که مدّتی از تهران هم خارج می شود.
در حدود دو ساعت قبل از ظهر به ملک الشهراء در مجلس خبر می دهند که عشقی اورا در مریضخانهٔ شهربانی خواسته است بلافاصله وفوراً به ولیعهد محمّد حسن میرزا کاغذ می نویسد که مشارالیه دستورداده طبیب های سلطنتی برای معالجهٔ عشقی بشتابند و یک ساعت بعد از ظهر که به نمایندگان اقلّیت خبر می رسد که عشقی در مریضخانهٔ شهربانی بستری شده است ، ملک الشهراء بهار و سید حسن خان زعیم و رحیم زادهٔ صفوی به اتّفاق چند نفر دیگر سوار شده به شهربانی که در میدان توپخانه بود می روند. به آنها گفته می شود که باید از خیابان جلیل آباد از در طویلهٔ سوار بروید که مریضخانه آنجاست ، طویلهٔ سوار حیاط بزرگی داشت ودر سمت دست چپ چهار اتاق کوخ مانند که سقف آنها گنبدی بود مریضخانهٔ نظمیه را تشکیل می داد و پیدا بود که آن کوخ ها سابقا جزء طویله بوده وبعد آن را از اصطبل جدا ساخته سفید کاری کرده تحویل مریضخانه داده بودند . اتاق اوّلی یک در به حیاط طویله داشت ویکی دو پنجرهٔ آن به

در صفحه ۱۱

«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سیُ امین سالگرد تولد دکتر مصدق»

خیابان جلیل آباد باز می شد.سه اتاق دیگر که تو در تو وراهرو آنها عبارت از دری بود که به اتاق اوّلی باز می شد واز اتاق دوّمی در بندی به اتاق سوّمی راه می داد دیگر آن اتاقها هیچ گونه در وپنجره به خارج نداشت وروشنایی هر یک از آنها از یک روزنه می رسید که در وسط گنبدی سقف قرار داده بودند و البته این ترتیب برای آن بود که مبادا مریض حبسی فرار نماید.همین که رفقای عشقی وارد اتاق اوّل شدند واز در گاه اتاق دوّمی منظرۀطویله مانند آن ساختمان ها وهر سه اتاق رامشاهده کردند ملک الشعراء به رحیم زادۀ صفوی که در حال گریه وزاری بود می گوید:
صفوی ، خواب عشقی ، صفوی که در حال تأثر بود متوجّه مطلب نمی شود مجدّداً ملک الشعراء بازوی وی را فشار داده می گوید :
صفوی ، خواب عشقی وزیر زمین وروزنه را تماشا کن ، آن وقت صفوی خواب عشقی را به یاد آورده
وقتی نگاه می کند در اتاق چهارمی یک تختخواب می بیند که میرزادۀ عشقی روی آن به خواب ابدی رفته ونور آفتاب از روزنه ی سقف به سینه ی او افتاده وشاید در آن لحظه که عشقی برای آخرین دم چشم بر هم می نهاده نور آن روزنه به صورت او می تابیده واین نکته که میرزادۀ عشقی هنگامی که چشم بر هم می گذارده است مژ گان او تدریجا روی هم می افتاده مانند همان حالتی بوده که شاعر در خواب دیده بود حیرت وشگفتی برای رفقا می گردد به طوری که مدّتی مات و مبهوت گریه وزاری را فراموش کرده ، به تماشای آن منظره وتطبیق آن با راست بینی و خواب شگفت انگیز عشقی مشغول می شوند و این خواب را رحیم زادۀ صفوی در روزنامۀ « شهاب » همان هفته و ملک الشعراء در روزنامۀ « قانون هفتگی » طیّ مرثیه نامه ای که برای عشقی نوشته اند حکایت کرده اند.(۴)

مطرح کردن قتل میرزادۀ عشقی در مجلس شورای ملّی توسط ملک الشعراء نماینده اقلیت

◄دراطراف واقعۀ قتل میرزادۀ عشقی «مذاکراتی درمجلس می شود و چون طرفداران سردار سپه نمی خواستند قضیّۀ قتل عشقی درمجلس مطرح و از طرف اقلیت حملاتی به اکثریت و بالاخره به سردارسپه بشود، این است که در اطراف این که آیا باید ناطق اقلّیت درمجلس موضوع را مطرح کند یا نه مذاکراتی شد
که عیناً از روی صورت مشروح مذاکرات مجلس در زیر نقل میشود.
مجلس دستورخود را تمام کرده بود و پس از پایان آن رئیس مجلس اظهار داشت : آقای ملک الشعراء به بنده مرقوم فرموده بودند که قبل از ختم جلسه عرایضی دارند.
سید یعقوب –اگر بنا به اجازه است بنده هم اجازه می خواهم.
رئیس–راجع به اظهارات آقای ملک الشعراء مجلس رأی می دهد یا نه؟
ملک الشعراء– یک قضایائی اخیراً در شهر واقع شده است که بنده گمان نمی کنم مجلس مقدّس و آقایان نمایندگان بتوانند ساکت باشند، مقصودم یک تذکری است که به آقایان عرض کنم که اگراجازه میی فرمایند عرض کنم اگر اجازه نمی فرمایند عرض نمی کنم، غرض تذکری بود که به آقایان داده شد.
رئیس –آقای فتح میرزا مخالفید در اظهار ایشان.
هرمزی– بلی بنده عقیده ام اینست که این تذکّری را که آقای ملک الشعراء می خواهند بفرمایند خوبست در یک جلسۀ خصوصی بفرمایند.
رئیس – آقای شریعت زاده (اجازه)
شریعت زاده –بنده مخالفتی ندارم.
رئیس – رأی می گیریم.
حاج میرزا عبدالوهّاب نمی شود رأی گرفت.
ملک الشعراء–محتاج به رأی نیست.
رئیس – چون جزو دستور نبود اگر قبول می کردم ممکن بود مورد اخطار واقع شوم حالا رأی می گیریم.
حایری زاده – محتاج به رأی نیست. اجازه می فرمائید بنده یک مادّه را عرض کنم.
رئیس –بفرمائید.
حائری زاده–در دورۀ چهارم در ابتدای جلسه و ختم جلسه آقایان نمایندگان اگر مطالبی داشتند که لازم بود به عرض مجلس برسانند بدون این که رأی بدهند از مقام ریاست اجازه می گرفتند و مطالب خود را اظهارمی نمودند و یک مادّه هم درنظامنامۀ داخلی نیست که مفهوم جمله اوّل این مادّه محتاج به اجازه و رأی مجلسی نیست و آن مادّۀ ۱۵۶ است که برای آقایان می خوانیم:
مادّۀ ۱۵۶ خوانده شد و در اطراف آن توضیحاتی داده شد. خلاصه از طرف اکثریت و اقلّیت بحث زیاد شد و مدرّس با تعرّض خارج شد.
پس از خروج مدرّس ، ملک الشعرا هم با حالت تعرّض در حال خروج اظهار داشت:
روزنامه را توقیف می کنند و اجازۀ نطق نمی دهند.
پیشنهاد ختم جلسه شد.(صدای هیاهو و همهمه) و چون عدّۀ کافی برای رأی گرفتن نبود جلسه تعطیل گردید.(۵)

◄ملک الشعراء در بارۀ چگونه به قتل رسیدن عشقی در مجلس شورا ی ملّی نطق خود را اینگونه شروع می کند: بنده هیچ تصّور نمی کردم بر طبق سابقه ای که گفته شد اجازه خواستن قبل از دستور یا بعد از دستور محتاج برای مجلس باشد والّا البتّه بنده چنین تقاضائی را از مقام ریاست نمی کردم و مایل هم نبودم که قضیّه به این شکل خاتمه پیدا کند که تشبیه بشود به اینکه اکثریتی اقلّیتی را درتحت مضیقه گذاشته است البتّه این ترتیب برای احترامات مجلس شایسته نیست من هم مایل نبودم اینطور پیش بیاید ولی اتّفاقاً اینطور شد خیلی هم از این قضیّه متاسفم.
بهرحال تقصیربا بنده نبوده است بنده نظربه سابقه وجریان ادوار مختلفۀ مجلس اجازه خواستم واتّفاقاً اجازه ای که من خواستم ومذاکراتی که می خواستم بکنم یک موضوع شدیدی که منتج به حمله بر اکثریت بشود نبود و خیلی مایل بودم که آقایان حدس میزدند یا تحقیقات می کردند ومقصود بنده را قبلاً استطلاع می کردند وبه بنده اجازه می دادند که حرفم را بزنم آن وقت می دیدند که هجوم به اکثریت نیست یا اینکه سابقۀ اقلّیتهای مجلس این بوده است که درصدد وسائلی بگردند برای اینکه یک هجوم و حمله باکثریت بنمایند ولی ما رفقای ما نظربه مأنوسیت تأسّی که بحفظ وضعیات ومراعات امور مملکتی همیشه داشته باشیم دراین مسئله خود داری کرده ایم با اینکه همه وقت شاید بهانه های شدید و تندهم در دست ما بوده است وشاید مردم هم همیشه بما اعتراض کرده اند که چرا وضعیات را درمجلس کمتر و ملایمتراظهارمی کنید.
بالنتیجه قصد من ازمذاکره درجلسۀ گذشته تذکّراتی بود نسبت به آقایان اکثریت وخیلی متأسّف هستم ازاینکه عرض کنم تا اندازه ای موقع تذکرات بنده فوت شد.
بنده می خواستم مختصری ازوضعیات جاریۀ شهرطهران وضربتی که به امنیت وآسایش افراد این شهروارد شده است اشاره کنم ودرضمن اظهارکنم که این ضربت به یک فرد مفید مملکت ویک عنصرمفید ونافعی وارد شده است وصرف نظرازمقامات فضلی وادبی فقید مرحوم این ضربت بدماغی وارد شده است که آن دماغ باقلیت مجلس همراه بوده است وآن دماغ حمایت می کرده است ازافکارعمومی و فکرآن شخص مقتول درجریان سیاسی داخل بوده است که آن سیاست بر ضدّ دولت وقت بوده است و از این نقطه نظر بیشتر بنده حق داشتم اظهار تأسّف کنم زیرا علی المرسوم و علی المعمول اینطور حمله ها هتّاکی ها و ترورها غالباً در دنیا رنگ سیاسی بخود گرفته این قضیّه هم قطعاً و اصولاً رنگ سیاسی پیدا کرده است و بنده خواستم با آقایان نمایندگان محترم تذکّر بدهم که اولاً برای پاس و حفظ اصول امنیت عمومی .
ثانیاً برای حفظ و احترام سیاست اقلّیت و سیاست انتقاد و برای آزادی عقیده که تمام آقایان پابند آن هستند و برای جفظ احترام عقاید ملّت ایران که گفته نشود ملّت ایران عقیده را می کشند و پایمال می کنند و بالاخره برای رفع نگرانی های سیاسی که عرض کردم قطعاً شامل این قتل می شود حق این بود که مجلس شورای ملّی ایران واکثریت محترم که مسئول وضعیّات هستند بیشتر علاقمند به این قضیّه باشند.
نکته ای که می خواستم عرض کنم این بود که درشهرطهران یک قضیّه واقع شد مردم طهران عموما ازاین قضیّه متأثر شدند.
گریه کردند. اظهارتألّم نمودند چندین هزارنفرجمع شدند و جنازۀ یک مقتول سیاسی را ازوسط شهر عبوردادند ودرمساجد فاتحه گذاشتند ولی با اینحال با اینکه مسئله مربوط به امنیّت عمومی ومربوط به قضایای سیاسی بود مجلس شورای ملّی ایران با خونسردی امرار وقت می کرد و در مسئل خیلی عالی بحث می کرد.
بنده خواستم مجلس را متذکّر کنم که دراین قضیّه نباید خو نسرد باشد زیرا ما اقلّیت هستیم و در محیط سیاست فعلی درتحت مضیقه و فشار می باشیم. روزنامه های ما آزاد نیستند. در مطابع جرائد ما را شب ها سانسور می کنند. اگر یک مقاله آزادتری نوشته شود روزنامه را توقیف می کنند. مدیران جرائد اقلّیت بواسطۀ حذر از سوء قصدها در مجلس متحصّن شده اند و بالاخره مادر یک حال مضیقه و فشارهستیم ولی اکثریت مجلس اکثریتی که مسئول وضعیات است نباید بسکوت و خمودگی بگذارند این حق اکثریت بوده و هست که در این قبیل مسائل پیشقدم بشود متأسّفانه نشد و بخونسردی بر گذار شد یا غفلت شد.
در جلسۀ گذشته هم به بنده اجازه داده نشد و یک مسائل دیگری هم ضمناً فوت شد زیرا بنابر اطّلاعاتی که بنده داشتم خواستم مجلس محترم را متذکّر کنم که در ان جریان قضایای بعد از قتل که اتّفاقاً بنده را آن فقید مرحوم با تلفن خواست و رفتم در در بالین او و با حضور امنای نظمیه اظهاراتی کرد خواستم به اقایان عرض کنم درنتیجۀ اظهارات او ودرنتیجۀ مواجهاتی که آن مقتول با اشخاص دستگیرشده ودرحضورمدّعی العموم کرد یک اطّلاعاتی بدست آمد که نتیجه اش این بود. دونفررفته اند واین آدم را مقتول کرده اند یکی دستگیرشده و دیگری فرارکرده است.
حتی بگوش بنده خورد که آنکس هم که فرار کرده است یک اسمی داشته است که اسم او در نظمیه هم بوده است او فرار کرده است و در موقعی که ان فقید محتضر با حواس جمع حکایت می کرد وضع کشته شدن خودش را یکی از اعضاء تأمینات که بنظرم شخص با هوشی آمد به بنده اطمینان (در موقعی که مریضخانه در بالین محتضر بودیم) داد که چون یکی ا ز آنها دستگیر شده است به شما اطمینان می دهم آن یکی را هم امروز یا فردا دستگیر خواهیم کرد ولی متأسّفانه بنده درجلسۀ گذشته شنیدم که نظمیه از آن یک نفر فراری تعقیب نکرده است محمّد خان نامی که رفته است درحضورتمام اهل محل قاتل را گرفته و به آژان تحویل داده است او را هم گرفته اند و در نظمیه در حبس تاریک است وبه بنده گفته شد حتی در یک قسمت هم حضور داشتم که پس از مواجهۀ آن شخص توقیف شده با مرحوم عشقی و تقار یری که عشّقی کرده و امارات ترور و سوء قصد را ثابت کرد مدّعی العموم عدلیه و یک نفر از مستنطقین عدلیه خواستند بموجب قوانین جاریه شخص مقصّر را ببرند و در تحت مراقبت نگاهدارند و نگذارند کسی با او ملاقات کند و امر را به جریان طبیعی بیندازند بدبختانه امناء نظمیه آن شخص را بدست مدّعی العموم ندادند و استنکاف کردند که آنها در مقابل تقاضای حقّۀ خود بوظیفۀ خودشان عمل کنند.
این را هم می خواستم در جلسۀ گذشته بعرض آقایان برسانم ولی متأسّفانه دیر شد.
چرا خواستم متذکّر شوم و چرا دیر شد و چرا متأسّفم از اینکه دیر شده است ؟ تأسّف بنده برای این است که آن شخص دوّم که فرار نموده و وعده کرده اند او را بگیرند و منضم کنند بیک نفر دیگر به فراری که شنیده ام شاید از سرحد هم ر د شده باشد چون سه چهار روز است که می گذرد بعلاوه در جلسۀ گذشته می خواستم آقایان را متذکّر کنم که بدبختانه در نظمیه یک سوابقی در ساختن دوسیه ها ایجاد شده است و همیشه در دوسیه ها یک نگرانی و سوءظن هائی جریان داشته است.خواستم به مجلس و آقایان و کلا عرض کنم که مراقبت بفرمایند و اجازه ندهند که در این مورد هم نظیر قضایای گذشته تکرار شود./
بالاخره عرایض من این بود مذاکراتی که می خواستم عرض کنم مسائلی بود که تمام افراد مجلس شورای ملّی بدون تفاوت اقلیت و اکثریت مسئول ذمّه دار تعقیب و اجراء و مراقبت در آن کار هستند و بنده وظیفه دار بودم که بیایم در اینجا نه از برای اینکه یک نفر دوست و هم عقیدۀ مرا کشته اند گریبان نمایندگان اکثریت را بگیرم . خیر بنده حاضر برای این کار نبودم بنده در مجلس دورۀ سوّم که خیلی جوان هم بودم و حق هم داشتم حرارت بروز بدهم آقایانی که در ان مجلس تشریف داشتند شاهدند در شدید ترین روزها که روز استیضاح بود و بر حسب امر رفقای خودم آمدم پشت تریبون طوری نطق کردم که شاید اسباب تشکراکثریت وقت هم شد من عادتم این نیست وحالتم این نیست که بیایم چیزهای جزئی را مسائلی کوچک را پشت تریبون کش بدهم و یک حربه ای بسازم و بفرق رفقای پارلمانی خودم بزنم چندیست که من از رزو نامه نوشتن صرفنظر کرده ام چند سال است در صف اکثریت وزیربارسنگین دولت های وقت هستم برای اینکه به مملکت خودم از طریق مثبت خدمت کنم من حملات منفیانه و هتّاکانه را بعقیدۀ خودم برای سیاست مملکت مباح و جائز نمی دانم مقصود من از مذاکراتی که می خواستم بگویم این قضایا بود می خواستم عرض کنم.
آیا مجلس شورایملی ایران علاقمند هست که مملکت این باشد یانیست؟ آیا اگر یکی از وکلای اقلّیت را شب و روز تهدید بقتل نمایند مجلس شورای ملّی نباید در این باره علاقه مندی خودش را ابراز بدارد.
یک صف روزنامه نویس و مدیران مطبوعات یک اشخاصی که با سرمایۀ خودشان و با قوای دماغی شان برای مملکت زحمت می کشند اینها امنیت نداشته باشند و بیایند و در کعبۀ آمال ملّت متضمّن شوند مجلس شورای ملّی باید بپرسد چرا آمده اید یا نباید بپرسد؟ قصد من اینها ومقصود من این مذاکرات بود ولی خیلی متأسّفم که یک قسمت از قضایا فوت شد و وضعیاتی پیش آمده است که اگر امروز هم اجازه نمی دادند حاضر بودم این مذاکرات را بکنم بعلاوه اگر استنکافی از گفتن قضایا می کنم آقایان باید بدانند که برای حفظ شخصی خودم نیست.
زیرا که چهل سال از عمرم گذشته است و بیست سال از عمر خود را در سیاست و انقلاب گذارانده ام . و چندان آرزوئی از دنیا ندارم و بهترین آرزوهای من این است که مراهم پیش عشقی بفرستند. خیال نکنید که من از مرگ می می ترسم ، من بیست سال است که در دهانۀ مرگ زندگی می کنم، من در برابر قشون جرا رو شرار(آقایان رفقای من و کسانی که بوده اند دیده اند) از مرگ پروا نکردم قیام می کردم و عقاید ملّی را گفتم من ازمرگ نمی ترسم ، مرا تهدید کردند حتی اشخاص رسمی چندین دفعه مرا به قتل تهدید کردند.
من اهمّیت به این قضایا نمی دهم فقط قصد من این است که آن پنجۀ سرخی که گریبان عشقی را گرفت و او را بدامان قبرانداخت، آن پنجۀ سرخ در یک مملکت قانونی قابل دیدن نیست ، قابل تحمّل نیست.
باید مجلس شورای ملّی آن پنجۀ سرخ را قطع کند. این را با قوّت قلب می گویم آن شخص هر که باشد و آن پنجه از آستین هر که بیرون بیاید به شما می گویم اگر مجلس آن دست خائن وخونین را قطع نکند مردم قطع خواهند کرد. این دست قابل تحمّل نیست. دست خیانت کارباید قطع شود. این است عرض بنده. (۶)

◄ شییع جنازۀ عشقی :

همان روز که عشقی ترور شده بود ، ساعت سه بعداز ظهر عدّه ای از نمایندگان اقلیت ومدیران جرایدِ اقلّیت در مریضخانۀ نظمیه برسرنعش حاضر شدند ، جمعیت هم کم کم در حال تجمّع بود . « عبّاس خلیلی ، مدیر روزنامۀ اقدام » نطق غرائی کرد ، تمام حاضرین گریستند ، پس از نطق خلیلی ، نعش را در درشکه ای گذارده به طرف منزل عشقی حرکت کردند ، عدّۀ زیادی درشکه واتومبیل از عقب نعش به حرکت در آمدند ، « فرخی یزدی ، مدیر روزنامۀ طوفان » نیز از مشایعت کنندگان بود ، همین که درشکۀ فرخی یزدی به سر چهارراه « مخبرالدوله » رسید به رفیق خود می گوید مادّه تاریخ خوبی پیدا کردم وآن « عشقی قرن بیستم » است . هنوز به چهار راه سید علی نرسیده بودند که فرخی قطعه معروف مادّۀ تاریخ عشقی را به این شکل ساخت:

دیو مهیب خود سری چون ز غضب گرفت دم
امنیت از محیط ما رخت به بست و گشت گم

حربۀ وحشت و ترور گشت چو میرزاده را
سال شهادتش بخوان: عشقی قرن بیستم

نعش عشقی را به خانه اش آوردند و در آنجا شسته وکفن کردند ، شب را در مسجد سپهسالار به امانت گذاردند که روز بعد تشییع نمایند.
شب در مسجد سپهسالار جمعیّت زیادی ماند، زیرا فهمیده بودند که شهربانی می خواهد شبانه نعش را برده محرمانه دفن نماید و نگذارد سر وصدا در اطراف آن بلند شود.
ولی درباریان و اقلّیت می خواستند که از تشییع جنازۀ عشقی استفاده کرده بفهمانند که مردم چه اندازه با دولت وقت مخالف هستند.
مدرّس و دستۀ اقلّیت همان روز اعلانی در شهر منتشر کردند که فردا هر کس می خواهد از جنازۀ یک سید غریب ومظلوم تشییع نماید صبح به مسجد سپهسالار حاضر شود. صبح جمعیّت بی مانندی در مسجد سپهسالار گرد آمد، جنازه را حرکت داده تشییع فوق العاده پر ازدحامی که تاکنون نظیر آن دیده نشده بود به عمل آمد. پیراهن خونین عشقی را نیز روی عماری گذارده بودند. از تمام محلّات شهر دسته جمعیت به مشایعت کنندگان می پیوست، می گویند در حدود سی هزار نفر در تشییع جنازه شرکت کرده بودند و با همان هیئت جنازه را به « ابن بابویه » برده درشمال غربی آن مدفون ساختند. (۶)

توضیح: بعلت محدود بودن جا در نشریه انقلاب اسلامی، کامل آن در سایت انقلاب اسلامی خواهد آمد.

در سوگ هوشنگ کشاورز صدر

محمدعلی کشاورز صدردر دوره شانزدهم مجلس شورای ملی از معدود امضا کنندگان طرح مصدق در لغو اختیارات شاه در انحلال مجلسین بود که این طرح به دلیل کمبود تعداد امضا، در مجلس مطرح نشد و همچنین وی در این دوران از امضا کنندگان طرح ملي شدن نفت بود. در زمان نخست وزیری دکتر مصدق نخست استاندار گیلان بود و سپس استاندار اصفهان شد. او همچنین سخنگوی "جبهه ملی" بود. در همین مقام بود که به دنبال سرکوب‌های پس از ۲۸ مرداد مدتی به زندان افتاد.او پس از کودتا از رهبران نهضت ملی ایران و در سالهای ۴۱ -۳۹ عضو هیئت اجرائی و سخنگوی جبههٔ ملی ایران بود. در نامه ای از مصدق به محمد علی کشاورز صدر آمده است: « افسوس که مملکت رجال فداکار نظیر جنابعالی کم دارد.»

امیرهوشنگ کشاورز فعالیت و مبارزهٔ سیاسی را در جوانی آغاز کرد و در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ برضد حکومت ملی و قانونی دکتر مصدق به زندان افتاد ، اما پس از کودتای ۲۸ مرداد، باردیگر، در شمار دانشجویان مبارز دانشگاه تهران، در سازمان دانشجویان وابسته به جبهه ملی ایران، به مبارزه ادامه داد. در کتاب گریزناگزیر، از قول پرسش کننده از او، می خوانیم: لابد یکی از بازداشتهایتان پس از سخنرانی تند و تیزتان در تظاهرات دانشجویان به مناسبت خلع ید بود. خالی از لطف نیست قسمتی از آن را که در روزنامه کیهان ۳۰ خرداد ۱۳۴۰ درج شده در اینجا بخوانم: " ... سپس آقای هوشنگ کشاورز صدر دانشجوی دانشگاه شروع به سخنرانی کردو به طور خلاصه مبارزات آزادی خواهي ملت ایران را از ابتدای مشروطیت تا به حال بیان کرده و اظهار داشت: لیاخوف مجلس را که مظهر و ملجاء ملت است به توپ بست و به دنبال آن قتل و شکنجه و کشتار آغاز شد. گو اینکه در این دوران که به آن استبداد صغیر میگویند کشور ما از وجود رادمردانی مانند ملک المتکلمین محروم شد، ولی خون آنان نهال بارور آزادی را آبیاری کرد . درآن دوران، سکوت همه جا را فراگرفته بود و آن ها تصور می کردند به کار مشروطیت فیصله بخشیده اند. ولي جنبش آزادیخواهانه از تبریز آغاز شد و به تهران ختم گردید. وقتی نزدیک تر بیاییم ، با پیشرفت استعمار و مظهر آن شرکت غارتگر سابق نفت مواجه می شویم.درنتیجه جنبشی که به رهبری خردمندانه ی دکتر محمد مصدق ایجاد شد (در این موقع دانشجواین شروع به ابراز احساسات کردند و تا چند دقیقه به طور دسته جمعی شعار می دادند: درود بر مصدق ، مصدق پیروز است) نفت ایران ملی شد و در یک کلمه جاسوسان انگلیسی از کشور ما اخراج شدند؛ پالایشگاه عظیم آبادان دوسال به دست مهندسین و افراد لایق ایرانی اداره می شد.... دولت مصدق چون دولت مردم بود، مبادرت به اخذ وام های خانمان برانداز ننمود و خود را در محاصره ی اقتصادی و سیاسی یعنی همان وضعی که فعلا کشور ما دچار آن است – قرار نداد... تنها در زمان او بود که صادرات و واردات ایران توازن داشت. پس از آن دوران کشور ما در شرایطی قرار گرفت که استعمار نیمه جان با خونخواری و سبعیت هر چه تمام تر بر پیکر آن ضربه وارد آورد و کار به جایی رسید که سردار پیر ما جوابگوی اشخاص معلوم الحال و رسوا شد و وزیر با شهامت و دلیر خارجهٔ او دکتر حسین فاطمی (ابراز احساسات شدید دانشجوایان . دانشجویان فریاد زدند درود بر روان او) تسلیم میدان های تیر گردید. زندان ها از مردم مبارز و وطن پرست ایران پر شد و شکنجه گاه ها از خون دلاوران وطن ما رنگین گردید... اکنون که هیات حاکمه به اهتمام مبارزات ملت در حال احتضار است و جبههٔ ملی ایران افتخار رسالت تاریخی نجات مردم را به عهده گرفته است، باز از گوشه و کنار بانگ ناموزون کودتا به‌گوش می رسد. ما دانشگاهیان به همراه ملت ایران اعلام می کنیم دوران کودتا وکودتا بازی بسر رسیده است و این بار اگر کودتاچي غلبه کند، فقط امکان حکومت بر قبرستان ملت ایران نصیبش خواهد شد.»

در سال آغاز فعالیت دوباره جبهه ملی، در ۱۳۳۹ بود، که کشاورز صدر با ابوالحسن بنی‌صدر، آشنا شد. دانشجو در علوم اجتماعي و سپس محقق در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران بود. پس از «انقلاب سفید»، رژیم شاه بر تشدید سرکوب و خفقان افزود. کشاورز را نیز از کار در مؤسسه محروم کرد. با این حال، او همچنان در قلمرو جامعه شناسی روستائی و ایلی ، به تحقیق ادامه داد.

با مداخلهٔ مصدق برای بیرون بردن مبارزه از محاق تعطیل، از سوئی و تشدید فشاری که ساواک وارد می کرد از سوی دیگر، مبارزه شکلی دیگر جست. در این دوره، هوشنگ کشاورز، همچنان اصول استقلال و آزادی را راهنمای فعالیتهای خود در فعالیتهای علمی و سیاسی خویش، می کرد. در این دوره، او با بنی صدر که در خارج از ایران در مبارزه بود، ارتباط و همکاری داشت. مردم ایران به جنش همگانی روی آوردند. جبهه ملی فعالیت خود را از سر گرفت و پس ازاردیبهشت ۱۳۵۸ ، به عضویت شورا ی مرکزی و هیئت اجرائیه جبههٔ ملی انتحاب شد.

در حکومت موقت، با محمد علی ایزدی، وزیر کشاورزی همکاری می کرد . و در ریاست جمهوری بنی صدر، مشاور او بود . در پی کودتای خرداد ۶۰، به خارج از ایران مهاجرت کرد تا همچنان به مبارزه برای تحقق استقلال و آزادی ، ادامه دهد. او تا پایان زندگی از یاران نزدیک بنی صدر باقی ماند. و برای تشکیل جبهه ای از گرایشهای هوادار دموکراسی بر اصول استقلال و آزادی کوشید. درحقیقت، او ، همراه با بنی صدر، این کوشش را از هفته های اول بعد از سقوط رژیم شاه آغاز کرد. این کوشش یکی از تجربه آموز ترین، کوششها از انقلاب بدین سو بود و او چند نوبت از فرصتی که از دست رفت، سخن گفت. از جمله، در ماه های پیش از مرگ، او همراه مهدی خان بابا تهرانی، نزد بني صدر رفتند. پیش تر، او به تهرانی ماجرا را گفته بود و اینک، برای آخرین بار، در حضور جمعی که حاضر بودند، باز گفت: بنی صدر خطر فاشیسم مذهبی را مشاهده کرد و به من گفت: به گروه های سیاسی بگوئید ایران را چنین خطری تهدید می کند. از آنها در خانه خود دعوت کنید . من نیز می آیم. بلکه بپذیرند استقلال و آزادی را این نسل متحقق بگرداند و «انقلاب اجتماعی» را برعهده نسل آینده بگذارد و پیش از آنکه دیر شود، جبهه دفاع از استقلال و آزادی تشکیل گردد. صد افسوس، باوجود توضیح، اهمیت خطر را درک نکردند. دو تن بیشتر درخانه من حاضرنشدند. سیروس آریان پور و منوچهر هزارخانی.

بنی صدر در رثای دوستش « امیر هوشنگ کشاورز صدر» می نویسد: من او را در خانه پدرش، زنده یاد محمد علی کشاورز صدر، سخنگوی جبهه ملی ایران، در سال ۱۳۳۹ دیدم. در دانشگاه تهران، این دیدارها مداوم شدند و به همکاری و دوستی راه بردند که تا امروز، ۲۶ بهمن ۱۳۹۱ ادامه یافت و از این پس هم ادامه می یابد. مبارزه از دوران نهضت ملی ایران به رهبری مصدق آغاز شده بود. بنا بر این، او مدت ۶۲ سال، بی گسست، بدون احساس خستگی، در مبارزه ای بود که همچنان ادامه دارد. می توان این مدت دراز را از نظر گذراند و از آنها که با استقلال و آزادی، عهد نشکستند، پرس و جو کرد. چند تن تا مرگ، پی گیر، ایستادند و چند تن همچنان نماد و بدیل و الگوی استقامت در مبارزه بخاطر ایران مستقل، جامعه شهروندان مستقل و آزاد، هستند؟ ... او در شمار انسانهائي است که مرگ نیز قامتشان را نمی شکند. اوهمچنان بر استقلال و آزادی ایستاده است. او به ایران مستقل و آزاد بازخواهد گشت.»

حمید اکبری تحت عنوان «هوشنگ کشاورز صدر؛ مردی که به "رهبری خدمتگزار" معنا می بخشد » می نویسد: رهبری به کیفیت و یا برایندی اتلاق می شود که در آن رهبر یا رهبران اهدافی را تعیین می نمایند و دیگران را در دستیابی به آن اهداف با خود همراه می سازند. در طبقه بندی کلی، رهبری از نوع رسمی یا غیر رسمی است. رهبران رسمی بنابر سلسله مراتب سازمان ها و نهادها تعیین و مسئولیت دار می شوند و پیروان بنابر مناسبات سازمانی موظف به پیروی از ایشان هستند. پایگاه اصلي قدرت این رهبران رسمی در اختیار داشتن وسایل اعطای پاداش و تنبیه است. در مقابل رهبران غیر رسمی، بر اثر کارکرد و خدمتگزاری مستمر در جامعه در نزد یاران و پیروان خود شاخص می شوند. با اینکه بیشتر رهبران خدمتگزار از مجاری غیر رسمی بر می خیزند، ولی هر رهبر غیر رسمی از نوع خدمتگزار نیست. تفاوت بنیادین رهبر خدمتگزار با رهبران غیر خدمتگزار در این است: رهبر غیر خدمتگزار با تلقی رهبر بودن خویش با پیروان و مخاطبان خود برخورد و تعامل می کند. در مقابل، رهبر خدمتگزار نخست و پیش از هر چیزی خدمتگزار است و در ممارست طولانی در خدمت دادن به یاران و همراهان به وسیله ی خود آنها به عنوان رهبر خدمتگزار تلقی می شود. به عبارت دیگر، فرد خدمتگزار با اتکا بر اعتماد و احترام دیگران به جایگاه رهبری می رسد و در مقابل رهبر از نوع غیر خدمتگزار با اتکا به انتصاب رسمی و سازمانی است که صاحب چنین مقامی می شود.

به عنوان یک تمثیل به منظور روشن تر کردن تفاوت میان این دو نوع رهبری، بر رویه و رفتار آگاه یا ناخود آگاه این دو گونه رهبر در ورود به یک مجلس عمومی نگاه می کنیم. رهبر غیرخدمتگزار در ورود به چنین مجلسی با زبان بی زبانی می گوید: ((من آمده ام، بر من بنگرید و به من گوش فرا دهید. من علت تشکیل این مجلس هستم)). در مقابل، پیام ناگویای رهبر خدمتگزار چنین است: ((من آمده ام تا بر شما بنگرم و شما را بشنوم، شما علت تشکیل این مجلس هستید)). و این گونه دوم در همه عرصه های اجتماعی که من افتخار حضور در کنار استاد را داشته ام، رویه و روال دکتر کشاورز صدر بوده است. همکاران من در فرهنگسرای نیما در شیکاگو در بهار سال ۱۹۹۰ (۱۳۶۹) به خوبی به خاطر دارند زمانی که ما برای نخستین بار میزبان استاد بودیم، ما همگان متوجه شدیم که چگونه استاد در بدو ورود به مجلس نسبت به حاضرین ادای احترام و سپاس نمود و آنگاه در کنار در ایستاد و به یکایک مدعوین تازه وارد خیر مقدم گفت. از همان روز نخست ملاقات تا به امروز، من رویه استاد را صدر نشینی در مجالس و اجتماعات نیافته ام. او همواره در کنار یاران و همراهانش بوده است. به عبارت دیگر، او تجلی گفته مشهور آلبر کامو است: ((در جلوی من راه نرو، از تو پیروی نخواهم کرد. در پشت من قرار نگیر، مدعی رهبری نیستم. در کنارم باش و دوستم.))

استاد در ارتباطات اجتماعی به دنبال چیرگی و سلطه جویی نبوده است. قصدش و هدفش همواره خدمتگزاری و ایجاد یکپارچگی بوده است. در اوایل سالهای دهه ۶۰ که به منظور حفظ جان ناگزیر به عنوان پناهنده سیاسی خود را از ایران به پاریس رساند، با وجود آن که می توانست دارای سمت رسمی در سازمان های سیاسی مهم آن دوره در خارج از کشور بشود، راه خدمتگزاری از پایین و زیستن در کنار خیل پناهندگان سیاسی ایرانی اعم از آذری، کرد و فارس در آپارتمان های تنگ را برگزید. علیرغم وجود امکانات دیگر، همواره بر هویت خود به عنوان پناهنده سیاسی تأکید داشت و تاکنون نیز خود را مباهی برخورداری از این هویت می داند.

اکنون که استاد را در چهارچوب مفهوم رهبری خدمتگزار قرار داده ایم، لازم است که برخی دیگر از ویژگی های این گونه رهبران را بنابر تئوری آن برشماریم و شواهدی را در ارتباط با استاد ارایه دهیم. رابرت گرین لیف، بنیانگذار مکتب رهبر خدمتگزار، و پیروان او، چندین ویژگی اصلی را برای رهبران خدمتگزار بر می شمارند که زبده آنها در ارتباط با استاد در زیرآورده می شود:

یک: گوش شنوا داشتن: رهبران خدمتگزار نسبت به نظرات، مسائل و مشکلات مردم، یاران و همراهانشان گوش شنوا دارند و برای آنچه شنیده اند اهمیت قائلند. استاد درباره همه شاگردان، دوستان و همراهانش چنین بوده است. با صبوری و دقت به مشکلات و یا نظرات آنها گوش فرا می دهد و سپس با تأمل بسیار برداشت و مشورت خود را با ایشان مطرح می سازد. آن چیزی که استاد در این راه در طبق اخلاص در اختیار همه شاگردان و دوستانش گذارده است، صرف اوقات گرانبهای عمر خود برای شنیدن سخنان آنها بوده است.

دو: همدل بودن: رهبران خدمتگزار نسبت به احساسات یارانشان همدلی و همدردی نشان می دهند. این رهبران به مثابه گفته اسکار وایلد، نه تنها نسبت به دردهای یاران و پیروان همدردی نشان می دهند، بلکه به نشانه والایی شخصیتشان، نسبت به موفقیت آنها نیز ابراز شادمانی می نمایند. استاد همیشه به احساسات یاران و همراهان اهمیت بسیاری داده است. بارها مشاهده کرده ام که چگونه برای اطمینان به این که مخاطبش به حساسیت و توجه او به احساسات آن مخاطب پی برده باشد دوباره و در صورت لزوم چند باره با آن شخص تماس گرفته است و در مقام همدردی و یا همدلی و دلجویی سخن گفته و شنیده است. همچنین دیده ام که چگونه از موفقیت یاران و شاگردان سرشاد و خوشحال بوده و در ادامه کارشان مشوق.

سه: چاره سازی و الیتام بخشیدن: رهبران خدمتگزار چاره ساز مشکلات یاران و پیروان خود هستند و بر دردهایشان الیتام می بخشند. استاد در این زمینه بی همتا بوده است. او همواره دنبال سر و سامان دادن به کار یاران و همراهان بوده است. در سال ۱۹۹۱ یک سال در شیکاگو اقامت کرد تا شاید کتابخانه ای که بوجود آمده بود بر جا بماند. در پاریس همیشه در پی مشکل گشایی کار دیگر پناهندگان سیاسی بوده است. همواره دلنگران ناشران کتاب ها و نشریات و مشغول دویدن که کارشان روی زمین نماند. نمی شد که کسی از یاران نیازمند باشد و او در صدد کمک بر نیاید. در اختلافات میان یاران نیز با حفظ بی طرفی همیشه می کوشد که میانجی گری کند و میانشان آشتی آورد.

چهار: آگاه بودن به معیارهای اخلاقی: رهبران خدمتگزار نسبت به معیارهای اخلاقی آگاهی و به ویژه خود آگاهی دارند. بزرگترین جدالی که من استاد را در آن درگیر دیده ام، حتی بالاتر از مبارزه اش با جمهوری اسلامی، جدال با خویشتن برای اخلاقی بودن و رعایت شرط انصاف بوده است. او که خود و هیچ انسانی را مبرا از خطا نمی داند، همواره به ما شاگردانش گفته است که رعایت اخلاق و انصاف درباره دوست و دشمن شرط نخستین کار اجتماعی است. از همین روی بود که به دکتر مصدق و دکتر غلامحسین صدیقي و نیز پدرش محمد علی کشاورز صدر احترامی بی همتا می گذارد و آنان را مردانی می شناسد که اخلاق را با سیاست گره زده اند. درباره همگان، ولو به وی بدی کرده باشند، شرط انصاف را در قضاوت به جای می آورد. نیکی هایشان را بر می شمارد و بدی هایشان را مطلق نمی انگارد. این را نیز از استادش، دکتر صدیقی نقل می کند که بزرگترین عیب ایرانی ها رعایت نکردن اصل انصاف در قضاوت در مورد اشخاص است.

پنج: ایجاد تفاهم کردن: رهبران خدمتگزار در متقاعد کردن پیروان و یاران متوسل به وسایل تنبیهی و زور نمی شوند و در مقابل در پی متقاعد کردن آنها از راه تبادل نظر و ایجاد تفاهم هستند. کوشندگان و ناظران سیاسی دوران انقلاب در ایران می دانند که او چگونه رابطی معتمد برای گروههای سیاسی گوناگون بود. در تبعید نیز او اعتماد گروههای سیاسی و اجتماعی مختلف را جلب کرده است و همواره در آشتی دادن طیف های مختلف کوشیده است. بارها او را از نزدیک در جلسات و عرضه های گوناگون اجتماعی دیده ام که چگونه می کوشد که به نقطه نظر های مختلف گوش فرا دهد و میان این نظرات پل سازی نماید.

شش: فراتر از شرایط کنونی را دیدن: رهبر خدمتگزار در خدمتگزاری خویش و اندیشیدن به جامعه و مناسبات آن فراتر از امروز را می بیند و دیدگاهی را ارایه می دهد که بزرگتر از تنگناهای روزمره هستند. استاد همواره برای رسیدن به هدف خجسته جامعه ای آزاد، دموکراتیک و اخلاقی در ایران می اندیشد. تئوری ها و نظراتی که در زمینه جامعه ایران مطرح می سازد بنابر آخرین اخبار
رسانه ها و جریانات روز نیستند. او بر تاریخ ایران، به ویژه تحولات بنیادین انقلاب مشروطیت تأکید دارد و سیر حرکت آزادی و دموکراسی خواهی ایران را در مسیری صد و چند ساله بررسی می نماید. نقطه نظرش فلات ایران است و تاثیری که شرایط اقلیمی آن بر خلق و خوی انسان ایرانی در مراوده اجتماعی گذارده است. نهاد موروثی سلطنت مطلقه و نیز نهاد استبدادی مذهب را دو مانع بزرگ تاریخی در راه

در صفحه ۱۳

در سوگ هوشنگ کشاورز صدر

استقرار دموکراسی در ایران تلقی می کند و رسالت روشنفکران را در زدودن استبداد دینی کنونی و ایجاد زمینه بزرگ برای مشارکت مردم در گردانندن امور خود می داند. بنابر عشق و علاقه ای که به ایران دارد، تمامی هم و غم خود را بکار برده است که سرانجام روزگاری چه در بود و یا نبودش مردم ایران به سرانجام مقصود برسند و توجه به این مهم را به عنوان بیمه سلامت کار اجتماعی و سیاسی به همه یاران و کوشندگان راه آزادی ایران توصیه می کند. می گوید که تلاش برای نیل به دموکراسی در ایران نبایستی فقط به خاطر آن باشد که ما در عمر خودمان به آن دست بیابیم و به صورت فردی از آن بهره مند شویم. مهم آنست که ایران بنابر کار و راه درست دوستداران اندیشمندش به صورت پایه ای و ژرف به سر منزل مقصود برسد.

هفت: امانت داری و اعتماد سازی: رهبر خدمتگزار در مقام معتمد مردم می بایستی امانتدار دارایی عمومی باشد که به منظور استفاده در امور اجتماعی در اختیار او گذارده می شود. این جنبه ای است که استاد به جد و نهایت نسبت به آن واسوس داشته است. او که در سال های غربت به اتفاق یارانش، بنیانگذار مرکز اسناد و پژوهش های ایرانی در پاریس بوده است و اکنون آن را به نام بنیاد پژوهشی دکتر صدیقی در موسسه پژوهش تاریخ اجتماعی در آمستردام مستقر ساخته است، سالها امانتدار اسناد و کمک های مالی ایرانیانی شد که از مرکز پشتیبانی می کردند. او نه تنها هرگز حتی یک فرانک از این کمک های مالی را برای استفاده شخصی به عنوان حقوق یا غیره به کار نبرد، بلکه برای هر یک فرانک دریافتی، رسید صادر کرد و به صورت مرتب و شفاف به اتفاق یارانش گزارش مالی تهیه کرد و در اختیار عموم گذارد. نظیر این چنین امانتداری را در برگزاری کنفرانس ((تجربه مصدق در چشم انداز آینده ایران)) در سال ۲۰۰۱ در شیکاگو به منظر عموم گذارد.

هشت: وصل کردن یاران و افراد به یکدیگر به منظور شکوفایی جامعه: رهبر خدمتگزار در پی جامعه سازی بر بستر اتصال و ارتباط دادن افراد به یکدیگر است. تنها جامعه ای که در آن اعضایش با یکدیگر دارای ارتباط سازنده به منظور رشد جامعه – و نه فقط خودشان – هستند به شکوفایی خواهد رسید. استاد در این زمینه نیز سرآمد است . استاد به مثابه شعر مولوی همواره برای وصل کردن و نی فصل کردن گام به پیش گذارده است. او که تمام زندگانیش وقف افراد جامعه بوده است، دارای شبکه ای وسیع از ارتباطات با دوست و آشنا در طیف ها و قشرهای مختلف جامعه ایرانی داخل و خارج کشور است. شبکه ای که او همیشه در حال متصل و مرتبط کردن اعضای آن با یکدیگر بوده است. زیرا که وی به نیروی توانبخش افراد به هم پیوسته برای نیل به اهداف مشترک باوری خلل ناپذیر دارد. و شرط نخستین وی در این بهم پیوستگی و برداشتن گام های مشترک، اولویت داشتن رشد جامعه و نه فقط رشد برخی از افراد و رهبران رسمی در این شبکه ها بوده است. او مشارکت جامعه، مردم و اعضای یک تشکل و انجمن در اداره امور خویش را سنگ بنای بر طرف کردن همه مشکلات و راه پیشرفت می داند.»

◄ کشاورز صدر در رثای پروانه و داریوش فروهر وضعیت اجتماعی پس از جنگ جهانی دوم را اینگونه بصورت چکیده بیان می کند:

نسل فروهرها، نسل ما، تا چشم اجتماعیش باز شد کشور را در اشغال بیگانه دید، جنگ جهانی آغاز شد و به دنبال آن ابزار استبداد درهم ریخت. سرپوش اختناق برداشته شد. پس زبان مردم باز شد. آنها میخواستند تا سلطه خارجی و استبداد داخلی برکنده شود و حقوق از دست رفته به آنها بازگردد. جنگ جهانی پایان یافت و ارتشهای خارجی کشور را ترک گفتند، اما کارزاری بزرگ سراسر کشور ما را فرا گرفت. مردم حقوق از دست شده را طلب میکردند، ارزشهای اجتماعی جابجا میشد. سیاسی بودن و نه سیاست باز شدن منزلت و منقبت یافت. دیگر در شهر کسی را که خواندن و نوشتن میدانست نمیدیدی که نام وکلای مجلس را نداند و بر گفتار و کردار سیاسیشان قضاوت ارزشی نداشته باشد. مردم به درد و درمان فکر میکردند. نظرها و عملها متنوع و گوناگون بود و این پاکیزه ترین علامت و نشانه پایگیری آزادی و دمکراسی است .

جنبش ملی شدن صنعت نفت آغاز شد و اوج گرفت و چون روز روشن بود که وسیله اصلی تحقق این مهم آزادی است .

حالا دیگر بار دانشجویان، کارگران، خبازان، بنکداران و فرهیختگان گرد میآمدند تا از آزادیهای به دست آمده دفاع کنند. سرانجام با قوت و همبستگی مردم و به یمن رهبری پاکیزه مصدق، سالهای از انقلاب مشروطه و بازمانده ای از نسل معتمدان مردم، نفت ایران ملی شد و بدینسان، نفت و آبادان و پالایشگاه ملک طلق مردم ایران شد و خورشید بریتانیا از ایران، از آبادان آغاز به غروب کرد .

مردم پیروز شده بودند، دست میافشاندند پای میکوبیدند .

اما این پایان حکایت نبود. هنوز شهد پیروزی در کام مردم بود که شرنگ شکست از راه رسید. مرداد ۱۳۳۲ زمستان سیاه مردم ایران شد. آغاز استبداد و اختناق به دوره ای ۲۵ ساله و به تبعیت آن، نفت از زمین میجوشید و پول از آسمان فرو میبارید، بهشت بساز و بفروشها .

این دوره نیز گذشت و همه شاهد بهارکی از آزادی بودیم که به حکم انقلاب پدیدار گشت و سپس بازهم استبداد، استبدادی که نظیر آن در تاریخ کشور ما دیده نشده بود. استبدادی که خرد کلان نمیشناخت، استبدادی که بر هیچ جنبنده ابقا نکرد، ریشه را برکند و خانه ها را سوخت و خاکستر کرد .

امنیت برای زیستن و نه برای اندیشیدن و سخن گفتن چنان از دست شد که هرکس که حتی سخنی در حریت و آزادی بر زبان رانده بود یا بندی سیاهچالهای حکومت دینی شد و یا مجبور به جلای وطن. کوچی بزرگ آغاز شد و غربتی بزرگتر، غربتی سیاه و تلخ .

دیگر آنها در آنجا بودند در میهن غریب و ما اینجا در سرزمینهای ناآشنا .

از نامه عزیز و مفخم پروانه میخوانیم: «ما در اینجا بیش از شما در آنجا تنهای تنهائیم، ما فقط خوشبختی زیستن در این سرزمین سوخته را داریم که تو نداری و امید که روزی بیائی نه چندان دیر که من نباشم و نه چندان دور که دیگر نشانی از این بلا دیده نمانده باشد «.

دوستان، اجازه بفرمائید پاسخی را که هرگز راهی نشد، خطاب به پروانه اما با شما در میان گذارم .

پروانه، پاره دلم، دوستم، عزیزم، شما در آن جا تنها نیستید، تنها، دستاربندان قداره در کف اند. به برق دشنه ها که قلب تو و نیمه دیگر تو داریوش را درید نگاه کن طلوع خورشید آزادی را در آن میبینی، نگاه کن، دوستم، همدرسم، همراهم، نگاه کن. خون شما بر زمین نریخته است بر صفحات تاریخ آزادی ایران پاشیده است. این درست است که نسل ما زمستانهای سخت و طولانی استبداد و بهارهای کوتاه آزادی را مزه مزه کرده است و این نیز واقعیتی است سهمگین و جانگداز که شما در زمستانی هولناک برای بهار ایران و آزادی جان باختید. اما خود که قلب این کارزار بوده اید به درستی، زودتر از ما شکستن شب را دیدید. سپیده تیغ کشیده است و تاریکی را درنگی بیش نیست، دوست خوب و شریفم نگاه کن .

اما کلام آخر، دوستان، بر من نیست که کدام یک از علمای اَعلام! و حجج اسلام! دست در این جنایت دارند یا ندارند، من درخت پوسیده نظامی را می بینم که از شیره آن و از چاه های نفت ایران چنین حشرات مسمومی تغذیه میشوند و در سایه آن ادامه حیات میدهند .»

◄ زنده یاد هوشنگ کشاورز صدر در مقاله ای «برای دانشجویان و برای نماد والای جنبش دانشجویی، ۱۶ آذر» که انگیزه ای برای « آگاهی برچگونگی راه تاریخی طی شده و استمرار آن به ویژه برای نسل جوان کشور ما که دل و جان در گرو ایرانی آباد و آزاد و به ویژه انسانی که در این بوم، از قید وبند فردی و اجتماعی رها شده باشد دارند.» نوشت :

«از آن بالا سه قطره خون چکید،
تو که به چشم خودت دیدی،
تو که شاهد آن بودی.»
صادق هدایت

آری، من که متعلق به نسل آن روزم، به قول هدایت، شاهد آن بودم و به چشم خودم دیدم. دیدم که قندچی، بزرگ نیا و شریعت رضوی به ضرب گلوله چکمه پوشان حکومت دیکتاتوری در سرسرای دانشکده فنی دانشگاه تهران از پای درآمدند. ساعت ده و بیست دقیقه صبح بود و روز ۱۶ آذر بود و سال ۱۳۳۲ ، سال کودتا و سال محاکمه مصدق بود.

دوستان !

بدینسان « کشتن دانشجو» آن‌هم در دانشگاه، نماد و نشانی شد که امروز بعد از ۵۷ سال پرچمی است در دست نوادگان آن‌ها ـ در دست شما. از آن سال دَد و بد تا به امروز این پرچم که جلوه ایست در کارزار آشتی ناپذیر حَق و باطل، استبداد و آزادی و جهل و خرد هرگز و هرگز بر زمین نمانده است.

ما بازماندگان آن نسل و شاهدان آن جنایت، باور و یقین داریم که شما، نسلی که افتخار ایران هستید و اعجاب برانگیز دیوار هول انگیزترین استبداد تاریخ را فرو ریختید، هم‌چنان این پرچم را افراشته نگاه خواهید داشت.

دوستان جوان !

حیات اجتماعی و سیاسی ما ایرانیان انباشتی از مطالبات اجتماعی است. مطالباتی که دیروز وسیله شاهان و امروز وسیله فقها و شریعتمداران با زور، کشتن، زندان، شکنجه و بالاخره نفی بلدِ مدعیان این مطالبات، از مردم ایران دریغ شده است.

دوستان جوان! دوستان دانشجو!

نسل ما روایت انقلاب مشروطه را از پدرانشان که شاهد بی‌واسطه آن بودند شنیدند. شنیدند که در آسیا، جامعه ما در شمار نخستین جوامعی بود که زنجیر استبداد را گسست و قید آن را از گردن برداشت. شنیدند که در کنار مجلس، انجمن‌ها برپا شد که در آن از آزادی، ترقی، عدالت سخن می‌رفت. شنیدند که حتی مواجب شاه را مجلس تعیین می‌کرد و البته همان شاهی که قبل از خیزش مردم و بیش از بانگ ناقوس‌های مشروطه، فرمانروای مطلق بر جان و مال مردم بود هر آنگاه که اراده می کرد بی قید و شرط و دلیل، می‌کشت، می‌برد و می‌خورد. درست مثل امروز که هم نسل شما و هم بقایای نسل ما شاهد آنست.

دوستان !

اما این را نیز شنیدیم که هنوز مردم ما هوای بهار آزادی عصر اول مشروطه را استنشاق نکرده بودند، که همه چیز واژگون شد، سکوتی بیست ساله از راه رسید و گلوی جامعه را فشرد. «مصلحی» مقتدر از راه رسید و می‌بایست و باید تکلیف مردم از طریق حضانت آنها روشن شود.

در پایانه سال‌های استبداد بیست ساله بود که نسل ما راهی مدرسه شد، دیگر می‌دیدیم و نیازی به شنیدن نداشتیم. اُنیفورم خاکستری بچه های مدرسه با دستمال‌های سفید که با سنجاق قفلی ها بر یقه ها نصب بود، البته در شهرها. خیابان های تعریض شده و کارخانه چیت شاهی و بهشهر و خط آهن و بعد نظمیه و سکوت و بازهم سکوت. بچه ها می‌دانستند که باید حرف خانه را به مدرسه نبرند، ورنه طرف حساب نان آورشان سرپاس مختاری است. کوچه و همسایه، جا و عنصر مطمئن نبود، و در خانه اگر حرفی از سیاست زده می‌شد حکم عقل آن بود که دور از گوش بچه ها باشد.

دوستان دانشجو !

ما ایرانیان در این دوره استبدادی را از سرگذراندیم که از تبعات اجتماعی آن، آتش بسی بود که با فرمان «سکوت» میان نهادهای کهنه و نو برقرار شد. نهال نو آزادی که به یمن مشروطیت جوانه زده بود از تکاپو بازماند و نهاد کهنه خرافه و جهل که ریشه در تاریخ داشت با آنکه به ظاهر آسیب دیده بود در ماوای تاریخی خود یعنی ناآگاهی مردم پنهان شد و با مرگ استبداد بیست ساله چنان برخاست که نه تنها جبران مافات کرد بل تبعات آن را امروز بر گوشت و پوستمان حس می‌کنیم، منظور این یا آن فرد نیست، نگاه به استبداد است که سم مهلک آگاهی و رشد، و داروی شفابخش ناآگاهی، جهل و خرافه است.

دوستان دانشجو !

اجازه بدهید به پیشینه مان بنگریم و به چالشی نظر کنیم که میان علی اکبر دهخدا و حضرات آیات در نخستین مجلس شورای ملی در صد و اندی سال پیش رخ داده است، دهخدا به جرم به کار بردن واژه «کهنه پرست» در روزنامه صوراسرافیل از طرف آیات عظام و پیروان قد و نیم قدشان، در مجلس به محاکمه فراخوانده شد، سخنان مستدل دهخدا در این دادگاه پند تاریخ است، سرمشقی است در صراحت و شجاعت، او به مدعیان معمم درس تاریخ داد، پس نمایندگان مجلس رای بر حقانیت او دادند و روزنامه صوراسرافیل که بیان حق و آزادی بود ادامه حیات یافت. و یا اینکه، در طلایه نخستین بهار آزادی که به یمن جوشش انقلاب مشروطه پدیدار شد، در پیکاری شگفت میان بیداران و آزادیخواهان «مشروطه»خواه و حضرات علماء باصطلاح مشروطه خواه، از تاریخ ۱۴ جمادی الثانی تا تاریخ ۱۸ جمادی الثانی ۱۳۲۴ یعنی به مدت ۵ روز سه بار نام مجلس نمایندگان به مجلس شورای اسلامی و مجلس شواری ملی تغییر یافت. عاقبت به استواری پدران آگاه‌مان صاحب مجلس شورای ملی شدیم.

دوستان دانشجو !

ما ایرانیان از روزی که صاحب حق و حقوق اجتماعی شدیم (انقلاب مشروطه) تا امروز که زیر سلطه حکومت روحانیان هستیم، بهاران کوتاه آزادی و زمستان‌های سخت و طولانی استبداد را دوره کرده ایم. ما در این دوران افت و خیز بسیار داشته ایم. با اینهمه در هر بهار آزادی مردم ما استحقاق و قابلیت خود را به نمایش جهانی گذارده اند.

در نخستین بهار آزادی، در گهواره میهن ما «قانون» به دنیا آمد و ما صاحب حکومت مشروطه شدیم. حالا اگر حقوق حقه ما از مردمان دریغ شد اما بی گمان در دفتر مطالبات تاریخی مردم ثبت شد.

در دومین بهار آزادی، به یُمن آزادی مشارکت زن و مرد، کوچک و بزرگ و رهبری صادق و مجرب، سرمایه بزرگ ما یعنی «یعنی نفت» از چنگ استعمار به در آمد و همه دیدیم که آفتاب بریتانیا در آبادان و در آبهای خلیج فارس غروب کرد.

در سومین بهار آزادی، مردم پنجه در پنجه نهاد «قدرت موروثی» انداختند که با منطق آزادی و دمکراسی نمی‌خواند.

دوستان دانشجو !

اما بعد از بهارک انقلاب، استبدادی فرا رسید مسلح به دشنه انتقام و هراسناک از عمرَ کوتاه نابحق خود. استبدادی که در کشتن، خرد و کلان نمی‌شناخت. استبدادی که بر هیچ جنبنده ای ابقا نکرد. به ریشه ها هجوم برد. خانه ها را سوخت و ویران کرد. جنگ آفرید و برای آن تقدس قائل شد. امنیت برای حتی زیستن و نه برای اندیشیدن و سخن گفتن چنان از دست شد که هرکس حتی در گذشته سخنی در حُرّیت و آزادی بر زبان رانده بود یا به تیغ جلاد سپرده شد و یا جلای وطن کرد. کوچی بزرگ آغاز شد و غربتی بزرگتر. غربتی سیاه و تلخ. همچون امروز که نوادگان‌مان را می بینیم که آنها نیز پس از ۳۰ سال کوچ دیگری را آغازیده اند.

دوستان دانشجو !

امروز دیگر نه نسل ما که نسل شما و همه جامعه ایران استبدادی هول انگیز را از سر می گذرانند. ما ایرانیان از استبداد مذهبی خسران بسیار دیده ایم. جنگ، ویرانی، اجحاف، حق شکنی، مرگ اخلاق و ارزش‌ها و هزاران درد دیگر. اما دوستان و فرزندان عزیز دانشجو، با اینهمه، نه به خرد سیاسی، بل به تجربه ای مبتنی به کفایت، درایت و استواری شما در مَبارزه بی امانی که درگیر آنید، دریافته ام که بهاری فرا می‌رسد که درازای آن سایه بر تاریخ صد سال مبارزه مردم ایران خواهد داشت. دریافته ام که شب از نیمه گذشته است و سپیده عرصه را بر تاریکی تنگ کرده است. چشم ما، نسل ما و امید همه بر همت و استواری شماست.

دوستان !

در کلام آخر، نسل ما حاصل جنبش‌های ناکامی است که اگر هر یک از آن‌ها به بار می‌نشست قادر بود کوههایَ البرز را بجنباند تا ابرهای دریای مازندران، دشت‌های تشنه مرکز ایران را به گلستان بدل کنند. من نیز در این ناکامی‌ها شریکم. پس کاستی‌های نسل ما را بر ما ببخشایید و اگر امتیازی در تجربه ما یافتید توشه راه شما باد !

بگفته سرکار خانم زریون همسر زنده یاد هوشنگ کشاورز صدر « ایران ایران کرد و خاموش شد و رفت.»

روانش شاد و یادش گرامی باد

آیا اطلاع دولت موقت از احتمال حمله عراق به ایران، به دولت بعدی و یا شورای انقلاب منتقل شده ویا نشده است، واقعیت چیست؟

۱- زمینه قبلی چنین اطلاعی
در ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۰ برابر ۲۳ شهریور ۱۳۸۹ میلی که همراه با خاطره ای از آقایی بنام حسین زاهدی بود، از یکی از دوستان و یا اعضای نهضت آزادی دریافت کردم که در آن آماده بود:
« پنج ماه قبل از حمله صدام به ایران (۳۰ فروردین ۱۳۵۹ دراوج بحران گروگانگیری کارمندان سفارت آمریکا) تیتربزرگ عنوان اصلی روزنامه کیهان (به مدیریت حجت الاسلام والمسلمین سید محمد خاتمی و شمس الواعظین): "امام ارتش عراق را به قیام دعوت کرد."
حسین زاهدی: « در یکی از سفرهایم به ایران حدود سال ۱۳۷۱ /۱۹۹۲، روزی در حضور مرحوم مهندس بازرگان صحبت به جنگ ایران و عراق کشید واینکه آیا ممکن بود در آن شرایط از این جنگ پیش گیری می شد؟ ایشان خاطره زیر را در این زمینه نقل کردند: "روزی در سال ۱۳۵۹ از شورای انقلاب از من خواستند برای مشورت در مسئله مهمی در جلسه شورا شرکت کنم. وقتی به جلسه رفتم دیدم آقای دعائی سفیر ایران در عراق نیز در جلسه حضور دارد. گفتند آقای دعایی گزارشی دارند. آقای دعایی بیان کرد که در ماههای اخیر هر چند وقت یکبار و گاهی هرهفته مرا به وزارت امور خارجه احضار و با ارائه مدارکی به دخالتها و کوشش ایران برای اخلال و آشفتگی در عراق اعتراض مینمایند و من توضیح میدهم که این ها کار دولت ایران نیست و گروههای خود سرند که دنبال قدرت نمایی هستند و نظایر این نوع استدلالها برای رفع اعتراض. اما هفته گذشته صدام حسین مرا احضار کرد و پس از بیان اعتراض شدید به دخالتها و اخلالها، گفت این وضع برای من قابل تحمل نیست. شما بروید تهران و به آقای خمینی بگویید من اولین دولتی بودم که جمهوری اسلامی را به رسمیت شناختم و اگر اجازه بدهند من (صدام) خودم شخصا به ایران میایم تا با مذاکره اختلافاتمان را حل کنیم اگر مایل نیستند با من مذاکره کنند، من یک هیئت عالیرتبه به ایران میفرستم و یا دولت ایران یک هیئت عالی برای مذاکره به عراق بفرستد تا اختلافات فیمابین حل شود زیرا ادامه این وضع برای من قابل تحمل نیست و من برای خاتمه دادن به این وضع به ایران حمله نظامی خواهم کرد. سپس آقای دعائی تاکید کرد که این آدمی است که حمله خواهد کرد. شورای انقلاب تصمیم میگیرد که آقای دعایی به اتفاق آقای مهندس بازرگان و آقای دکتر بهشتی برای بیان ماجرا و تعیین تکلیف به دیدار رهبر انقلاب بروند. در این دیدار ابتدا آقای دعایی شرح کامل ماجرا ونهایتا تهدید صدام را بیان میکند. رهبر انقلاب در پاسخ به او میگویند محلش نگذارید. سپس آقای مهندس بازرگان به استدلال می پردازد که باید توجه کرد که امروزه موقعیت ما به علت اعمال تندی که شده ومواضع تندتری که اتخاذ گردیده است، در بین ملل جهان چندان مطلوب نیست و اگر گرفتار جنگ شویم، کسی از ما حمایت نخواهد کرد بلکه از طرف مقابل ما حمایت خواهند کرد. ازاین گذشته وضعیت ارتش به علت اعدام بسیاری از فرماندهان عالی و درجات پائین تر و اهانت های بسیاری که به ارتش و ارتشیان از افراد وگروههای مختلف شده ومیشود، وضع بسیار نامناسبی دارد وبکلی فاقد روحیه لازم است. از این گذشته تسلیحات نظامی ما عمدتا امریکایی است و با بروز مشکلات میان دو کشور دیگر دسترسی به لوازم یدکی مشکل و شاید غیر ممکن باشد. براینها باید اضافه کرد که جهان غرب و حتی کشورهای عربی، محال است بگذارند ما پیروز شویم. بنابراین باید از وقوع جنگ جلو گیری کنیم. رهبر انقلاب در پاسخ میگویند گفتم محلش نگذارید. مجددا آقای دکتر بهشتی شروع به استدلال میکند اما آیت الله خمینی تا سخن او پایان گیرد تحمل نمیکنند و از جایشان برمیخیزند و برای بار سوم تکرار میکنند که گفتم محلش نگذارید و بطرف در اندرونی حرکت میکنند. آقای دعایی که بسیار ناراحت شده بود میگوید آقا من به بغداد نخواهم رفت. آقای خمینی که نزدیک در اندرونی رسیده بودند، پس از تامل کوتاهی رویشان را بطرف دعایی برگردانده ومیگویند وظیفه شرعی ات می باشد که بروی وبدون اینکه منتظر پاسخ شوند، به قسمت اندرونی وارد میشوند. آقایان به شورای انقلاب برمیگردند وآقای دعایی بسیار ناراحت بوده در حالیکه گریه میکرده است میگوید به خدا قسم او (صدام) حمله خواهد کرد. هیچ کس کاری نمیتواند بکند و مدتی بعد عراق به ایران غافلگیرانه حمله میکند.» (۱)
بعد از دریافت این ای- میل، نظر به اینکه تاریخ و ترکیب افراد عنوان شده در آن تاریخ با روزنامه کیهان همآهنگی نداشت، توضیح زیر را برای ارسال کننده ای-میل که در آن روز من او را به عنوان یکی از هواداران نهضت آزادی می شناختم ولی بعدا در مصاحبه ای که امسال از او دیدم خود را عضو نهضت آزادی معرفی کرده بود- فرستادم:
مطلبی را که از قول آقای زاهدی آورده اید، نمی تواند درست باشد زیرا آمده است که:
«پنج ماه قبل از حمله صدام به ایران (۳۰ فروردین ۱۳۵۹ دراوج بحران گروگانگیری کارمندان سفارت آمریکا) تیتربزرگ عنوان اصلی روزنامه کیهان (به مدیریت حجت الاسلام والمسلمین سید محمد خاتمی و شمس الواعظین): امام ارتش عراق را به قیام دعوت کرد.»
و آقای زاهدی توجه نداشته است که در آن تاریخ آقای خاتمی سرپرست کیهان نبود و آقای دکتر یزدی سرپرست کیهان بود.
توضیح اینکه:
آقای خمینی در تاریخ ۱۳۵۹/۲/۸ آقای دکتر یزدی را طی حکمی به سرپرستی کیهان منصوب کرد. پس در تاریخ یاد شده آقای دکتر ابراهیم یزدی سرپرست کیهان بوده است و نه خاتمی.
مجددا آقای خمینی در تاریخ ۱۳۵۹/۸/۲۸ آقای سید محمد خاتمی را به جای آقای دکتر یزدی به سرپرستی کیهان منصوب نمود.
پس آقای خاتمی از تاریخ ۱۳۵۹/۸/۲۸ در کیهان مشغول بکار شده است و نه قبل از آن.»
بعد از ارسال این توضیح، باز آن فرد مطلب زیر را برایم فرستاد:
«با سلام و تشکر از بابت یادآوری شما،
همانطور که اطلاع داری صحبت بر واقعیت موضوع است نه جزئیات مطلب. آقای دکتر یزدی خودش شاهد این ماجرا بوده.
با سلام و تشکر».
باز من به ایشان پاسخ دادم:
«با سلام
اگر آقای دکتر یزدی خود شاهد ماجرا بوده است، پس چرا پای آقای خاتمی و شمس الواعظین که در آن موقع در کیهان سمتی نداشتند می گذارید؟. مزید اطلاع در دوران سرپرستی آقای دکتر یزدی، آقای شهریار روحانی نقش سر دبیری کیهان را داشت».
بعد از این پاسخ من، ایشان مطلب زیر را برایم ارسال کرد.
«مجددا سلام.
هیچ کسی پای شخصی بمیان نیاورد بخصوص که افراد مورد نظر شما باشد وانگهی آقای سید محمود دعائی باید تأیید یا تکذیب نماید و شما چرا داری تلاش میکنی اصل حقیقت را انکار کنی؟ و اما جهت اطلاع شما، من همین امروز از دکتر خواستم جزئیات مطلب را برایم بفرستد. در صورت دریافت مطلب، حتما در جریان قرار خواهی گرفت».
بعد از مطلب فوق همچنانکه به من وعده داه بود « که همین امروز از دکتر خواستم [یعنی دکتر یزدی .ن.] جزییات مطلب را برایم بفرستد در صورت دریافت مطلب حتما در جریان قرار خواهی گرفت » دیگر چیزی از ایشان دریافت نکردم. و نظر به اینکه من مطلب را آشفته و درهم برهم دیدم، دیگر آن را پیگیری نکردم و به مانند میلهائی که هر روز در فضای مجازی می رسند، به آن نگاه کردم و آن را به کناری نهادم.
۲- اصل موضوع اطلاع دولت موقت از حمله عراق به ایران:
مسئله فوق گذشت تا اینکه ماه گذشته مقاله " مارک گازیوروسکی " در ایران و خارج از کشور انتشار پیدا کرد و در پی آن آقای عبدالعلی بازرگان در پاسخ به آن مقاله در باره اطلاع دولت موقت از حمله عراق به ایران و چگونگی آن در سایت جرس مصاحبه ای انجام داده بود. نظر به اینکه در مصاحبه از آقایان سید محمود دعائی، دکتر بهشتی، مهندس بازرگان سخن به میان آمده بود و باز چون دکتر بهشتی و مهندس بازرگان در قید حیات نبودند، بر آن شدم تا کم و کیف مسئله را که از زبان آقای دعائی نقل شده بود، جویا شوم. در این رابطه نامه زیر را همراه با بخشی از مطلب که از زبان ایشان نقل شده بود را برایشان ارسال نمودم:
جناب آقای دعائی با سلام و تحیت،
سایت جرس در تاریخ ۱۳۹۱/۱۰/۳۰ مصاحبه ای از آقای عبدالعلی بازرگان منتشر کرده است که بخشی از آن مربوط به شما و اطلاع دادن از حمله عراق به ایران به آقای خمینی است. آیا مطلبی که از قول شما بیان شده است صحت دارد؟ و اگر آری کم و کیف آن چه بوده است؟
با تشکر و سپاس محمد جعفری
«خبر حمله قریب الوقوع عراق به ایران چیزی نبود که فقط تاریخ نگار آمریکائی به اطلاع مسئولان رسانده باشد، این خبر را آقای محمود دعائی اولین سفیرجمهوری اسلامی در عراق، پیش از آن داده بود؛ ابتدا آنرا با رئیس دولت موقت و وزیر خارجه وقت مطرح کرد، به پیشنهاد دولت، این گزارش به شورای انقلاب نیز داده شد و به درخواست آنها در جلسه عمومی مشترکی با رهبر انقلاب این هشدارمورد بحث واقع گردید. آقای دعائی که از شدت ناراحتی و نگرانی به گریه افتاده بود، گفت دو بار صدام مرا احضار کرده و با ذکر اینکه ما اولین کشوری بودیم که انقلاب شما را به رسمیت شناخته و از آن استقبال کرده ایم، چرا اینقدر در رادیوهای انقلابی شما برای خارج کشوردر جهت براندازی نظام ما و صدور انقلابتان تبلیغ می کنید و ساخت کوکتل مولوتف و وسائل تخریبی تبلیغ می گردد؟ اگر بخواهید این تعرضات را تکرار کنید، ما ساکت نمی نشینیم و جواب شما را با نیروی نظامی خواهیم داد.
رهبر انقلاب که سالها در عراق بوده و ظاهرا شناختی از شخصیت او داشتند، با شنیدن گزارش آقای دعائی با خونسردی گفتند: اعتنائی به حرفهایش نکنید، من با تهدیدات او آشنایم، برخی دیگرسخنان آقای دعائی را پی گرفتند ولی بازهم تکرار کردند: گفتم که به حرفهای او اعتنا نکنید. آقای دعائی گفت: من نمی توانم به عراق برگردم و چون پاسخی برای حرف های او ندارم، مجبورم استعفا دهم. گفتند: تکلیف شرعی داری به سرکار خود برگردی! ...»
بعد از ارسال مطلب بیان شده، از قول آقای دعائی و نامه همراه برای ایشان، آقای دعائی جوابیه زیر را برایم ارسال کردند:
جوابیه:
« بنام خدا
جناب آقای محمد جعفری
با سلام و با تشکر از انعکاس مطلب منتشرشده در سایت جرس به اینجانب و با عرض تبریک اعیاد خجسته میلاد پرافتخار پیامبر گرامی اسلام و امام جعفر صادق علیهم‌السلام.
محترماً به عرض می‌رساند مطلب ادعائی در مصاحبه جناب آقای بازرگان بنحوی که نقل شده صحت ندارد و منبع آگاهی ایشان کذب محض است. حقیر مسائل مربوط به آغاز جنگ تحمیلی را در کتاب گوشه‌ای از خاطراتم ذکر کرده‌ام. امیدوارم مورد توجه جنابعالی و جناب بازرگان قرار گیرد.
با سپاس مجدد کوچکترین برادرتان
سیدمحمود دعائی»
نظر به اینکه آقای دعائی اطلاع بیشتری از مسائل مربوط به آغاز جنگ تحمیلی را به کتاب « گوشه‌ای از خاطرات » خود ارجاع داده بودند، پس از تهیه کتاب مشاهده شد که ایشان ص۱۷۷-۱۷۴ کتاب را به این موضوع اختصاص داده اند. عنوان کتاب عبارت است از: «گوشه ای از خاطرات حجت الاسلام و المسلمین سید محمود دعائی»، به اهتمام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول ۱۳۸۷.
مطلب آقای دعائی از شروع جنگ عراق با ایران که به صورت سئوال و جواب است، چنین آغاز می شود:
« *شما مقارن جنگ تحمیلی سفیر ایران در عراق بودید؟*
نه، من مقارن جنگ در عراق نبودم. قبل از سال ۵۹ برگشتم. اگر دقت کرده باشید من به دلیل موضعی که وزارت امور خارجه ایران گرفت قبل از عید نوروز در سال ۱۳۵۸ به ایران فراخوانده شدم. سفیر عراق هم از ایران اخراج شد. جنگ در شهریور ۱۳۵۹ آغاز شد. یعنی من ۶ ماه قبل از جنگ به ایران برگشته بودم و قبل از جنگ هم از طرف حضرت امام، مسئول روزنامه اطلاعات شدم(۲).
آیا شما در زمینه اختلاف ما با عراقی ها اطلاعاتی داشتید و آن را در اختیار امام گذاشتید؟
در رابطه با پیش بینی جنگ و کلاً در رابطه با عراق من چند ملاقات با حضرت امام داشتم و به ایشان عرض کردم که عراقی ها اهداف و برنامه هایی دارند و در شرایط کنونی، تاکتیک اصرار بر مذاکره و نشست را تعقیب می کنند. من در یک ملاقات دو ساعته در قم با ایشان وضعیت مبارزین عراقی را گفتم و از اهمیت مبارزاتشان صحبت کردم. همچنین در باره شیوه هایی که می توانند کاربرد بهتری داشته باشد سخن گفتم و بیان کردم که عراقی ها اصرار دارند یک شخصیت رسمی خارج از دولت موقت و مرتبط با شخص حضرت عالی با آنها مذاکره کند. شخصی که قرار بود با ما مستقیما مذاکره کند خود صدام بود.
امام فرمودند: من باید فکر کنم و بعد بگویم. روز بعد که به خدمت ایشان رسیدم امام فرمودند: من تصور می کنم که عراقی ها حسن نیت ندارند و قصد فریب ما را دارند و من مصلحت نمی دانم در این شرایط شخصی را از طرف خودم بفرستم. این مسئله باشد تا انتخابات انجام شود و کشور نظم خود را بیابد. یعنی رئیس جمهور، مجلس و دولت منتخب مجلس داشته باشیم.
در مناسبتی که در یکی از جلسات شورای انقلاب شرکت کردم تأکید کردم که اگر بنا بر حفظ روابط در سطح عالی است در برخوردها و شیوه های ارتباطی تجدید نظر کنید.
در آن روزگار هر یک از روزنامه ها، رسانه ها و بخشهای مختلف رادیو و تلویزیون، سازی جداگانه می زدند. مثلاً رادیو اهواز توسط مخالفین رژیم عراق اداره می شد و آنچه احزاب و سازمانهای مبارز عراقی می خواستند، پخش می شد. بدیهی است که این سخنان در ارتباط ما و عراق و تلقی آنها از انقلاب اسلامی تأثیر می گذاشت.
امام معتقد بودند، مذاکره فایده ای ندارد. زیرا عراق قصد فریب ما را دارد و نمی خواهد با ما و انقلاب اسلامی ما کنار بیاید. عراق از بهترین فرصت ممکن یعنی از زمانی که ما درگیر مسائل داخلی و بحرانهای بعد از انقلاب بودیم، استفاده کرد و سعی نمود تا در درون کشور اختلاف و دودستگی ایجاد کند. بنابراین با استفاده از گروهکهای سیاسی تحت نفوذ خود بعضی از استانهای مرزی ما را به جدائی طلبی و استقلال تحریک کرد تا از طریق ایجاد درگیریهای داخلی و قومی یعنی داشتن داعیه استقلال در استانهای مرزی، ما را وادار به سازش و تسلیم نماید و به نوعی به خواسته های خود برسد.... باید توجه داشت که صدام در حقیقت مقدمات جنگ علیه ایران را از آبان ۵۷(سه ماه قبل از پیروزی انقلاب) آغاز کرد و اولین قرارگاه اطلاعاتی و عملیاتی جنگ را از همان موقع در بصره تأسیس کرد و برادرش برزان تکریتی را مسئول قرارگاه کرد. یعنی با اعلام انحلال ساواک و مراکز قدرت امنیتی و سیاسی رژیم شاه و با فروپاشی نظم سابق و از هم گسستن بدنه ارتش که در واقع پس از فرار از پادگانهای ایران آغاز شده بود، صدام به فکر انتقام از ایرانی ها افتاد و در صدد برآمد تا حقارتی را که در درون از زمان امضای قرارداد الجزایر به دست خودش به دلیل تسلیم در برابر شاه احساس می کرد، جبران کند...» (۳)
این هم تکذیب نامه و نظر آقای دعائی که در مورد مسائل مربوط به آغاز جنگ تحمیلی که در سال ۱۳۸۷ منتشر شده است.
آقای امیر انتظام و اطلاع از حمله احتمالی:
آقای امیرانتظام هم در خاطرات خود به صراحت گفته است که آمریکائی ها از احتمال حمله عراق به ایران به من و آقایان مهندس بازرگان و دکتر یزدی اطلاع داده اند:
آقای امیر انتظام می نویسد: «نخست وزیر قبل از اینکه تهران را ترک کنم مرا بعنوان نمایندهٔ ویژه خود انتخاب کرد و دستور داد که در استکهلم مسائل مورد نظر ایران و شوروی را با سفیر شوروی و مسائل مربوط به ایران و آمریکا را با سفیر آمریکا با نمایندگان دولت های شوروی و آمریکا مورد بحث قرار دهم .»(۴)
وی ادامه می دهد: ... جان استمپل مسئول سیاسی سفارت آمریکا در تهران از واشنگتن تلفن کرد و گفت می خواهد به سوئد بیاید و در باره مسائل مورد علاقه دو کشور مذاکره کند. مراتب را تلفنی به اطلاع نخست وزیر رساندم و ایشان موافقت نمود. به استمپل خبر دادم که آماده مذاکره با ایشان هستم. در شهریور ۱۳۵۸ جان استمپل همراه با جرج کیو، کارمند اسبق سفارت آمریکا در تهران در سال ۱۳۳۲ ، به استکهلم آمدند. موضوع مورد بحث آنها وضعیت ارتش های کشورهای همسایهٔ ایران بود. در بین این کشورها بیشتر در مورد وضعیت ارتش عراق تکیه شده بود. آنها با تهیه اسلاید از جابجایی ارتش عراق به مرز ایران و عراق ما را با خبر ساختند و استدلال می کردند که ارتش عراق با این جابجایی خیال حمله به ایران را دارد. عراق در آخر شهریور چند دهکدهٔ نزدیک ایران در کردستان را بمباران کرد و ایران نسبت به این تجاوز عراق اعتراض

در صفحه ۱۵

آیا اطلاع دولت موقت از احتمال حمله عراق به ایران، به دولت بعدی و یا شورای انقلاب منتقل شده ویا نشده است، واقعیت چیست؟

کرد. در این حمله ۶ نفر از هموطنان کُرد ما کشته شدند، در انتهای جلسه آنها پیشنهاد کردند که به ایران بروند و این مطالب را به اطلاع آقای بازرگان نخست وزیر برسانند. آنها به ایران پرواز کردند و من هم جداگانه به ایران آمدم و مراتب را به اطلاع نخست وزیر رساندم. جان استمپل و جرج کیو به دیدن نخست وزیر رفتند و با پروژکتوری که به همراه آورده بودند اسلایدهای جابجایی ارتش عراق را به آقای بازرگان و وزیر خارجه نشان دادند و چند روز بعد به امریکا مراجعت کردند. و نیز «در مهر ماه ۱۳۵۸ مجدداً جان استمپل به من در سوئد تلفن کرد و گفت که برای طرح مسئله مهم دیگری می خواهد باتفاق همکاران خود به استکهلم بیاید. برای کسب دستور به نخست وزیر تلفن کردم و آقای بازرگان با آمدن آنها موافقت کرد و موضوع را به آنها اطلاع دادم که می توانند به استکهلم بیایند. این بار آنها سه نفر بودند. جان استمپل و جرج کیو و یکی دیگر از همکاران آنها که نام او را فراموش کرده ام. موضوع مورد بحث آنها این بود که اتحاد جماهیر شوروی که از صادر کنندگان عمده نفت بود به زودی به دلیل احتیاج به سوخت، وارد کننده نفت خواهد شد و دراین باره گزارش مفصل مدونی را تهیه کرده بودند. در این مسافرت دو موضوع دیگر نیز مورد بحث و مذاکره قرار گرفت:

اول – آنها اطلاع دادند که اتحاد جماهیر شوروی از طریق پرواز هوایی برای جدایی طلبان کردستان اسلحه ارسال می کند و تعداد پروازها و مقدار جنگ افزاری را که از یک ماه گذشته یعنی شهریور ۱۳۵۸ برای کردها ارسال شده بود، شرح دادند. دوم- در آخر جلسه در زمانی که جرج کیو خداحافظی می کرد گفت:

"راستی شما همان کسی هستی که نامهٔ اعتراضیهٔ نهضت مقاومت ملی را در سال ۱۳۳۲ به نیکسون دادی"؟ گفتم بله، من بودم. جرج کیو گفت: "آیا هنوز به مصدق و راه او وفا داری و از سیاست او پیروی می کنی"؟ گفتم بله. صد در صد همین طور است.

دراین جلسه قرار شد آنها به امریکا برگردند و ده روز بعد در تهران باشند و من هم در تاریخ مقرر در تهران بودم و به اتفاق آنها به دیدن نخست وزیر رفتیم. آنها همان مطالب سوئد را به اطلاع نخست وزیر رساندند. و بعد هم به دیدن دکتر ابراهیم یزدی وزیر خارجه رفتیم و آنها پس از تکرار مطالب مورد مذاکره با نخست وزیر، گزارش چاپ شدهٔ خودشان را در مورد نفت به وزیر خارجه دادند.» (۵)

آقای امیر انتظام می گوید، آمریکایی ها با من در این دو دیدار و مذاکره چند مطلب را مورد بحث و مذاکره قرار دادند که از جمله:

۱ - ارتش عراق خیال حمله به ایران را دارد و با اسلاید جابجایی ارتش عراق را در مرزهای ایران نشان دادند.

۲- شرح ارسال اسلحه و جنگ افزار نظامی شوروی ها برای تجزیه طلبان کردستان. و این سئوال که آیا شما (یعنی آقای امیر انتظام. نادر) به مصدق و راه وی وفاداری و از سیاست وی پیروی می کنی؟ که آقای امیر انتظام می گوید بله. صد در صد همینطور است. (۶)

و اما، بعد از انتشار مقاله " مارک گازیوروسکی " برای اطلاع از صحت و سقم مسئله، با ایشان تماس گرفته شد و از ایشان سئوال شد که:

شما از کجا دانستید چنین اطلاع مهمی به دولت بعدی منتقل نشده است؟ آقای گازیوروسکی پاسخ می دهد: اولاً این اطلاع برای اولین بار در دادگاه امیر انتظام توسط بازرگان فاش شد و این بعد از حمله عراق به ایران بود و ثانیاً دکتر یزدی به من گفت که این اطلاع به وزیر خارجه بعدی منتقل نشده است. بنی صدر که وزیر خارجه بعد از یزدی بود، به من گفت که نه یزدی و نه کس دیگری این اطلاع آمریکائی ها را به من منتقل نکرده است و یزدی هم تایید کرد که اطلاع منتقل نشده است.

بیش از همه من به این علت از یزدی نپرسیدم که چرا او این اطلاع را به احدی نگفته است زیرا نمی خواستم که چنین سئوال سخت و آزار دهنده ای را در برابر او مطرح کنم (این تعارف بدی بود). اما چنین به نظر می رسید و برایم روشن بود که خطر بزرگی یزدی را تهدید می کرد [اگردر آن موقع] چنین می کرد. من فکر می کنم که بازرگان قادر بود که در دادگاه انتظام در مورد آن صحبت بکند زیرا او مطمئن بود که دستگیر نخواهد شد زیرا او مستقیم جرج کیو[شخص آمریکائی که با امیر انتظام تماس گرفته و اطلاع را به او منتقل کرده است.ن.] را ملاقات نکرده و بعداً این اطلاع به او منتقل شده بود. اما این برای یزدی ریسک بالائی داشت. (۷)

نتیجه:

اسناد ارائه شده و نیز مصاحبه آقای عبدالعلی بازرگان مسلم می کند که آمریکائیها به آقایان: امیر انتظام، مهندس بازرگان و دکتر یزدی از حمله احتمالی عراق به ایران خبر داده بودند. گفته های آقای امیرانتظام هم روشن است که این اطلاع به مهندس بازرگان و دکتر یزدی منتقل شده است. الا اینکه آقای عبدالعلی بازرگان مدعی است که این اطلاع از طریق دکتر بهشتی و دعائی به شورای انقلاب و آقای خمینی منتقل شده است. از سه نفر نامبرده شده، دو نفر که در قید حیات نیستند. نفر سوم که آقای دعائی است، ایشان به شدت مطلب را تکذیب کرده است و اطلاع خود را از این مسئله در سال۱۳۸۷ یعنی ۴ سال قبل از مقاله " مارک گازیوروسکی " منتشر کرده است و همچنانکه در بالا آمد او چنین اطلاعی را به آقای خمینی و شورای انقلاب نداده است. حال تحقیق مستدل و روشنی که انجام گرفته از نظر خوانندگان محترم گذشت. قضاوت از کم و کیف این مسئله هم برعهده شما است.

و اما آنچه در این گزارش تحقیقی عنوان شد، بار مسئولیت آقای خمینی را در باره توجه نکردن به نامه ها و گزارش فرماندهان نظامی از تدارک حمله صدام به ایران نمی کاهد ولی انحصارطلبان با اتکاء به آقای خمینی شیرازهٔ ارتش را پاره می کردند و به عناوین مختلف فرماندهانش را زندانی، اعدام و یا از کار برکنار می کردند. اسناد فراوانی وجود دارد که آقای خمینی و روحانیون حاکم که در صدد تصاحب انحصاری قدرت بودند، هرچه از جانب بنی صدر و فرماندهان نظامی به او گفته می شد که صدام در صدد حمله به ایران است، می گفت این ارتشی ها اطلاعات غلط می دهند، و می خواهند دست روحانیون را از ارتش کوتاه کنند. وبعد از حذف بنی صدر، مرتب زعمای لشکری و کشوری جمهوری اسلامی بنی صدر را مقصر اعلان می کردند که اطلاعات به موقع به آقای خمینی نداده است. درگزارشهای تحریر شده آقای بنی صدر تحت عنوان "روزها بر رئیس جمهور چگونه می گذرد" آمده است که فرماندهان نظامی را برای دادن گزارش به حضور امام فرستادم. در نامه مورخ ۱۴ شهریور ۱۳۵۹ آمده است: «در حال حاضر فرمانده را می گیرند و سرش را می تراشند بعد می گویند آزاد هستید، چنین آدمی چطور فرماندهی بکند؟...مقامات غیر مسئول در امور ارتش دخالت نکنند. انجمن اسلامی، اداره ایدئولوژی، مقامات کشور و... برای تبلیغ اسلام است و نه از بین بردن حاکمیت مقامات مسئول. سلسله مراتب عملاً دارد از بین می رود. آقای محلاتی حاضر بودند، وضعیت بسیار حساس است. نحوه عمل استاندار خوزستان روحیه ها را بکلی خراب کرده است. فرمانده قابل حاضر نمی شود برود. انشاء الله امروز و فردا حمله نمی کنند اما بالاخره یک روز این کار را خواهند کرد. »(۸). در نامه ۲۸ شهریور ۵۹ به آقای خمینی آمده: « یک ماه پیش همین فرماندهان را بخدمت فرستادم اطلاعات حاصله در باره توطئه امروز را بعرض برسانند. بعد به اینجانب فرمودید باین اطلاعات باور نمی فرمائید. و امروز راست از آب درآمده اند واحتمال یک درگیری گسترده ای از مرز ترکیه تا مرز پاکستان قوی است» و مقصود از گزارش حسب کتاب نامه ها، «همان است که رئیس ستاد و رئیس اطلاعات ارتش در باب تدارک رژیم صدام برای حمله به ایران تهیه کرده بودند.» (۹)

ولی حالا، و بعد از اینکه خاطرات سال ۱۳۶۱ آقای هاشمی رفسنجانی چاپ اولش در سال ۱۳۸۵ منتشر شد، معلوم می شود که حق با بنی صدر و ارتشی ها بوده است که مرتب گزارش می کرده اند، که صدام در صدد حمله به ایران است. آقای هاشمی، در خاطرات۲۰ شهریور ۶۱، خود می نویسد: « کتابی را که دفتر مشاورت امام [در ارتش] در مورد تجاوزهای مقدماتی قبل از شروع رسمی جنگ تهیه کرده خواندم که حدود سیصد تجاوز را با ذکر نامهٔ اعتراضیه ایران به عراق در همان تاریخ آورده است. اسناد خوبی برای متجاوز معرفی شدن عراق دارد و نظرم این است که منتشر شود.» (۱۰) اینها همان گزارشهائی است که نظامی ها به آقای خمینی می دادند و ایشان اصلاً گوشش بدهکار این گزارشها نبوده است و می فرمود که اینها را ارتشی ها می سازند برای اینکه دست روحانیت را از ارتش کوتاه کنند. و هنوز کتاب یاد شده در ایران منتشر نشده است و تا این رژیم حاکم است من گمان نمی کنم که این کتاب منتشر شود.

محمد جعفری ۲۱ بهمن ۱۳۹۱
mbarzavand@yahoo.com

یادداشت:

۱ - http://www.namir.info/home/pdf/af8/aghaz-jang.htm

۲ - آقای دعائی در تاریخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۹ به سرپرستی مؤسسه اطلاعات منصوب شد.

۳ - گوشه ای از خاطرات حجت الاسلام و المسلمین سید محمود دعائی، به اهتمام: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول ۱۳۸۷ ، ص ۱۷۷ -۱۷۴/

۴ - گروگان گیری و جانشینان انقلاب از محمد جعفری، ص۱۸۱؛ به نقل از: آنسوی اتهام خاطرات عباس امیر انتظام جلد ۱ ، نشرنی، چاپ ششم ۱۳۸۳ ، ص/۴۰

۵ - گروگان گیری و جانشینان انقلاب از محمد جعفری، ص۱۸۱؛ به نقل از: آنسوی اتهام خاطرات عباس امیر انتظام جلد ۱ ، نشرنی، چاپ ششم ۱۳۸۳ ، ص ۴۶ -۴۵/

۶ - گروگان گیری و جانشینان انقلاب از محمد جعفری، ص۱۸۱؛ به نقل از: آنسوی اتهام خاطرات عباس امیر انتظام جلد ۱ ، نشرنی، چاپ ششم ۱۳۸۳ ، ص ۴۶ - ۴۵

۷ - Yazdi told me that the information was not passed on. He said that his successors never asked. I doubt they would have believed him anyway. By the time of Entezam's trial it was too late, of course, since Iraq had already invaded.

Bani-Sadr (who succeeded Yazdi as foreign minister) told me neither Yazdi nor anyone else told him about the US warning, and Yazdi told me he did not tell his successors about the warning snd that they never asked about anything like that. I didn't ask Yazdi why he did not tell anyone, mainly because I didn't want to raise a very awkward question (it would have been bad taaroof). But it seems quite clear to me that there would have been grave danger for him in doing so -- what happened to Entezan could have happened to him. I think Bazargan was able to talk about it at Entezam's trial because he was fairly confident that he would not be arrested for saying so, and also because he did not directly meet with Cave; he was told about the warning afterward. This would have been much more risky for Yazdi.

۸ - کتاب نامه ها از آقای بنی صدر به آقای خمینی و دیگران...،ص ۱۴۷؛ «این نامه یکی از اسناد بر آگاهی از حمله عراق به ایران و هشدار به آقای خمینی است که با اتکاء به او، شیرازهٔ ارتش را پاره می کردند.»

۹ - همان سند، ص ۱۵۶ و ۱۶۰/

۱۰ - http://news.gooya.com/politics/archives/2012/08/145377.php

گریز از خامنه ای ؟

۴۰۰ اعدام در مشهد همراه با سرکوب قشرهای زحمتکش :

◄ در ۱۸ بهمن ۹۱، به گزارش ندای سبز، تعداد ۴۰۰ زندانی در زندان وکیل آباد مشهد اعدام شده اند. بنا به گفته‌ی منابع، اعدام مخفیانه زندانیان هر یکشنبه و چهارشنبه صورت می گیرد. با این حال گزارشاتی مبنی بر اعدام در سه روز هفته نیز وجود دارد. اطلاعات تفصیلی در مورد تعداد زندانیان اعدام شده فراهم نیست، با این وجود حداقل در یک مورد از این اعدام ها تعداد ۵۰ نفر اعدام گشته اند. منابع اعلام کرده اند که تعداد ۴۰۰ نفر در چهار یا پنج ماه گذشته اعدام شده اند.

◄ در ۱۹ بهمن ۹۱، به گزارش موکریان، دو تن از زندانیان زندان مرکزی سنندج به نام های وریا خسروی و اکبر گوبلی از زندان مرکزی سنندج به زندان سنقر واقع دراستان کرمانشاه تبعید شدند.

◄ در ۱۹ بهمن ۹۱، به گزارش ایلنا، خانواده ۱۵روزنامه نگار بازداشت شده بر اساس اظهار نظر بازپرس پرونده مبنی بر اینکه روزنامه نگاران ممنوع الملاقات نیستند، به زندان اوین مراجعه کردند که از ملاقات آنها ممانعت به عمل آمد.

◄در ۲۱ بهمن ۹۱، به گزارش اتحادیه آزاد کارگران ایران بدنبال اعتصاب و تجمع ۸۰۰ کارگر پیمانکاری شرکت فرا ساحل در روز دوشنبه نهم بهمن ماه و تعطیلی کار از سوی کارفرما تا روز شنبه ۱۴ بهمن و سپس ادامه اعتصاب و تجمع این کارگران در روز یکشنبه ۱۵ بهمن ماه، کارفرما به کارگران اعتصابی وعده داد روز چهارشنبه ۱۸ بهمن دستمزد معوقه آنان را پرداخت خواهد کرد و آنان نیز با این اولتیماتوم که چنانچه روز چهارشنبه دستمزدشان پرداخت نشود بار دیگر اعتصاب را از سر خواهند گرفت به اعتصاب خود پایان دادند.

◄در ۲۱ بهمن به گزار ش آفتاب، سه قاچاقچی مواد مخدر که در امر مشارکت در خرید و فروش و نگهداری مواد مخدر فعالیت داشتند، در محوطه زندان مرکزی اصفهان به دار آویخته شدند.

◄در ۲۴ بهمن ۹۱، به گزارش ایلنا از یاسوج، بیش از ۱۰۰ نفر از مجموع ۲۳۰ نیروی شرکتی اداره کل راه و شهرسازی کهگیلویه و بویراحمد بعد از تجمع بی‌نتیجه در مقابل اداره کل راه و شهرسازی به سمت استانداری حرکت کرده و در دفتر استاندار تجمع کردند.

◄در ۲۴ بهمن به گزارش روزنامه جام جم رئیس مرکز آمار و فناوری اطلاعات و ارتباطات آموزش و پرورش خبر داد که ۱۴۵ هزار کودک ایرانی از درس و مدرسه جا مانده اند.

پیشتر علی باقرزاده رئیس سازمان نهضت سواد آموزی، هفتم دی ماه در جمع خبرنگاران به نتایج سرشماری سال ۹۰ اشاره کرده و گفته بود که «ایران ۹ میلیون و ۷۱۹ هزار بی سواد مطلق دارد که ۳ میلیون و ۴۵۶ هزار نفر از آنها بین شش تا ۴۹ سال دارند» و «۵ درصد از افراد شش تا ۱۹ سال و ۲ درصد از کودکان شش تا ۹ سال هم هیچ وقت به مدرسه نرفته اند«.

◄در ۲۵ بهمن ۹۱، به گزارش کلمه، یک روز پس از دستگیری چند ساعته زهرا و نرگس موسوی، رئیس زندانبانان موسوی و رهنورد که ادعا می کرد از این بازداشت و برخوردها بی خبر بوده، در تماس تلفنی با داماد مهندس موسوی به تهدید وی پرداخت و هشدار داد که کلیه فعالیت های او تحت نظر دستگاه های امنیتی قرار دارد.

◄در ۲۵ بهمن ۹۱، به گزارش آفتاب، شکارچی دختران شرق تهران که به خاطر دو جنایت به قصاص محکوم شده است، در خیابان مدنی به دار آویخته شد. این شکارچی دختران که ۲۴ ساله بود علی نام داشت که در آبان و آذرماه سال ۸۴، دو دختر به نامهای ندا و اعظم را بی رحمانه به قتل رساند و پنج دختر دیگر را با چاقو هدف قرار داد اما این دختران جان سالم به در بردند.

◄ در ۲۵ بهمن ۹۱، به گزارش کلمه، فرزند مهدی خزعلی گفته است، ۴۵ روز از اعتصاب غذا و نگرانی از سلامت مهدی خزعلی در زندان انفرادی می گذرد. وی در آخرین تماس تلفنی گفته است که به علت ضعف شدید می خواسته اند در بهداری به او سرم تزریق کنند، اما این زندانی سیاسی مانع از آن شده است.

◄ در ۲۵ بهمن ۹۱، به گزارش موکریان، عباس جمالی وکیل جمال قادرنژاد، دانشجوی رشته علوم اجتماعی دانشگاه پیام نور میاندوآب، گفته است: حکم نهایی پنج سال زندان برای جمال قادرنژاد چند روز پیش از طرف شعبه دهم دادگاه تجدید نظر استان آذربایجان غربی تائید شده است.

◄در ۲۵ بهمن ۹۱، به گزارش هرانا، ماموران واواک سمنان به منازل دو شهروند بهایی به نامهای "اردشیر فنایان" و "شیدرخ فیروزیان" مراجعه کرده و پس از تفتیش کامل منازل، کامپیوتر، کتب مذهبی و بعضی عکس‌ها و وسایل شخصی را ضبط و دو شهروند بهایی مذکور را هم بازداشت و به نقطه نامعلومی انتقال می‌دهند.

در صفحه ۱۶

انقلاب اسلامی

صاحب امتیاز و مسئول:
ابوالحسن بنی‌صدر

Enghelabe Eslami
Fondateur et responsable:
Abolhassan Banisadr
5, Rue General Pershing
F - 78000 Versailles, FRANCE

ارتباط از طریق کامپیوتر:
eMail.: EEZ5760GOF@AOL.COM
http://www.enghelabe-eslami.com

1.5 EURO

نشانی پستی و بانکی:
Enghelabe Eslami Zeitung
Postfach 11 11 18
60046 Frankfurt-Germany
IBAN: DE87500502010000123026
SWIFT-BIC.: HELADEF1822
FRASPA - Germany
Konto No.: 12 30 26
BLZ.: 500 502 01

اشتراک یک ساله: اروپا ۳۵ و خارج از اروپا ۳۸ اویرو. اشتراک شش ماهه: اروپا ۱۸ و خارج از اروپا ۲۰ اویرو لطف کنید و چک نفرستید. وجه اشتراک را نقد و با پست سفارشی یا به حساب بانک واریز فرمائید.

توجه!: درج مقالات، الزاماً دیدگاه نشریه انقلاب اسلامی در هجرت نیست و تنها بعنوان بحث آزاد تلقی و صرفاً بیانگر نظرات نویسندگان و منابع مندرج بوده. این نشریه در قبال آنها هیچگونه مسئولیت محتوائی و حقوقی را ندارد!

توجه!: نویسندگان محترمی که مقاله می‌نویسند و مایل هستند مقاله‌شان در نشریه چاپ شود، توجه بفرمایند که چاپ مقالات آنها در صورتی خواهد بود که تا قبل از انتشار نشریه، در رسانه دیگری بصورت الکترونیک و غیر آن نشر نیافته باشد! با تشکر

S.16 Nr.822 25 Feb. – 10 Mars 2013_ شماره ۸۲۲ ۷ تا ۲۰ اسفند ۱۳۹۱

انقلاب بدون بدیل و اندیشه راهنما؟

چنین وضعیتی، بهمان نسبت که بدیل و الگو و نماد زندگی در استقلال و آزادی از جامعه بیرون نمی رود تا در سرای دولت منزل کند، بهمان نسبت که نماد هدف انقلاب می ماند، از پیچ خم تحول و طول زمان آن کاسته می گردد.

۳ – در باره ممکن بودن یا نبودن «حر» شدن آقای خامنه ای، باید بدانیم که نا ممکن نیست. اما یک ملت زنده بنا را بر این امکان نمی گذارد. زیرا

۱/۳ .برفرض که آقای خامنه ای حر شود، رژیم جبار برجاست. او کارگزار این رژیم است. یکبار دیگر، هشدار می دهم: در رژیم خلاء وجود ندارد تا بتوان آن را پر کرد. یک جمع قدرتمدار که تصرف دولت را هدف می کند، بدیل نمی تواند بگردد. هم به این دلیل که از جنس رژیم است و هم به این خاطر که در رژیم، جائی خالی از قدرت نیست که جمعی برآن شوند که آن را پر و از آن خود کنند. هر فضائی هم که خالی می شود، درجا، توسط این و آن مافیا پر می شود. این واقعیت که رژیم تقسیم به دو می کند و یکی از دو طرف را حذف می کند، یعنی ولایت مطلقه فقیه می خواهد جز برای خود، برای احدی فضا نگذارد.

۲/۳ . یکبار فرض کنیم آقای خامنه ای حر شود و رژیم همین که هست بماند. اما او طرفدار ولایت جمهور مردم شود. در روزهای انقلاب گفته بود که «ولایت فقیه وهن اسلام است» و اینک برآن شود که این وهن را بزداید. یا به جای او کسی در رأس رژیم قرار بگیرد که طرفدار ولایت جمهور مردم باشد. اگر او توانائی تغییر ساخت رژیم را نداشته باشد، درجا حذف می شود. و اگر جانشین او این توانائی را نداشته باشد، یا حذف می شود و یا خود را با آن تطبیق می دهد (مثالهای آقایان خمینی و دستیاران او و مثال حاکمان جدید مصر و تونس). اما اگر او حر شود یا نشود، و مردم کشور توانائی های خود را بکار گیرند و جامعه خویش را دیگر کنند، تغییر ساخت دولت، میسر می شود. تا این جا، عامل تغییر دهنده مردم هستند. مردم و بدیلهائی که در میان آنها بالیده شده اند، تغییر می کنند و تغییر می دهند.

بار دیگر فرض کنیم آقای خامنه ای حر شود و مقام خویش را ترک گوید. و گروهی، بیرون از رژیم خود را آلترناتیو خوانده باشد و رژیم بپذیرد که این گروه جانشین آقای خامنه ای و گروه او شوند. آش همان آش می شود. این گروه یا خود را با رژیم تطبیق می دهد و بساط ولایت مطلقه فقیه گسترده می ماند با اسمی دیگر. و یا حذف می شود.

۳/۳. بدین قرار، مردم ایران می باید نفس خویش را مکلف بشمارند و خود را تغییر دهند تا تغییر رژیم میسر شود. اینک که پذیرفتیم بهشت و جهنم را مردم خود می سازند، پس اگر بنابر ساختن بهشت است، نباید به انتظار تغییر کردن آقای خامنه ای نشست. این مردم هستند که باید تغییر کنند و نباید تردید کنند که با تغییر آنها، استبداد مسلکها نیز می توانند تغییر کنند. و تغییر مردم نیازمند بدیلی است از خود مردم و پرشمار و با بیان استقلال و آزادی، بمثابه اندیشه راهنما.

* پرسش سوم: توانائی طرفداران خط استقلال و آزادی:

دوستان در نشستی که اخیرا داشتیم چند سئوال مطرح شدند:

۱ – در حالیکه که گروه های مختلف در خارج از کشور به شکل های مختلف اعلام موجودیت می کنند وجلسات مختلف تشکیل می دهند آیا طرفداران خط استقلال و آزادی توان آن را ندارند به عنوان تشکلی منسجم نظرات خود را اعلام نمایند؟

۲ – علیرغم اینکه همه اهل سیاست می دانند در داخل کشور در هر شهر حتی روستا طرفداران اندیشه استقلال و آزادی طرفداران محکمی دارند چرا در خارج سعی نمی شود با اتحاد خود در مقابل یک سری افرادی که هنوز دنبال شاه هستند نشانگر اندیشه مردم داخل که بدون تردید از نسل جوان تا مسن ترها طرفداران سرسخت استقلال و آزادی هستند باشند؟

۳ – سئوال شد در نشستی که چند مدت قبل با حضور آقای بنی صدر بر پا شد و آقای بنی صدر از عشق سخن گفت آیا یک جلسه سیاسی بود یا به مناسبت دیگر و آیا افراد شرکت کننده از طرفداران خط استقلال و آزادی بودند؟

● پاسخها به پرسشهای سه گانه:

دو پرسش در باره توان «طرفداران خط استقلال و آزادی» و اتحاد این طرفداران را یک پرسش می کنم و به این شرح به آن پاسخ می دهم:

۱ – از کجا بدانیم که آلترناتیو سازی برای قدرت حاکم، در وابستگی و محدوده عملش دولت (جانشین حاکمان گشتن) است؟ می دانیم که اصول و حقوق مطلوب هر انسان و هر جامعه انسانی را می توان فهرست کرد و خود را جز آن وانمود کرد که هست. اما غیر از تناقض اصول و حقوق اعلام شده با اندیشه راهنمای تشکیل دهندگان چنین آلترناتیوی که پندار و گفتار و کردارشان، آشکارش می کنند، مبانی تشکیل اینگونه آلترناتیوها عبارتند از:

۱/۱ . مردم ناتوانند و خود نمی توانند سرنوشت خویش را تغییر دهند. شگفتا! جمعیت ایران نصف جمعیت امروز ایران بود و ارتش و دستگاه سرکوب آن نسبت به جمعیت آن روز، پر قدرت تر از سپاه و دستگاه سرکوب رژیم مافیاهای نظامی – مالی بود. آن رژیم از موقعیت منطقه ای و بین المللی بهتر و حمایت بتمام تر قدرتهای خارجی نیز برخوردار بود. مردم ایران تجربه دولت دینی که جز همان دین دولتی نیست و نمی تواند باشد را نیز آن روز ندیده بودند و اینک دیده اند. چرا این مردم نمی توانند سرنوشت خویش را در دست بگیرند؟

۱/۲ . انقلاب یک فاجعه بوده و روز ۲۲ بهمن «روز سیاه» تاریخ است. هدف القای بیزاری از انقلاب و ترس از آن، جز این نیست که این نسل را آلت فعل آلترناتیو وابسته کنند. از این رو است، مرتب تبلیغ می شود که جوانان از انقلاب بیزارند و انقلاب را اشتباه نسل پیشین می دانند. غافل از این که انقلاب حق هر ملت است (بنابر اعلامیه جهانی حقوق بشر) و نسلی که از این حق غافل و از آن بترسد، سرنوشتی جز ویران شدن و ویران کردن پیدا نمی کند. بنگرید به سرنوشت دو نسل ایرانی از انقلاب بدین سو و نسلهای جوان در جامعه های دیگری که اختیار تعیین سرنوشت خود را به قدرتهای بیگانه سپردند. و از یاد نبرید که انقلاب آغاز تحول است و با گذشت ۲۲۴ سال از انقلاب فرانسه، هنوز می پرسند: آیا انقلاب به همه هدفهای خود رسیده است؟

۱/۳ . بدیلی هم که در استقلال و آزادی، از راه مردم و با مردم، وضعیت را تغییر بدهد، وجود ندارد. لازم می شود، نخست سانسور کرد و سپس گفت: چنین بدیلی وجود ندارد. اگر هم وجود داشته، سرکوب رژیم ناتوانش ساخته و بودش را با نبودش برابر کرده است! غافل از این که وقتی بر حق ایستادی، نه از میان میروی و نه ناتوان می شوی. روز به روز نیز تواناتر می گردی.

۱/٤ . جهانی شدن، استقلال را بی محل کرده است. باز سانسور می شود که این واقعیت که حتی اگر جهانی شدن را سلطه ماوراء ملی ها بر نیروهای محرکه جهانیان نشماریم، باز، به دلیل همین جهانی شدن، استقلال اهمیتی دوچندان بیشتر از گذشته یافته است. نه تنها به این خاطر که انسان شهروند نمی شود مگر با بکار بردن استقلال و آزادی خویش، بلکه به این لحاظ نیز که روابط قوا در مقیاس جهان تعیین کننده چند و چون زندگی در هر جامعه ای می شود. پس هر ملتی، برای این که این روابط قوا به زیانش برقرار نشوند، نیاز به استقلال دارد. هر اندازه خود را از روابط قوا رهاتر کند، استقلال خود را بیشتر و نیروهای محرکه در اختیار را افزون تر و رشد خود را همه جانبه تر می کند.

۱/۵ . کار رژیم با «جامعه جهانی» به عادی شدن رابطه راه نمی برد، بلکه به تشدید رویاروئی ها و مصمم شدن این «جامعه »بر سرنگونی رژیم، راه می برد. تمامی استبدادهائی که سرنگون شده اند، با دخالت «جامعه جهانی » سرنگون شده اند. روشن است که نمی گویند جانشین رژیمهای سرنگون شده، دموکراسی نشده است. قرار گرفتن در خطر تجزیه و فنا شده است.

۱/٦ . اسلام ستیزی و اسلام هراسی هم یکی از مبانی و هم زمینه عمومی بدیل وابسته ساختن است. با اسلام، تنها بمثابه دین، نیست که دشمنی می شود. بخاطر مشوش کردن وجدان تاریخی، بنابراین وجدان همگانی نیز هست. روشن سخن این که هرسلطه گری می داند برای رام کردن زیر سلطه، کار نخست، ویران کردن گذشته او است. به قول ژرژ اورول George Orwell ، برای سلطه بر کسی نخست می باید برگذشته او مسلط شد. راست بخواهی می باید هویت تاریخی را ویران کرد، گذشته کسی را نه نقد که خراب کرد تا او نتواند سرپای خود بایستد و خود را ناگزیر ببیند به ارباب تکیه کند. مشاهده زندگی کسانی که نوکر بیگانه شده اند یا می شوند، نیز، ما را به همین نتیجه می رساند.

۱/۷ . چون بدیل بیانگر استقلال و آزادی که محل عملش مردم باشد و با مردم و از راه مردم عمل کند، وجود ندارد و یا وجودش به حساب نمی آید، پس راه حلی که می ماند، آلترناتیوی است که بتواند حمایت قدرتهای خارجی «موافق مردم سالاری» را بدست آورد و با کمک این قدرتها، رژیم را تغییر دهد!

«استدلال» بالا را تازه «اپوزیسیون» وابسته ایران کشف نکرده است، پیش از این وابسته ها، وابسته های عراقی و افغانی و لیبیائی و سوری و نیز مصری و سوری، همین «استدلال» دست پخت سلطه جویان را بکار بردند و آوردند بر سر کشورهاشان آنچه را آوردند. تجربه ایران، بخصوص از گروگانگیری بدین سو، تصدیق این واقعیت است که بدون زد و بند با قدرت خارجی، نمی توان بر ضد حق حاکمیت ملتی کودتا کرد.

بدین قرار، هربار که «استدلال بالا»، حتی یک بند از بندهای آن را می شنویم و یا می خوانیم، نباید تردید کنیم که با آلترناتیو وابسته سروکار داریم. اما آلترناتیو وابسته این استدلال را بدون سانسور وجود بدیل استقلال و آزادی، نمی تواند بقبولاند. از این رو است، که در آنچه به ایران امروز مربوط می شود، این بدیل، بطور کامل سانسور می شود. برای این که توی ذوق نخورد، هر بار که مشروعیت زدائی از رژیم لازم می شود، به سراغ کسانی می روند که می دانند بدیل استقلال و آزادی نیز هستند. هدف اینست که آنها را در گذشته زندانی کنند و القاء کنند که به گذشته تعلق دارند و در حال و آینده نقشی ندارند.

غافل از این که چون اولاً در رژیم خلاء وجود ندارد و ثانیاً با زندانی کردن مردم در مدار بسته بد و بدتر که، برآن، ترس از سرنوشت عراق و افغانستان و سوریه و لیبی و ... نیز افزوده می شود، آلترناتیو وابسته، در عمل، مانع حرکت مردم، بنا بر این، دستیار رژیم می شود. با ترساندن جوانان از انقلاب، این نیروی محرکه جامعه را فعل پذیر، یعنی ویران کننده این نسل می کند. به سخن روشن، چنین آلترناتیوی عامل بقای رژیم می شود. چنانکه از روز اول، «ضد انقلاب» و «گروهکها» عامل باز سازی استبداد و استقرار رژیم ملاتاریا – که اینک رژیم مافیاهای نظامی – مالی گشته است- بوده اند.

بدین سان، «دوستانی» که گرد هم نشسته اند و این پرسش به ذهنشان رسیده است، می باید از شگفتی بدر آیند. روشن است که جانبداران استقلال و آزادی، هم تمامی کار تدوین بیان استقلال و آزادی، بمثابه اندیشه راهنما را برعهده دارند، هم برنامه عمل را تهیه کرده اند، هم روش را پیشنهاد می کنند و هم گردهمآئی و جلسه های بحث آزاد دارند و بر سر مفاهیم بحث و اسباب همگرائی را آماده می کنند. باز روشن است که تشکیل چنین بدیلی که گرایشهای مختلف، همه دارای هدف مشترکی که استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی است، کاری از نوع ساختن بدیل دست نشانده، برخوردار از امکانات مالی و وسائل ارتباط جمعی پر شمار، نیست. هرگاه جامعه سیاسی بخواهد بدیلی بگردد که با قدرت وداع کند و جامعه مدنی را جایگاه همیشگی خویش کند، ضرور است که از تجربه سه انقلاب ملت ایران در یک قرن درس بگیرد و از برای همراهی با جامعه در گذار از استبداد به جمهوری شهروندان و جلوگیری از باز سازی استبداد، از انسجام کافی برخوردارباشد.

۳ – آن سخنرانی، در آغاز سمینار مجامع اسلامی ایرانیان ایراد شد و شرکت کنندگان در آن، همه در خط استقلال و آزادی بودند و هستند.

گریز از خامنه ای ؟

◄در ۲۸ بهمن ۹۱، به گزارش سحام نیوز، به دنبال احضار جعفر عظیم‌زاده و پروین محمدی، دو فعال کارگری به دفتر پیگیری واواک، این دو نفر از ساعت ۱۰ صبح در این دفتر حاضر شدند و تا ساعت ۱۷ بعد از ظهر در مورد اتحادیه آزاد کارگران ایران و طومار سی هزار نفری کارگران مورد بازجویی قرار گرفتند.

◄در ۲۹ بهمن ۹۱، به گزارش مهر، مسئولان قضایی می گویند در سه سال گذشته آمار پرونده های قضایی دو برابر شده به نحوی که اکنون ۱۶۰ میلیون پرونده مختومه در بایگانی دادگستریها خاک می خورد و تاکنون ۸۰ میلیون پرونده مختومه هم خمیر شده است.

◄در ۲۹ بهمن ۹۱، به گزارش مهر، بر اساس اعلام مرکز آمار و انفورماتیک قوه قضائیه جرائم ضرب و جرح، ایجاد صدمه، توهین، نگهداری از مواد مخدر، استعمال مواد مخدر، تهدید، تخریب، صدور چک بی محل و حمل مواد مخدر رتبه های یک تا دهم جرائم نخست کشور را تشکیل می دهند. که این نشان می دهد بیشتر پرونده های قوه قضائیه مربوط به ضرب و جرح و توهین و مواد مخدر است.

◄در ۲۱ بهمن ۹۱، به اردوگاه «لیبرتی» با موشک و خمپاره حمله شد و براثر این حمله، ۶ تن کشته و ۱۰۰ تن زخمی شدند. بنی صدر در مصاحبه با رادیو فرانسه، این حمله را جنایت توصیف کرد و، بنا بر این که حقوق انسان مقدم بر نیک و بد کرداری آدمی است و بهنگام تجاوز به حقوق انسان، می باید به دفاع از قربانی تجاوز پرداخت ولو با کردار او مخالف باشیم، از همه ایرانیان خواست از حقوق انسانی ساکنان این اردوگاه دفاع کنند.